

حکیم ملا محمد فضولی بیاتلی

شهره‌ی عالم

ترجمه‌ی منظوم:

دکتر حسین محمدزاده صدیق

(حسین دوزگون)

۱۳۹۲

سرشناسه: فضولی بغدادی، محمد بن سلیمان، ۹۱۳؟-۹۷۶؟ق.
عنوان و نام پدیدآور: شهره‌ی عالم/ محمد فضولی؛ ترجمه‌ی منظوم حسین محمدزاده‌صدیق (حسین دوزگون).
مشخصات نشر: تهران: تکدرخت، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.: جدول؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س‌م.
شابک: ۵- ۰۱- ۶۶۴۶- ۶۰۰- ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: ترکی آذربایجانی.
یادداشت: کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
موضوع: شعر فارسی--قرن ۱۰ق.-- ترجمه شده به ترکی آذربایجانی
موضوع: شعر ترکی -- ایران -- قرن ۱۴ -- ترجمه شده از فارسی
شناسه افزوده: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -، مترجم، گردآورنده
رده بندی کنگره: ۶۰۶۳PIR /آ۳۵ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی: ۸فا۱/۴
شماره کتابشناسی ملی: ۲۷۳۹۸۱۶



شهره‌ی عالم

سراینده (به فارسی): حکیم ملا محمد فضولی

ترجمه‌ی منظوم: دکتر حسین محمدزاده صدیق (حسین دوزگون)

ناشر: تکدرخت، محل نشر: تهران، سال نشر: ۱۳۹۲، شمارگان: ۲۰۰۰،
نوبت چاپ: اول، قیمت: ۵۰۰۰ تومان، شابک: ۵- ۰۱- ۶۶۴۶- ۶۰۰- ۹۷۸
آدرس: تهران، خیابان جمهوری، ابتدای نوفلاح، پلاک ۱، واحد ۴. تلفن: ۶۶۵۶۵۱۳۲



ای فضولی! شهـرەی عـالم اولوبدور عشـقیمیز،
کیمسەنی گیزلی بو سیردن باخبر آز ائتمیشیک.



فهرست

پیشگفتار

حکیم ملا محمد فضولی بیاتلی در کنار دیوان ترکی معروف خود، دیوانی نیز به فارسی ترتیب داده است. در دیباچه‌ای که بر این دیوان نوشته، گوید:« . . . روزی گذارم به مکتبی افتاد. پریچهره‌ای دیدم فارسی نژاد. سهی سروی که حیرت نظاره‌ی رفتارش الف را از حرکت انداخته بود و شوق مطالعه‌ی مصحف رخسارش، دیده‌ی نابینای صاد را عین بصر ساخته بود:

سرو چمن لطف، قد دلکش او،
شمع شب قدر، عارض مهوش او.
سروی که ز دیده می‌خورد آب مدام،
شمعی که همیشه از دل است آتش او.

چون توجه من دید، از گفت‌های من چند بیتی طلبید. من نیز چند بیتی از عربی و ترکی به او ادا نمودم. و لطایف چند نیز از قصیده و معما بر او فزودم. گفت که: این‌ها زبان من نیست، و به کار من نمی‌آید. مرا غزل‌های جگرسوز عاشقانه‌ی فارسی می‌باید!

ابهام در معانی و اغلاق در کلام،
کار اکابر علمای زمانه است.
تاب عذاب فکر ندارند دلبران،
مرغوب دلبران، غزل عاشقانه است!

بی تکلف از این سخن مرا خجالتی دست داد و آتشی در دل افتاد که خرمن اندوخته‌ی مرا همه سوخت و در شبستان خیالم، شمع شوق غزل فارسی بر افروخت. شبی چند، خود را در آتش تفکر گداختم و در غزلیات فارسی دیوانی مرتب ساختم که هم مدققان کامل را مضمون‌های مبهمش دل فریب است و هم ظریفان ساده دل را از مائده‌ی مذاقش نصیب.»

این دیوان شامل: ۳ مناجات، ۱ نعت، ۴۶ قصیده، ۴۱۰ غزل، ۱ ترکیب‌بند، ۲ مسمّط، ۴۶ قطعه و ۱۰۶ رباعی.

در همه‌ی منظومه‌ها و دیوان‌های فارسی که تا کنون ترتیب یافته است، کم و بیش عیوب قافیه، نقائص در اوزان و بحور و نارسایی‌های لفظی و تنافرات حروف به چشم می‌خورد. مثلاً در شاهنامه‌ی فردوسی بیش از شش‌هزار بیت ضعیف و دارای عیوب مختلف، احصاء شده است. در آثار عطار، سنایی، سعدی، خواجو، حافظ و . . . تعداد اینگونه ابیات کم نیست.

دیوان فارسی فضولی، تنها دیوانی است که هیچ یک از دیوان‌های فارسی در قلّت خطا و عیوب به آن نمی‌رسند. من خود با همه‌ی دقتی که داشتم نتوانستم در آن بیتی با عیوب لفظی یا معنایی قابل بحث پیدا کنم.

دیوان فارسی فضولی در میان دواوین فارسی، از بلیغ‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود و در تاریخ شعر فارسی در واقع پلی میان سبک عراقی و شیوه‌ی معروف به هندی شناخته می‌شود. وی پیش از صائب تبریزی، به این سبک روی آورده و در وی تأثیر گذاشته و

در واقع آن شیوه را از امیر علیشیر نوایی اخذ کرده و به میرزا محمد علی صائب سپرده است.

این طرز و شیوه به گونه‌ای است که شاعر را وادار می‌کند چون زرگری هر مصراع از اشعار خویشتن را بارها صیقل دهد، هم، ریختی بهنجار به آن دهد و هم مضمونی بکر و تازه بیافریند. این سبک سرایندگی را در فارسی صائب تبریزی به کمال رسانید و اکنون او را بنیانگذار این طرز می‌دانند و آن را به دلیل مسافرت‌هایی که صائب به هند کرده است «سبک هندی» نام می‌دهند. بنیاد این سبک «معادل سازی» در شعر است، بدینگونه که در یک بیت دو تصویر عینی و ذهنی در کنار هم آورده می‌شود مانند این بیت صائب:

ریشه‌ی نخل کهنسال از جوان افزون‌تر است،
بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را.

که در مصراع نخست آن، یک تصویر عینی و در مصراع بعد تصویر ذهنی معادل آن داده شده است. فضولی نخستین شاعر برجسته‌ای است که در شعر فارسی از سبک عراقی روی گرداند و مکتب معروف به وقوع را بها نداد و به معادل سازی در ابیات و بیان اندیشه‌های تابناک و روان گردانیدن و نزدیک کردن زبان شعر به زبان عامه پرداخت:

ز باد تند، ناصح! موج دریا بیش می‌گیرد،
چه سود از کثرت پندت، دل پر اضطرابم را؟

تأثیر تو بر من در صد ذوق گشاده است،
هر زخم، دهانی است مرا بهر دعایت.

به مقصد راه کم جو، از رکوع، ای زاهد گمره!
که بسیار آزمودم تیر کج کم بر نشان افتد.

از رشک تا بمیرم سر برنداشت از خاک،
هرگه که سایه با من در کوی او گذر کرد.

اهل تقلید ندارند ثباتی در ذات،
صدق این واقعه از سایه‌ی خود کن تحقیق.

در هر یک از ابیات فوق دو تصویر عینی و ذهنی معادل هم وجو دارد. مثلاً در مصراع اول از بیت اول «توفان دریا در اثر باد شدید» به عنوان تصویر عینی و در مصراع دوم «تلاطم دریای دل در اثر پند و شماتت زیاد» به عنوان تصویر ذهنی معادل‌سازی شده است.

وی به لحاظ استحکام بیان و جزالت سخن در شعر فارسی سنگ تمام گذاشته است. بیش از نود درصد از غزل‌های وی ردیف دارد. ردیف را معمولاً شعرای توانا و قادر برای تصویر سازی‌های بدیع در شعر، بر می‌گزینند. شعرای توانای فارسی‌سرا فقط با مردّف کردن اشعار خویش توانسته‌اند ابداع و تخیل خود را بستری برای انجذاب معنا از لفظ نمایند و نیروی آفرینشگرشان را در اشعار مردّف بروز داده‌اند.

فضولی، هم از ردیف‌های مرکب مانند: به دست آوردم، من دارم ندارد کس، داشته باشد، نمی‌خواهم تو را، آید برون، نمی‌آید ز من، دور از او، و هم از ردیف‌های فعلی

بسیط مثل: چه کنم، می‌چکد، انداخت، انداز، افتاده‌ام، و هم از ردیف‌های اسمی مانند: کس، ناصح، قدح، رقیب، غرض، باعث، شمع، طبیب و غیره استفاده کرده است.

ردیف سازی یکی از عوامل استحکام بیان در شعر فضولی است. عامل دیگر، توجه به زبان عوام و بیان عمیق‌ترین مضامین در سبک و شیوه‌ای جدید و مردمی است.

در دیوان فارسی فضولی، آثار و نشانه‌هایی از حالات و اندیشه‌های عطار، حافظ، مولوی و نسیمی دیده می‌شود. غزل‌های فارسی او در واقع آمیزه‌ای از اشعار عرفانی حافظ و مولوی است که با تتبّع دیوان امیرعلیشیر نوایی به نظم درآمده است. موضوع اصلی غزل‌های فارسی فضولی، ذکر مراتب سیر و سلوک در وادی عشق عرفانی و نشان دادن برتری عبودیت عاشقانه بر زاهد مآبی و خشکه مقدسی است. آوردن اصطلاحات و کلماتی نظیر شراب، باده، زلف، رخسار، یار، دلدار و جز آن نیز در معانی مجازی خود ناظر بر همین نگرش است.

دیوان فارسی فضولی از دیرباز مورد توجه شعرای ترک زبان قرار گرفته و بسیاری کسان سعی کرده‌اند غزل‌های فارسی وی را از فارسی به نظم ترکی برگردانند. مانند میرمهدی سیدزاده، محمد آقا سلطان‌زاده، علی آقا واحد، محمد مبارز، محمد تقی شبسترلی و دیگران که این جانب مجموعه‌ای از ترجمه‌های آنان را در سال ۱۳۸۸ با عنوان «غزللر» با مقدمه‌ای در بحث پیرامون ویژگی‌های این ترجمه‌ها انتشار دادم.[۱]

خود نیز از سال‌های جوانی سعی داشتم سروده‌های فارسی و عربی او را به زبان و شیوه‌ای که در ترکی داشته است، برگردانم. در این دفتر تعداد یکصد و شصت غزل از میان ترجمه‌های خودم را آورده‌ام. در این ترجمه‌ها اغلب وزن، قافیه، ردیف و شیوه‌ی

---

[۱] فضولی، ملا محمد. **غزللر**، چئویرنلر: علی آقا واحد و . . . ، تصحیح دکتر حسین محمدزاده صدیق، تهران، تکدرخت، ۱۳۸۸.

بیان فضولی را در فارسی حفظ کرده‌ام و از کلمات و ترکیبات خود وی بهره بـرده‌ام. در آغاز هر غزل، شماره‌ی آن را در دیوان فارسی مـشخص کـرده‌ام[۲] تـا جوینـدگان بتواننـد متن آن را نیز به راحتی بیابند.

دکتر ح. م. صدیق

تبریز- ۱۳۹۲

---

[۲] فضولی، محمد. **دیوان فارسی**، مقدمه، تصحیح و تحشیه: دکتر ح. م. صدیق، تبریز، یاران، ۱۳۸۷.

جدول آسان‌خوانی متون ترکی

برای آسان‌خوانی متون ترکی، برخی تغییرات در نگارش کلمات ترکی در این کتاب اعمال کردیم که در جدول‌های زیر نشان می‌دهیم؛ و هم‌چنین سعی کردیم شکل نگارش کلمات دخیل عربی و فارسی را نیز حتی‌الامکان مطابق مبدأ و اصل آن‌ها حفظ کنیم.

۱. جدول واک‌نگاری

نشانه‌های‌واکه‌های‌ترکی	مثال	معادل حروف لاتین	
آ ، ـا	آلماق (گرفتن)	A , a	almaq
اَ، ـَ ، ـه، ه	ال (دست)	Ə, ə	əl
ای، ـیـ ،ی	ایلان (مار)	İ, i	ilan
اِي، ـِیـ ، ي	قیزیل (طلا)	I, ı	qızıl
اۏ، ـۏ، ۏ	سۏل (چپ)	O, o	sol
اؤ، ـؤ، ؤ	سؤز (سخن)	Ö, ö	söz
او، ـو، و	اولدوز (ستاره)	U, u	ulduz
اۆ، ـۆ، ۆ	دۆزمک (چیدن)	Ü, ü	düzmək
ائـ ، ـئـ ، ۀ	یئل (باد)	E, e	yel

۲. جدول آواک‌نگاری

نشانه‌های‌آواک‌های ترکی	مثال	معادل حروف لاتین	
ب/ بـ/ ـبـ / ـب	بوز (یخ)	B, b	buz
پ/ پـ / ـپـ/ ـپ	اؤپمک (بوسیدن)	P, p	öpmək
ت/ تـ/ ـتـ/ ـت	توی (جشن)	T, t	toy
ث/ ثـ/ ـثـ/ ـث	ثریا	S, s	Sürəyya
ج/ جـ/ ـجـ/ ـج	جان	C, c	can
چ/ چـ/ ـچـ/ ـچ	چاخماق (آتش زنه)	Ç, ç	çaxmaq
ح/ حـ/ ـحـ/ ـح	حوّا	H, h	Həvva
خ/ خـ/ ـخـ/ ـخ	خالیق	X, x	xaliq

daş	D, d	داش (سنگ)	د/ ـد
zövq	Z, z	ذؤوق	ذ/ ـذ
bir	R, r	بیر (یک)	ر/ ـر
ziğ	Z, z	زیغ (گِل)	ز/ ـز
jalə	J, j	ژاله	ژ / ـژ
sərin	S, s	سرین (خنک)	س/ سـ/ ـسـ/ ـس
şəhid	Ş, ş	شهید	ش/ شـ/ ـشـ/ ـش
sidq	S, s	صدق	ص/ صـ/ ـصـ/ ـص
zəlalət	Z, z	ضلالت	ض/ ضـ/ ـضـ/ ـض
Tur-e Sina	T, t	طور سینا	ط/ ـط
zill	Z, z	ظلّ	ظ/ ـظ
Cə`fər	`	جعفر	ع/ عـ/ ـعـ/ ـع
bağ	Ğ, ğ	باغ	غ/ غـ/ ـغـ/ ـغ
fəna	F, f	فنا	ف/ فـ/ ـفـ/ ـف
qaş	Q, q	قاش (ابرو)	ق/ قـ/ ـقـ/ ـق
kəsmək	K, k	کسمک (بریدن)	ک/ کـ/ ـکـ/ ـک
gəzmək	G, g	گزمک (گشتن)	گ/ گـ/ ـگـ/ ـگ
diləyim	Y, y	دیله‌ݢیم (آرزویم)	ݢ/ ݢـ/ ـݢـ/ ـݢ
lalə	L, l	لاله	ل/ لـ/ ـلـ/ ـل
miskin	M, m	مسکین	م/ مـ/ ـمـ/ ـم
incə	N, n	اینجه (ظریف)	ن/ نـ/ ـنـ/ ـن
vaxt	V, v	واخت (وقت)	و/ ـو
hilal	H, h	هلال	ه/ هـ/ ـهـ/ ـه
yaban	Y,y	یابان (دشت)	ی/ یـ/ ـیـ/ ـی

– ۱ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۳۲

تندخو تۆرکۆم منیم تیغینی قۇیدو بۇینوما،
تشنه‌لب ایدیم، منی سو ایله ائتدی آشنا.
عطری باشدان باشا سارمېشدې بۆتۆن اطرافېمې،
اۇز یۇلون آزمېش غزال مشکبویوم غالبا.
سانکی آفت دۆشدۆ آرزومون اکین باغلارېنا،
ژاله‌وش سنگ ملامت یاغدې هردم باشېما.
اۇلمۆشم من اۇندان اۇترۆ کیم سمند ناز یار،
ائتمیه سرکش‌لیک اصلا، نازلاناندا بو یانا.
اهل عالم دویجاغېن قیل و مقال عشقیمی،
مجنونون افسانه‌سیندن دنیا بۇش قالدې داها.
گر یئتیشمیش اۇلسا سرحد فنایا بیر دلی،
یۇخدو سۆز کیم آختارارکن یاری، چاتمېشدېر اۇرا.
سۇیله‌دیم کیم: "گریه‌دن باتدې **فضولی** پالچېغا"،
دئدی: "بو چۇخ یاخشېدېر، گلمز منیم دای کویوما".

– ۲ –

مستفعل مستفعل مستفعل فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۱۷

قارشېندا سنین گۆلده، باشېن سالدې آشاغا،
گویا کی پشیماندې گلیب بۊیله قاباغا.
قېرسا چۆ تیکاندان، یئری باشدادې گۆلۆن، بیل،
اگلشمه رقیبلر ایله گئت بیرجه قېراغا.
باغ ایچره ندن قانلې اۊلوب گۊینه‌گین، ای گۆل!
اۊلما قان ایچیبسن، گیره‌رک بیرده یاساغا.
یئل، غنچه‌نی گۆل ائیله‌دی دور گل ایشه باخ سن،
ناصح پۆله‌ییر سانکی کۊنۆلده‌کی اوْجاغا.
آچسان سینه‌می، کۊنلۆمۆ یۆز پاره گۊررسن
زۆلفۆن تکی وئرمم یارا قلبیمی داراغا.
آچدېنسا اۆزۆن، لعل لبیندن منه کام وئر،
گۆل دۊرۆدۆ تختین گتیریب باغبان اوْتاغا.
اۊل غمزه **فضولی** دینیمی الدن آلېبدېر،
فریاد! او کافر اۊزۆنۆ سالدې ناساغا.

– ۳ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۷۳

یار عاشقدن گره‌کمزدیر کی بی‌پروا اؤلا،
نه دئیه عاشق غم دل، نه ده اؤل رسوا اؤلا.
« غنچه‌دن یئیدیر» دئدیم آغزېنا من دلدارېمېن،
غنچه‌ده بؤیله دئیر، بیر گؤن اگر گویا اؤلا.
سئوگیلیم بیر تک ملک خودور، پری رخساردیر،
یئر اؤزؤنده سانما بیر گؤن بؤیله مه پیدا اؤلا.
عین لطف اؤلموش منیمله گیزلی میلی یارېمېن،
آه لُطفؤندن اگر اظهار استغنا اؤلا.
سن چکیبسن شمشیرین، من گؤزلریمدن سیل خون،
بلکه تقدیردیر بئله عالمده واویلا اؤلا.
دؤلدو غم ایله کؤنؤل، ناصحدن اؤلماز فائده.
چېخسا شاید غم کؤنولدن، پندی پابرجا اؤلا.
دردسیز یانېندا اگمه قدّینی یارېن اؤچون،
ای **فضولی!** گل چکین غوغا مگر برپا اؤلا!

– ۴ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۷۲

یار اۏلسا، طعنه‌ی اغیار لازمدېر اۏلا،
طعنه‌ی اغیار اۏلسا، یار لازمدېر اۏلا.
طعنه‌ی اغیار جۏورو اۏلمادان، هئچ یار یۏخ،
بیرگۆل اۆترۆ، محنت یۆز خار لازمدېر اۏلا.
ممکن اۏلماز مقصده چاتماق، دل آزار اۏلمادان،
مقصده چاتماق اۆچۆن آزار لازمدېر اۏلا.
ای مسافر! منتفع اۏلماق دیلرسن، بیل بونو،
هر سفرده محنت بسیار لازمدېر اۏلا.
یار ایله اغیاری گؤرمک بیر بلادېر عاشقه،
عاشقه بؤیله بلا ناچار لازمدېر اۏلا.
عشق ترکین قېلماغی مشق ائیلیرم بوندان سۏرا،
کیم بو تاریخدن منه غمخوار لازمدېر اۏلا.
گر میسّر اۏلسادا دیدار یار عاشق اۆچۆن،
انتظار وعده‌ی دیدار لازمدېر اۏلا.
محنت عالم **فضولی**! دالغېن ائتدی کؤنلۆمۆ،
قانلې بو دوران اۆچۆن انکار لازمدېر اۏلا.

– ۵ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۳۵۸

ای اؤلموش اوج مسند عزت مکان سنا،
یۆکسک نه واردي، ذروه‌لری دُرفشان سنا.
برهان قاطع اؤلدو سنین سربه سر سؤزۆن،
اؤلدو زبانېن ایله مسخّر جهان سنا.
هر عام و خاصا خوان کرامت آچېب الین،
دنیا و آخرت اؤلاجاق میهمان سنا.
آخشام– سحر، مؤذن و مقری صلا وئریر،
حی علی الصلاة اؤلوبدور نشان سنا.
بیرجه سؤزۆن دوادي بۆتۆن درد و غملره،
ائتجک لبین بیر ایکی کلامی بیان سنا.
انس و ملک گره‌ک او یئره سجده ائیله‌سین،
کیم یالوارېر او یئرده سگ آستان سنا.
تابع‌لرینه، روح **فضولی** سلاملارین،
هر لحظه گؤنده‌ریرنه فصیح و روان سنا.

– ۶ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۱۱

شمع بزم بهجتم، آی کیمی رویون بس منا،
مطلع خورشید اقبالم، او کویون بس منا.
نافه تک باشېمدا هئچ سودای مشکِ خشک یوْخ،
نافه‌ی عطر دماغم، عقد مویون بس منا.
هرکسین بیر قبله‌سی طاعت اوْچوْن وار دنیادا،
قاشلارېن محراب یاییِ، بیرده رویون بس منا.
درگهین اوْلدو رقیبلردن ده مستغنی سنین،
وصلینه مانع گؤرنده تند خویون بس منا.
من حیاتدا باشقا بهره ایسته‌مم دنیا بوْیو،
عُمروْمه حاصل هوای قد و بوْیون بس منا.
گر بوْتوْن دنیا یوْخ اوْلماق ایستسه آغزېن کیمی
بیر نظر جادو گؤزوْن بس اوْنا، سویون بس منا
آرتېرېر اهل دلین ذوقون سنین خویسوزلوغون،
هم دعاسی اهل حالېن، هم بو خویون بس منا
گر گؤزوْن یومدو **فضولی** سربه سر عالملره،
قورخو یوْخدور کیم خیالِ ماه رویون بس منا.

– ٧ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ٢٨

نه دل و دین قالدې نه صبر و شکیبالېق منا،
گئت – گئده توْپلاندې چوْخ اسباب تنهالېق منا.
هاردا محنت وار ایسه، اوْز قوْیدو آلدې چئوره‌می،
وئرمه‌دی هئچ کیمسنه بیر شوق افزالېق منا.
سانما کیم صبر ائیلرم باخمازسام ار اوْل عارضه،
گول اوْزوْنوْ گوْرمگه زحمتدی بینالېق منا.
من اؤلرسم کیمسه‌یه هئچ سؤیله‌مم درد دلیم،
درد قالسېن گیزلی قوی، پیسدیر بو رسوالېق منا.
گؤیلرین چتری، یئرین فرشیندن استغنا وئریب
شوق صحنینده بو ذوق بی سرو پالیق منا.
عشق سلطانی! سنین فرمانېنا من تابعم،
امر وئر کیم کئف وئریر بو بنده فرمالېق منا.
دینله‌مزدی کیمسنه فرهاد و مجنون قصه‌سین،
تا نصیب اوْلدو **فضولی** بوردا شیدالېق منا.

– ۸ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۶۲

کؤنلۆمۆ سیر ائت، اؤلور شوق لبین پنهان اؤنا،
غنچه تک آچجاق، اؤزۆن گؤرجک قالیب حیران اؤنا.
چئورەمی حیرت بۆرۆر، لعلین خیالیله، گؤزۆم
قارا ظلمتدیر کی لعلین چشمەی حیوان اؤنا.
زۆلفۆنون سوداسی ایله جسمیم اؤلدو رشته تک،
یۆز دۆگۆن سالمیش ایدی تاب غم دوران اؤنا.
غملری بحرینده دۆشمۆش عاشقی گرداب آرا،
وادی عشقینده سرگردان باخیر خندان اؤنا.
ناوکین جسمیم دلیب جانیمی آلمیش چنگینه،
وئرمیر آرام، سانکی ائتمیش سربه سر طغیان اؤنا.
آغزیٖنین درجی غمینده سیخدی جانیم کؤنلۆمۆ،
ایندی درمان حقەسی، بیلمم نەدیر درمان اؤنا.
اؤلمادیٖ راحت **فضولی**، اؤلمادان جانان غمی،
یاخشیدیر کیم دم به دم آرتا غم جانان اؤنا.

– ۹ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۶۱

منع ائتدی آغلاماقدان، باخمادان رخسارینا،
آغلایارکن، گؤلمه‌گیم توتدو اونون گفتارینا.
او آییقدیر، من آییق، اما کی من حیرتده‌یم،
او منه حیراندیٖ، من حیران اونون رفتارینا.
یوخدو هئچ بیر نسبتی گر اولسا حسن التفات،
بوردا بیمار کونلۆمۆن اول نرگس بیمارینا.
عالمی نالم‌منیم سالمیشدیٖ آه و ناله‌یه،
اولمادیم من بوردا تنها خاص اونون آزارینا.
دور کج رو، می کیمی ایچدی قانیم مست ائیله‌دی،
کیم اونون مست اولماغیٖ تأثیر ائدیر رفتارینا.
دۆن گئجه قانلیٖ گؤزۆم آئینه‌یه باخجاق، دئدی:
باغریٖ قان اۆلدوم، نه مدت حسرتم دیدارینا.
ای صنم! ظلم ائیلمه بؤیله **فضولی**‌یه، ساقین،
الله اؤترۆ، رحم ائله گل ناله‌های زارینا.

– ۱۰ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ./ ۱۹۳

اۏدلانان کؤنلۆمۆ هردم خنده‌رو اۏل ماه ائدیب،
گۆل‌سیتان اۏد خرمنین فیض خلیل الله ائدیب.
حبس ائدیبدی تنگ سینه‌م قان اۏلموش کؤنلۆمۆ،
اۏخ یاراسې، تاپماق اۆچۆن اۏنو، قان همراه ائدیب.
اۏل زنخدانېندا کؤنلۆم نام و ننگی پئیله‌دی،
یوسفین یۏلداشېنې یار مخالف‌خواه ائدیب.
وئردی شادلېق پالتارېنې گؤز یاشې توفانېنا،
غملرین ذوقو دمادم قلبیمی آگاه ائدیب.
یۏل آزان هر غم، منه سارې گلیب آگاه اۏلوب،
اۏندان اۆترۆدور ایشیق گئجه‌می برق آه ائدیب.
بۏی آتېنجا– گؤزده– سن، تاب تماشا قالمایېب،
قامتینه خلعت نور نظر کوتاه ائدیب.
ذلت درگه بو یۏلدا منزلت‌دیر ملّته،
هم **فضولی**نی ذلیل و شاد بو درگاه ائدیب.

– ۱۱ –

مفتعلن مفتعلن فاعلن.

دیوان فارسی، غ.۵۸/

بزمینی ائتدینسه شفای رقیب،
سندن اؤتۆر اوْلدو لقای رقیب.
امر محال کیم من اوْلام کامیاب،
کامېن اوْلوب چۆن کی رضای رقیب.
جور و جفان اوْلدو منیم‌چین نه‌دن،
مهر و وفان بهر صفای رقیب.
کویونا هر لحظه گذر ائیله‌ییر،
چون ننهم روی به پای رقیب؟
سهل دیر هر واقعه باش وئرسه، لیک،
پیس بلا ایمیش بلای رقیب.
زنده چو وصلیندن اوْلوب اهل دل،
وصل تو موقوف فنای رقیب.
آزدې فضولی دؤزۆمۆن طاقتین،
کمتر از آن مهر و وفای رقیب.

– ۱۲ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۰۲

اۇز رواجېن عشق، من حیران و نالاندان آلېب،
عشق صورت آلسا فرهاددان، مندن جان آلېب.
نقشینی چکمک، قۏناق ائتمک تمناسې ایله،
بیستون ایچره بیر ائو، فرهاد سرگردان آلېب.
اۏلماسادا ادعاسی داغیاران قانې اۏچۏن،
بیستون دامانېنې شیرین بیلیرکیم قان آلېب.
بیستون اۏز سینه‌سینده بسله‌ین لاله‌لری،
فرهادېن آتدیغې قانلې کۏنلۏ داغېندان آلېب.
فرهاد اۏچۏن بیستوندا ایشله‌مک مشکل ایدی،
اۏز شیرین جانېن وئریب، بو ایشی چۏخ آسان آلېب.
قانلارا غرق اۏلدو کۏنلۏم، اۏخلارېن سن آتجاغېن،
یانجاغېن جانېم، جانېنا آتش اوْل پیکان آلېب.
گۏردۏ سرگردانلېغېن امیّد چۏلۏ سیّاحی‌نین،
راحت اۏچۏندۏر **فضولی** ائو سالېب، حرمان آلېب.

- ۱۳ -

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۱۱۶

کؤنلۆم سنه هواسېنې محکم توتوب قالېب،
قوشلار بئله اتکلری چۏخ کم توتوب قالېب.
رسوای عالمم، منیم عشقیم سبب اۏلوب،
حیرانلېغې جمالېوا عالم توتوب قالېب.
اۏندان اۆتۆر کی اۏد ائتشیگه پۆسگۆرنمه‌سین،
کؤنلۆم بۆتۆن دلیکلره مرهم توتوب قالېب.
آلتېندا دورما، تئز ائله، طاق فلکدن اۏت،
اشکیمدن اوّل بنای کهن، غم توتوب قالېب.
جنت قاپېسېنې داها دؤیمز ایکی الیم،
چۏنکی دؤشۆنده گیسوی پر خم توتوب قالېب.
دوران سنه شراب وئرنده سئوینمه هئچ،
سندن قاباق‌دا جامېنې باخ، جم توتوب قالېب.
عشقینده غم هوس ائله‌ییر، یۏرغون اۏلدو چۏخ،
کؤنلۆم ز بس کی خاطر خرم توتوب قالېب.
عنبر تئلین، لبین قېراغېندا هوس ائدیب
حیرتده‌یم ندندی کی ماتم توتوب قالېب؟
آختارما دای سئوینج و طرب، بیر زمان اۏلور
سندن اوزاق **فضولی**‌نی‌ده غم توتوب قالېب.

– ۱۴ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۰۵

دۆداغېندان سۆرالېٍ، ایستەمەدیم آب حیات،
ائتدی غملر گئجەسی آب حیاتېم ظلمات.
درد و غم، صبر و ثباتېن منه نعم البدلی،
اۏلدو یۏخ، قالمادېٍ کؤنلومده اۏلان صبر و ثبات.
ایستەمز کیمسه سنین مهر و وفا شیوەلرین،
یۏخدو ذاتېندا سنین سئوگیلی یاریم بو صفات.
قلب، زنجیر بلالاردا گرفتار اۏلالېٍ،
منده یۏخ زلفۆن الیندن داها بیر فکر نجات،
یۏخسولام من، سن اۆزۆن مُلکۆمه سلطان نه اۏلار،
رحم ائدیب خرمن حُسنۆن وئره گر بیرده زکات؟
اۆیله ضعف عارض اۏلوبدورکی، اگر بحث ائدەلر،
ائدەمم واللهی اۆز، وارلېغېمېٍ دای اثبات.
وقتی گلمیشدی **فضولی** قوتارا غملردن
کئچەجکدیر نەقدەر غمده اۏنون چۆن اوقات!

– ۱۵ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۶۷

اؤرک دؤلو غمی گل بیرجه یول دا مندن ائشیت،
خبرسیز اؤلما غمیمدن، غمی اؤزؤمدن ائشیت.
اؤ سست عهد رقیبه داها قولاق وئرمه،
سؤزؤ بو عاشق دل ریش راه‌زندن ائشیت.
سؤروش اؤزؤمدن اؤنون لعلی‌نین گؤزللیگینی،
دلا حکایت شیرینی کوهکندن ائشیت.
اگر حیاتدا فیض مسیح آختاریسان،
حیات بخش حدیثی گل اؤل دهندن ائشیت.
آیاق بو باغا قویوب رهگذارین ایسترسن،
اؤنون مباحثه‌سین سنبل و سمندن ائشیت.
سنه نصیب اؤلان دردی بیلمک ایسترسن،
قولاغې کؤکسؤنه قوی بحث جان و تندن ائشیت.
فضولی غصه‌لریندن دؤزلتدی بیر قصه،
دایانما تازه‌لیگی قصه‌ی کهن‌دن ائشیت.

– ۱۶ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۱۷

منیم رسوالیغیما اۏلدو واللهی فغان باعث،
کؤنۆل دردیم فغانا، اۏنادا بو گۆل‌رُخان باعث.
یارا کؤنلۆمه ووردونسا، قاشیندان اینجیرم ایندی،
بونو هئچ بیلمز ایدیم اۏخلارا اۏلور کمان باعث.
یئری‌وار گؤزلریمدن گر آخارسا قان، چیخارسا اۏد،
اۆره‌ک قانینا اۏلدو گؤزلریمده‌کی بو قان باعث.
سؤکۆلمز غنچه‌نین آغزی، اۆره‌گینده گۆل آچمازسا،
منیم کؤنلۆم یاراسینا اۏلوب داغ نهان باعث.
منیم گؤز یاشلاریم یاشیل خطینه وئردی رونقلر،
چمن‌لیک رونقینه‌ده اۏلوب آب روان باعث.
یۏلوندان باشیمی سیل سرشکیم کاش گؤتۆرسئیدی،
اۏلوب ایتلری‌نین هۆرمگینه بو استخوان باعث!
فضولی! کائناتدا هر کسین بیر عشق ذوقو وار،
بۆتۆن عشقین مذاقینا اۏلوبدور بو جهان باعث.

- ۱۷ -

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۲۰

معصیت‌لر ائدن اۏلموش سنه محتاج علاج،
سن شفیع‌سن، بۆتۆن عالم سنه اۏلموش محتاج.
ارجمند اۏلدو قبولون جهتیندن اسلام،
سربلند ائتدی سنین قدر شریفین معراج.
آی مهِش حیرت ظلماتیندا اۏ شمع قدرین،
آیاغین تۏپراغی عرشین باشینا اۏلموش تاج.
شرعیوین دولتی دنیا ایشینی قبلدی تمام،
عدلیوین سکه‌سی دین قدرینه وئرمیشدی رواج.
ایشلر اجراسینا حُکمۆن ائدیب عدلی بیر قول،
مُلکه امریندی وئریب باش- باشا پیوند مزاج.
آیاغی‌نین شرفی عرشه وئریبدیر مقدار،
آی اۏزۆن وئردی سنین گۆن تکی شرعه منهاج.
یا نبی! اۏلمادی مأیوس **فضولی** سندن،
داملاجا سو وئره گر، نۏلار اۏ بحر موّاج؟

– ۱۸ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۱۹

حقّه‌ی لعل لبی یۆز درد و غم ائیلر علاج،
بیزدن اۆ مستغنی‌دیر، بیزده وار اۆنا احتیاج.
غالبا منزل به منزل آی محاقا یۆللانار،
گۆن اۆزۆندن اۆندادا تغییر تاپمېشدېر مزاج.
خالېوېن عکسی گۆزۆمده خوش‌نما اۆلموشدو چۆخ،
سانکی پیوند ائیله‌ییبلر آبنوسا بیرجه عاج.
کۆکسۆمۆ یار، گۆزلریمی گل چېخارت، قانلې دئیه،
شاه ائیلر فتح ملک و همده تعیین خراج.
گیزله‌دیم کۆنلۆم غمین، تا گئتمه‌سین باشېم هدر،
گیزله‌در تاجر متاعېن وئرمه‌سین کیسمه‌یه باج.
گۆزلریمه صورتین عکسی وئریب رونق منیم،
بو سۆز آیدېندېر کی سیمه سکّه وئرمیشدیر رواج.
رفعت ایسترس فلک تک، قیدسیز اۆل، پاک یاشا،
ای **فضولی!** وور یئره گر اۆلسادا باشېندا تاج.

– ۱۹ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۱۲۲

گؤستردی لبلرین، اؤره‌گیم ائتدی خون قدح،
دردا کی ائتدی قلبیم اوْدونو فزون قدح.
اگنیمدن آلدې، ییرتدې سلامت لباسیمې،
یارب !حباب تک اوْلا کیم سرنگون قدح.
نقشین گلیب سنین رقم ائیلیر درونوما
چکمیش آیاغین اؤز دؤشه‌گیندن برون، قدح.
هریانا کیم دؤنؤر، عجبا! آغزې کفله‌نیر،
عاقل بیلیر کی ایندی دا توتموش جنون، قدح.
لعل لبین گؤرؤنجه، گل انصافا باخ گؤزل،
وئردی یئله، بؤشالتدی می لاله‌گون قدح.
هم عقلی چالدې، همده هوشوم صید ائیله‌دی،
اؤیرنمیش ایدی لعل لبیندن فسون قدح.
آختارما سن **فضولی!** قدحدن سیوای یار،
چؤنکی بیلیرکی هاردادې راز درون قدح.

– ۲۰ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۷۰

منیم تانریم! اۏ دردسیز دردیمه درمان ائدر یا یۏخ،
اسیرم درده، درد چکمه‌گیمی آسان ائدر یا یۏخ؟
جانیم رشته‌سینه اۏد وورموشام، بیلمم ولی بیر گۆن،
بو اۏد جانیمې شمع بزم اۏل جانان ائدر یا یۏخ؟
اۏنا اظهار درد ائتدیم، امان هئچ بیلمیرم، یارب!
منی بیر اعتنایا، لطفه اۏ شایان ائدر یا یۏخ؟
آچې جان وئرمه‌گیمی گۉر، سۏروش ای یئل! اۏ گۆل رخدان،
کی شهد وصلینی بیر دافع هجران ائدر یا یۏخ؟
آهیم دلمیش داشې، قلبیم هله تیتریر سبزیلدار کی،
منه بیر اعتنا اۏل سستجه پیمان ائدر یا یۏخ؟
بودور آرزوم، دۏلانیم باشینا بیر گۆن سنین، ای مه!
داها بیلمم کی دوران کامیما دوران ائدر یا یۏخ؟
سنین وصلین شرابی ایله رسوا اۏلمایان بیرکس،
نه بیلسین عقلده صهبا دا بیر نقصان ائدر یا یۏخ
یارالې قلبدن تیرین چکنده تازه من بیلدیم،
کۉنۆل بی‌تاب و طاقتلیک، وئرنده جان ائدر یا یۏخ؟
سۏروش بیر آن فضولی‌دن، سن ای اویموش نازا دلبر!
کی آغلار، آه ائدر، هر گئجه او، افغان ائدر یا یۏخ؟

– ۲۱ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۷۷

غملریم ایله هاماش اولماق اۆچۆن بیر یار یوخ،
عقله «گئت» سؤیله، منیم اونونلا داها کار یوخ.
اؤیله آخدی گؤزلریمدن یاش کی کیپریک قالمادې،
اۏل گۆل اۆزلۆنون خیالېندا داها بیر خار یوخ.
صبرسیزلیک تیغی غمدن قورتاریب عاشقلری،
زار کؤنلۆمدن سیوای، هئچ بیر اسیر زار یوخ.
دای دورا بیلمم آیاقدا ضعفدن، کیم گؤز یاشېم،
سیل اۏلوب ییخدي، دایانماق چین داها دیوار یوخ.
صحبتیم دلگیر اۏلونجا، چکدی دامن یارلار،
بزم غمده من اۆچۆن بیر همدم و بیر یار یوخ.
اؤز متاعېم کیملره من گؤستریم بو عصرده،
معنی اسرارې اۆچۆن بو یئرده بیر بازار یوخ.
نقدعمرۆم صرف اۏلموش ای **فضولی!** غم اۆچۆن،
غملری اظهار ائتمک چین‌ده بیر غمخوار یوخ.

– ۲۲ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۹۵

سندن سؤرا دا مجلسیمیزده حضور یوْخ،
عاشقلرین غم ایچره‌دی، سن‌سیز سرور یوخ.
سن غایب اوْلجاغىن بدنیمدن توان قاچىب،
هجرانا یوْخدو طاقتیمىز، بوردا زور یوْخ.
صبحه یاخىن، اؤزؤندن ایراق، شمع‌لر کیمی،
گؤزلرده گرچه اشک روان واردى، نور یوْخ.
سن‌سیز نئجه قرار تاپار کؤنلؤمؤز بیزیم،
بیزلر ایچینده بو چتین ایشده صبور یوْخ.
یوْل گئت، قدین بلا اوْخو آخدىرسىن اوْنلارا
کیم گلمه‌گینه خاطر اوْلاردا غرور یوْخ.
گؤزلرده سؤرمه‌دیر آیاغى‌نىن توزو سنین،
آیدیندى بو معامله، اوْردا کی کور یوْخ
اوْلدو **فضولی** ساکن درگاه، اوْنا گؤره،
اوْندا هوای جنت و هئچ میل حور یوْخ.

– ۲۳ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۲۶

اۉ کس عشقینده قلبیم آتشین سوزون نهان ساخلار،
کی آتش سینه‌ده، باغرېندادا داغې عیان ساخلار.
ال آت دامانېنا اشکین، سن ای یاشلې گؤزۆم دورما،
اۆزۆم، دامانې تک توز- تۉپراغېن چۆن خاکدان ساخلار.
آیاغېن تۉپراغېنې گؤزلریم ایچره داغېت، ای یئل!
اۉ کؤنلۆم باغچاسېنا توزلو- تۉپراقلې خزان ساخلار.
منه ساقی یۉخ اۉلماق یۉللارېن گؤستر، آماندېر، دور،
آیېق اۉلسام او فتّان گؤز خطردن بیر نشان ساخلار.
اگر قانلېلار ایله نسبتین یۉخدور، ندندیر بس،
اۉ قانلی کیپریگه گؤزلر، چکینمه‌دن کمان ساخلار.
سن ای طالع! گؤنش سؤیله منی آلسېن، اوزاق ائتسین،
منه کؤلگه کیمی تۉپراقلی یۉللاردا مکان ساخلار.
فضولی دلبرین لعلی خیالې ایله هر لحظه،
گؤزۆ جامی ایچینده، می کیمی سیلاب قان ساخلار.

– ۲۴ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۸۸

گئجه آهیمووروب اۏد آیا، ایندی گؤیده کوکب وار،
بیر آه چکسم یانار گردون دا بیلمز بوردا بیر دب وار.
منی تب یاندیریردی دۏن گئجه، کؤنلۆم اۏدو قالخدی،
اۏنودا تابا سالدی بیلمه‌دی بیر دم کی بیر تب وار.
سالار کؤنلۆم قوشون بیر دم اۏ گرداب زنخدانا،
کی دالغا قالخیزان چۏن کی قاباقدا بیرده غبغب وار.
دهانین ورد و ذکریندن چکیندیم، احتیاط ائتدیم،
کی گیزلین سرّه واقف اۏلماق اۆچۆن بوردا بیر لب وار.
اۆره‌ک تسکین تاپیردی ورد یارب! یارب! ایله، لیک،
ساغالماز حالا گلمیش دردلریم، سؤیلمه «یارب» وار.
نئجه اۏل شهسوارین افسارین من ساخلاییم کیم وار،
دئییر گؤزله توزوندان اۏنده بیر دؤرد نعل مرکب وار.
فضولی! سن دگیلسن هئچ می و محبوبدان غافل،
بحمدلله کی سنده لطف طبع و حسن مشرب وار.

– ۲۵ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۵۹

بئله ظنّ ائتمه اوْخلاردان اوْره‌گیمده فغانېم وار،
گلیر ناله‌م سنه سارې، کمانېندان گمانېم وار.
منه وور بیرجه اوخ، ننگیمدن ایمن اوْل، بیلیرسن کی
من ائتمم عشق ترکین دلبرا مادام جانېم وار.
باشېم داشېن ائدین آماج اوْنون اوْخلارېنا یاران،
من اؤلدؤکدن سوْرادا قاشېنا یاخشې نشانېم وار.
چېخارتمېش یاشلې گؤزلر قارا توپراقدان اوْنون تیری،
منیم‌ده کیپریگیم آلتېندا چشم خون‌فشانېم وار.
جگردن اوْخلاری بیر– بیر چکیر گلمیش طبیبیم، لیک،
یؤز اوخ بیلمیر سؤمؤکلرده باتېب گیزلی قالانېم وار.
اوزاخ ائتدین منی اوخ تک، داها آختارما، گل واز گئچ،
تاپانمازسان منی بیرده، نه نامېم، نه نشانېم وار.
دوْداغېما یئتیب جانېم، **فضولی** اؤلمؤشم، گل گؤر،
اوْنون لعلی فراقېندا، مگر جسمیمده جانېم وار؟

– ۲۶ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ./ ۳۵۹

چرخین سنین قدملرینه بارگاهی وار،
آردېنجا انبیالارېن اوْردا سپاهی وار.
قالخمېش سمالار ایچره ملک‌لر دیارېنا.
هر ذره کیم جمالېنا دک بیرجه راهی وار.
آسوده‌دیر قیامته‌دک انقلابدان،
محروسه‌ی ولایت دینین پناهی وار.
هر داملا دریا ایچره اوْلور دانه‌ی گهر،
گر سندن اوندا داملا قدەر عزّو جاهی وار.
دنیا گؤزللری چۆن عجب زیب قدر اوْلوب،
عنبر، سنین باشېندا چۆ جعد سیاهی وار.
وئرمیشدی دهر «دور قمر» آد ظهورونا،
چۆنکی اوْنون اۆزۆنده دئمیشدیرکی ماهی وار.
نعت نبی **فضولی** بسیندیر نجات اۆچۆن،
هر چند سؤیله‌دیم کی اوْنون چوْخ گناهې وار.

– ۲۷ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۳۶

بیزی بیلمم نه اۆچۆن بونجا غمین ایستر یار،
نییه بوندان داها چۏخ زار و حزین ایستر یار.
هر زمان سئوگیسینه بیرجه هوس گؤسترسم،
منی آواره سایاق بی‌دل و دین ایستر یار.
آهیمین اۏخلاری دای چرخ بریندن‌ده کئچیر،
بیلمیرم چرخین اۏ گۏیلرده نه‌یین ایستر یار.
فلگین رخشی، آیین زینی یانیندا همی‌ده،
سن تکین شهسواری، بیر ده کی زین ایستر یار.
کویونون تۏپراغې توز ائیله‌دی ظنّیمجه مگر،
گؤیلرین گؤزلرینه سۆرمه‌ی عین ایستر یار.
دل خطا ائتدی سنه رشک بت‌چین سؤله‌دی،
قاشلارینda غضبیندن داها چین ایستر یار.
باشقا کام ایسته‌مه‌دی هیچ **فضولی** بوردا،
اۏزۆچۆن ماهرخ زهره جبین ایستر یار.

– ۲۸ –

مستفعلن فعولن مستفعلن فعولن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۰۳

گر کؤلکه تک چکرسه، آردېنجا اؤل سمن‌بر،
هارا آیاق باسارسا ، من قۏیارام اۏرا سر.
یۏخدور اۏنا منیم تک، یۏخدور منه اۏنون تک،
بیر عاشق بلاکش، بیر دلبر ستمگر.
گؤردۆم اۏزۆن گۆلۆنۆ، کؤنلۆم اوجونا قۏیدوم،
آیدېندې بو شکوفه آخر نئجه وئرر بر!
من آغلایان بولودسام، سن غنچه‌سن بو باغدا،
گۆلمک سنین اۏلورسا، گریه منه مقدّر.
الده قمه وارېندې، لعلینده شهد راحت،
یا گل ایشیمی قورتار، یا کامیم ائت معطر.
وارلېق صحیفه‌سینده کؤنلۆمدن آد یۏخ ایدی،
اۏل گۆن کی روزوم اۏلدو کؤنلۆم قانې مقرر.
کئچدی **فضولی** عمرۆم، سن دهره باخ کی اۏندان،
بیر ایش دۆزه‌لمه‌دی هئچ، کام اۏلمادی میسر.

– ۲۹ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۷۳

عاشقیندن یار سؤیلرلرکی چوْخ پروا ائدر،
دردینی سؤیلر ایسه عاشق، اوْنو رسوا ائدر.
غنچه‌دن‌ده یاخشې بیلدیک بیز دهانېن دلبرین،
غنچه گر بؤیله دانېشسا، کندینی گویا ائدر.
ای منیم آیېم! سنین تک یوْخ ملک‌خو دهرده،
یوْخدو یئرده، یوْخدو گؤیده، کیم دئیر پیدا ائدر؟
منله گیزلین مِیلین عین لُطف دور، گئتمه یانا،
کیم بو لُطفۆندن سنین اظهار استغنا ائدر؟
سن چکیبسن تیغینی، من گؤزلریمدن سیل خون،
بو ایکی طوفان، جهانی سربه سر افنا ائدر.
ناصحین قلبیمده یوْخدور یئر غمیندن پندینه،
غملرین چېخسا، نصحیت‌لری بلکه جا ائدر.
دردسیز شخصین یانېندا، اؤپمه یارېن خاکېنې
احتیاط ائیله، **فضولی** شور و شر برپا ائدر!

– ۳۰ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ./ ۳۴

نشان اۏلدون غمیم اۏخلارېنا ای آسمان شبلر،
سنین سینه‌نده پیکان وار، اگر اۏلمازسا کوکبلر.
کؤنۆل ساچلارېنا دالمېش منیم سینه‌م ایچینده باخ،
اۏلۆ تک کیم اۏلا مونس اۏنا مقبرده عقربلر.
او خط دیر یا قارا تۆستۆ، کؤنۆللردن چېخېر یارب،
ز بس کیم اۏدلادېلار هی زنخدانلاردا غبغبلر.
معلّم‌دن جفانی اؤیره‌نیرلر طرفه محبوبلار،
الهی! اللریم گؤیلرده، یۏخ اۏلسون بو مکتبلر.
یۏلوندا ترپنن هر ذرّه‌نی بیر شهسوار آنلا،
کی اۏز نعلیله داغ وورموش اۆره‌ک باشېنا مرکبلر.
تجلّی ائیله‌دین می‌ده، من اۏندان قۏرخورام ساغر،
اۆره‌کلر آتشه یاخجاق، دۏداغېنا دگر لبلر.
فضولی کام دل تاپماز، نه دندیر بیلمیرم یارب!
بو یالقېزلېق گئجه‌سینده چاغېرېر سادا یاربلر.

– ۳۱ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ./ ۱۶۲

یانېندا یار نەدن درددن خبر یۏخدور،
نییه اۏرادا غمیمدن‌ده بیر اثر یۏخدور؟
اۆزۆن طوافېنا کؤنلۆم همیشەلیک دورموش،
اۏل ایکی ساچلارېنا هیچ بیر نظر یۏخدور.
کؤنۆل گئدنمیر اۏ دنیایا باغلارېندا اۏنون.
اۏ غنچەدن دانېشانلاردا هئچ جگر یۏخدور.
مقید اۏلما قد و رویونا گۆل اۆزلۆلرین.
بورادا سروه قضا، لالەیه قدەر یۏخدور.
دگیلدی کاما یئتیشمک بو عشق بنیادی،
کی اۏردا حاصل اۏلان کامدا ثمر یۏخدور.
الهی لذته چاتماز بدن هواسېندان،
اۏ کس کی اۏندا بو میداندا بیر هنر یۏخدور.
غمین خمیر مایادېر ائیلمه تعجب کیم،
فضولی تک بو غمین ایچره در به در یۏخدور.

– ۳۲ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۱۵

بو ایشلر کیمی بیر کار، اۏلمایا بیر کیمسه‌نین یۏخدور،
بئله بیر آه ایله زار اۏلمایا بیر کیمسه‌نین یۏخدور!
الهی اۏلماسېن من تک دچار درد و غم بیر کس،
نگار لاله رخسار اۏلمایا بیر کیمسه‌نین یۏخدور.
منیم حالېم گۉرن هر کس ترحم ائیله‌ییر، آغلېر،
بئله بی‌رحم دلدار اۏلمایا بیر کیمسه‌نین یۏخدور.
منیم تک بیر پریشان حالې اصلاً گۉرمه‌دیک بوردا،
نه حالدېر بو مگر یار اۏلمایا بیر کیمسه‌نین یۏخدور.
اۏ گۆلدن شاد اۆره‌کلر چۏخ منیم تک ظلم گۉرمۆش یۏخ،
اۆره‌کده جوردان خار اۏلمایا بیر کیمسه‌نین یۏخدور.
اسیران بلانېن راه و رسمین من سۏروشدوم چۏخ،
غم و اندوه بسیار اۏلمایا بیر کیمسه‌نین یۏخدور .
فضولی! سۉز لریم مضمونو وصف حسن دلبردیر،
بئله بیر حسن گفتار اۏلمایا بیر کیمسه‌نین یۏخدور.

– ۳۳ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۹۳

ایشیم گۆجۆم گۆزه‌لیم بوردا بو دیار ایله یۏخدور،
بورادا قالمایېرام ایلگیم هیچ یار ایله یۏخودور.
قاپېسې‌نېن ایتی‌تک وئرمیر اعتبار منه،
بو شهر ایچینده میانه‌م هئچ اعتبار ایله یۏخدور.
غریب یئرده چتیندیر ائده هجوم رقیبلر،
بو ملک ایچینده علاقه‌م سئوین کی یار ایله یۏخدور.
منی اۏز اصلیمه سارې چکیر بو شوق کمندی،
اۏدور کی بوردا قرارېم منیم قرار ایله یۏخدور.
هوایی قمری کیمی سروه من ندیم اۏلدوم،
داها بو باغ ایله ایلگیم همی بهار ایله یۏخدور.
الیمدن آلدې قاچېرتماقدا اختیارېمې اۏل یار،
توتانمارام داها کیم میلیم اختیار ایله یۏخدور.
بو فیض فقر **فضولی**، منه سعادتدیر،
کی اختلاط بو ابنای روزگار ایله یۏخدور.

– ۳۴ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۴۰۳

گؤزۆم یاشې توتوب اطرافی سانکی دریادېر،
هارا گئدیم، نه ائدیم؟ بوردا جانېم ابقادېر.
اۏ گۆل عذار منه میل ائتمه‌دی، بیلدیم،
کی عشقی ضایع ائدن شخص کارفرمادېر.
ائشیتمه‌دیم ائده بیرکس شکایت غم عشق،
بو شهرده اۏ کی یوخ، بیرجه ماه سیمادېر.
جنونوما اۏلامازلار حریف مردم شهر،
منه مصاحب اۏلان آهوان صحرادېر.
نه من فقط اۏ قارا تئللرینه بند اۏلدوم،
بۆتۆن هوایی ائدن باشلارې بو سودادېر.
سنین چۆ عاشقی گؤممک ایشیندی هر ساعت،
اۏدورکی کوچه و کویون‌دا پرتماشادېر.
دلا **فضولی** بیدل نئجه قرار ائتسین،
کی بیرجه کؤنلۆنه صاحب، چېخان تمنادېر.

– ۳۵ –

مستفعل مستفعل مستفعل فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۱۴

قلبیمی یارا غنچه‌ی خندانین ائدیبدیر،
گؤزلریمی یاش لعل دُر افشانین ائدیبدیر.
آشفته‌لیگیم اوْل قارا زلفۆندن اوْلوبدور،
سرگشته منی سرو خرامانین ائدیبدیر.
جان رشته‌سینه سبحه کیمی یۆز دۆگۆن آتمیش،
حسرت اؤزۆنه جانیمی دندانین ائدیبدیر.
امید یوْخومدور قوتارام دام بلادان.
کیم بند منی زلف پریشانین ائدیبدیر.
وصلینده سئوینجیم اوْلا بیلمز، بیلیرم کیم،
قلبیمی تصرف شب هجرانین ائدیبدیر.
اؤلمک ده قوتارماز، کی اسیر غم هجران،
بیر عمر منی دیده‌ی فتانین ائدیبدیر.
سن ائتمه فغان، هر گئجه گۆندۆز، دهٔ **فضولی**،
من قارا گۆنۆ غمزده افغانین ائدیبدیر.

– ۳۶ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۱۱

یار عشقیندن اۆره‌گیمده ملالېم واردېر،
نئجه من شرح ائله‌ییم کیم‌کی نه حالېم واردیر؟
قورتولوش آختارېرام عشق بلاسېندان، امان،
الله، الله! نه بلا، فکر محالېم واردېر.
نشئه‌ی ساغر و ساقی بیزه گلمیش کیمدن،
سندن ای زاهد افسرده! سؤالېم واردېر.
منزلیم کویون اۏلوب، حاصلیم اندوه و غمین،
دنیادا بیرجه نه مُلکۆم، نه‌ده مالېم واردېر.
گۆله‌جکلر من دیوانه‌یه کیم چۏر– چۏپ تک،
شعله‌سیندن اۏدون امید وصالېم واردېر.
اۏ اۏخوندان دیله‌رم بیرجه دمیر پیکانې،
یاخشې میوه دیله‌رم، طرفه نهالېم واردېر.
ای **فضولی**! روشیم عشقده بیر حال اۏلماز،
گاه بیر فکریم و گه باشقا خیالېم واردېر.

– ۳۷ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۶۸

زلال فیض بقا، رشحه‌لی بو جامېمدېر،
قالان حیاتېم ایسه، نشئه‌ی مدامېمدېر.
منیم فرشته چاتانماز بو قدر و عزّتیمه،
حریم درگه پیر مغان مقامېمدېر.
شراب فیضی منیم حُرمتیمسه، پیر مغان
اگیلمه‌گی‌ده منیم شأن و احترامېمدېر.
منیم کیمی بئله بدناملېق ائدن یوْخدور،
بو سلطنته‌کی آد منجه یاخشې نامېمدېر.
سن ای گؤزۆم یاشی! آت، پۆفله خار مژگانی،
کی اوْردا جلوه ائدن سرو خوش خرامېمدېر.
بنفشه تک باشېنې اگمز اوْل بو عطرلره،
ساچېنا مست اوْلان عطرلی مشامېمدېر.
فضولی ساچلارې یارېن دۆشۆبدۆ اللریمه،
منیم‌ده چرخ فلکدن بو بیرجه کامېمدېر.

– ۳۸ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۶۲

ای آیہم سرو قدین نخل خرامانہمدہر،
ای گۆلۆم آی‌تک اۆزۆن شمع شبستانہمدہر.
منی هجرین پیس ائدیر، لیک وصالہن سرخوش،
هجر درد اۆلسا منه، وصل ده درمانہمدہر.
جان، می لعلینه، کؤنلۆم‌ده بۆیونا باغلې،
قامتین کام دلیم، لعل لبین جانہمدہر.
اوزاق اۆلسون بوخونون قدی او پیس گؤزلردن،
سئوگی باغہنداکی سروین قدّی جانانہمدہر.
دئدیم: "ای شمع اۆلوب کؤنلۆم ائوی دام بلا"،
دئدی: "اۆل دام بلا، دور زنخدانہمدہر!"
کؤنلۆم اسرارې عیان اۆلدو، سبب ایسه اۆنا،
گؤزلریم یاشلاربدہر، چاک گریبانہمدہر.
قدی اۆل سرو روانہن آپاربب آرامہم،
سؤیله‌ین بونو، **فضولیّ** پریشانہمدہر.

– ۳۹ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۰۹

اۆره‌گیمده بو غمیم اۆل لب میگونداندېر،
نه ائدیم چاره، شرارېم دل پرخونداندېر.
منه ای شمع! گۆلۆمسنمه، کی سرمایه‌ی عشق،
منده سندن چۆخ ایکن، گۆلمه‌گین افسونداندېر.
چۆرۆدۆ مجنون اگر، من اسیر اۆلدوم قالدېم،
دۆزۆمۆم غملره سن سانما کی مجنونداندېر.
سپمه‌دیم هئچ اۆدا بیر داملا سودا، یاندېم لیک،
گرچه یاشلار کی آخېر سینه‌مه جیحونداندېر.
ایندی حالېم خوش اۆلوبدور، عجبا ظن ائدیرم،
هر زمانکی حالېمېن حالتی‌ده بونداندېر.
آغلادېر گاه غمین قلبی، گهی طعن رقیب،
گه دروندانديِ غمین، گاه‌دا بیرونونداندېر.
گرچه اۆل ماه، **فضولی!** منه چۆخ ائتدی جفا،
لیک هر بیر گیلئییم چرخه‌ی گردونداندېر.

– ۴۰ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۸۶

غمینی شرح ائدیرم من، منه شراب وئریر،
دایانمادان، سؤزۆمه دالبادال جواب وئریر!
آغاج کی تحریک اؤلار، میوه‌سین تؤکۆب سپه‌لر،
گؤزۆم یاشې تؤکۆلۆر، دوران اضطراب وئریر.
اؤزۆم جهاندا کی سرگشته اؤلمارام اصلا،
ضعیف ائدیبدی جانېمې زمانه تاب وئریر.
فلک سنین کیمی پیکانې یؤخدو هر اؤخدا،
یۆز اؤخ وورور سؤرادا داملا– داملا آب وئریر.
گر ایچمه‌سم چاخېرې من، ملال اؤلدۆره‌جک،
ایچنده‌ده منه واعظ گلیب عذاب وئریر.
بیر آزجا زاهد اؤلونجا، بیر آزدا رند اؤلورام،
منه بو انقلابِ فلکدیر کی انقلاب وئریر.
فضولی شکر ائله آچمېش فلک سنه سفره،
گؤزۆن شراب وئریرسه، اۆره‌ک کباب وئریر.

– ۴۱ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۰۴

بیلمیرم کیم نییه زاهد بیزه آزار وئریر،
وورنوخور هر طرفه اللره ده کار وئریر.
بورادا بیلمه‌ییرم بس نییه بو چرخ فلک،
کیمسه‌یه یوْخ منه بو دامدا آزار وئریر؟
یوْخ تاپېن دنیادا، بیلمم، نه اوْچۆن دوراندا،
فتنه‌لر قاوزاماغا سن کیمی خونخوار وئریر؟
اجله وقف اوْلاجاقمیش اوْره‌گیم یاره‌لری،
نییه ویران کؤنۆله سن کیمی معمار وئریر؟
بو نماز بسدی کی من سجده ائدم قاشلارېنا،
قالدېراندا باشې، محراب منه بار وئریر.
سؤیله‌ییم بس کیمه حالین گئجه‌لر یاتماماغېن،
دهر بیدارلېق اوْچۆن بیرجه منه یار وئریر.
من **فضولی** کیمی هر گۆن یئنی یار آختارمام،
باشېمې وئرمگه تانرېم منه سردار وئریر.

- ۴۲ -

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۹۸

کؤنلۆنۆن دردینی آزارینې اوّل یار بیلیر،
گرچه اظهار اۏنو آز ائیلری، بسیار بیلیر!
سۏرما مندن دل ودلدار نه مېزانلا یاشېر،
سرّینی دل بیلیری، بیرده کی دلدار بیلیر.
من وفا گۏرجک او مه‌دن، ایشیم آه اۏلدو، فغان
اۏ مهین منله منیم اۏنلا ایشیم وار بیلیر.
هر کسه قدری قده‌ر لطف و محبت ائله‌ییر
من غلامم اۏ گۏزل یارا، بو مقدار بیلیر.
پیسله‌سه یار یانېندا بیزی اغیار، یئنه،
یارېنې یار تانېر، اغیاری اغیار بیلیر.
نییه مندن سۏروشور ساچلارې‌نین محنتین او؟
گئجه‌نین دردینی آهېنې‌دا بیمار بیلیر.
کؤنلۆمۆن سرّینی سؤیلۆم‌ده **فضولی** نییه من
گیزلی هر دردیمی و الله او دلدار بیلیر.

– ۴۳ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۳

اۏ، دیلیله هر زمان قلبیمی آزار ائیله‌ییر،
گۆل تیکانیٛ تک باتیٛر، آغلادیٛبان خوار ائیله‌ییر.
من رقیبدن ضعفیمی پنهان ائدردیم، لیک باخ،
لحظه لحظه ناله‌لر بو ضعفی آشکار ائیله‌ییر.
زار– زار اؤلدۆم غمینده، کیمسه‌سیز قالدیٛم، نه‌دن
یاردان دلداردان آیریٛ، منی زار ائیله‌ییر؟
تاپمادیٛم الفت حریمینده نه بیر آزاده‌نین،
اۏ، گرفتارلار اۆچۆن کؤنلۆم گرفتار ائیله‌ییر.
یانا– یانا، شمع یۏل تاپسا اۏنون درگاهیٛنا،
اؤیره‌دیر بو یۏللاری کندیمی اینجار ائیله‌ییر.
هاردا دۆشسم، آلتیٛما بیر فرش پهن ائیلیر فلک،
کؤلگه‌نی یالنیٛز منه هردم اۏ، غمخوار ائیله‌ییر.
ای **فضولی!** چرخ دوّاریٛن منیمله مهری وار،
کیم منی هر دم اسیر ماه رخسار ائیله‌ییر.

– ۴۴ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۷۵

گاه لطفۆن گؤستریر، گاهی جفالار ائیله‌ییر،
بیر اوشاق تک، حالی هر دم اقتضالار ائیله‌ییر.
گاه زلفۆن گؤستریر، گاهی اۆزۆن آی تک آچیر،
هامینی تئز – تئز گرفتار بلالار ائیله‌ییر.
مبتلاسی هریانا دؤلموشدور،آنجاق قهردن،
هاردا او پروایِ حال مبتلالار ائیله‌ییر؟
اقتدام اۏلموش سنین کویونا عشقیم بؤیله‌دیر،
باغلاییب بیر کویا هر کیم اقتدالار ائیله‌ییر.
چۏخ وئریبدیر وعده‌ی مهر و وفا اۏل تندخو،
سانما کیم جور وجفا ائتمیر، وفالار ائیله‌ییر.
قان ایله دۏلسون، الیمدن آلدی صبریم، طاقتیم،
بو کؤنۆل کیم آرزوی دلربالار ائیله‌ییر.
حاکمی هر ایشده تقدیرین وئریر چۏخ حکم‌لر،
هر کیم اۏندان بیر خلاف ائیلر، خطالار ائیله‌ییر.
ای **فضولی!** لعلینه من بنده‌یم کیم اۏل طبیب،
هر کیمین دردینه درمانلار، دوالار ائیله‌ییر.

– ۴۵ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۹۵

منه بیر رحم ائله‌مک یار الیندن گلمز،
اۆره‌ک آلماق اله دلدار الیندن گلمز.
اۆره‌گین داش کیمیدیر، ناله‌م اثر ائتمیر اینان،
یوموشاق لُطفلو رفتار، الیندن گلمز.
مهربانلیق یاراشیر سئوگیلی محبوبلارا،
بو اۆلوب بلکه‌ده دشوار، الیندن گلمز.
بیرجه رحم ائیله‌میسن، یانیمادا گلمیرسن،
بیلیرم کیم بئله اطوار الیندن گلمز.
کؤنلۆم ایستیرکی منه هر گئجه نامه یازاسان،
فایدا یوخ، چۆنکۆ بو آزار الیندن گلمز.
گل وفا ائیله بیزه، سۆیله‌ییرم هر گۆن، لیک،
بو ایش ای یار وفادار الیندن گلمز.
ای **فضولی!** ورعی قوی قیراغا، زهدی بوراخ،
گل می ایچ، اۆلما ریاکار، الیندن گلمز.

– ۴۶ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۵۰

روشن اۆلدو قامتیندن دیده‌ی خونبارېمېز،
بولدو مرهم وصل یاردان سینه‌ی افگارېمېز.
بی‌تردد دولت وصلین نصیب اۆلدو بیزه،
شُکردن باشقا بو نعمت‌چۆن‌ده یۆخدور کارېمېز.
سانکی دوران دؤندۆ بیر لحظه مرادېما منیم،
رحمه گلدی چرخ گؤردۆ ناله‌میز وار، زارېمېز.
همدمیم غم اۆلدوسا، آز ائتمه‌دی باش آغریمې،
اۆنو دلگیر ائیله‌دی بو گریه‌ی بسیارېمېز.
عافیت دارالشّفاسېن آچدې گؤیلر قارشېما،
صحّته اۆز قۆیدو دردیمدن دل بیمارېمېز.
قۆرخمورام من دای فلکدن، چرخدن بوندان سۆرا،
چوخ آزالدې چرخ دوراندان بیزیم آزارېمېز.
حمدلله یۆل تاپېب صبح سعادت نورونا،
غم گئجه‌سی، ای **فضولی!** دولت بیدارېمېز.

– ۴۷ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۰

گؤل یۆزۆن تابېندان، ای جان! نەسیز اؤلدو خاکېمېز،
آغلاماسېن، نئیلەسین بس دیدەی نمناکېمېز؟
تا سو وئردی نوک پیکانېوا، سوز سینەمیز،
سیلدی توزلارې یۆزۆندن صفحەی ادراکېمېز.
بُت کیمی داش اؤلمالې عاشق، جفادان قورخمایان،
تاکی بیر جور ائیلیه ایستر بُت بی‌باکېمېز.
اؤد کیمی باشلارېمېزدان پۆسگۆرن، رام اؤلدو، شمع،
گؤردۆ آخر اؤز ایشین، تأثیر عشق پاکېمېز.
بو قرارسېز جسم و جانا چوخ بلا اؤلدو کؤنۆل،
اؤد- آلاو چکدی غمیندن‌ده خس و خاشاکېمېز.
یۆز پارا اؤلدو اۆرەک، یۆزۆنۆ گؤرمک‌چین، ولی.
مین دلیک گؤستردی هر دم سینە اۆستۆ چاکېمېز.
سؤیلەدیم: "قاوما **فضولی**نی اؤزۆندن!"، سؤیلەدی:
"بو حقیر صیده چوخ اۆستۆندۆر بیزیم فتراکېمېز."

– ۴۸ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۳

عِلمین گؤرۆب، قورودو دیلیمده سؤالیمیز.
شرح ائتمه‌دن یانیندادیِ معلوم حالیمیز.
هر شام و هر سحر سنین آثار صنعۆوی،
نقش ائیله‌ییر سارایینا هردم خیالیمیز.
درک ائتمه ذاتینیِ کی محالدیر خیال اۆچۆن،
باخ هاردا آرزیِ، هاردا خیال محالیمیز!
پیس حالا سالدیِ بیزلری پیس فعللر، آمان،
قؤیما بیزه یئیه دورا حال و فعالیمیز.
اۆل گۆن کی سن جزا وئره‌جکسن عمللره،
بسدیر سنه جزا، بیزه اۆز انفعالیمیز.
بیردم مجال وئرکی سنین ذکرین ائیله‌یک،
اۆل دم کی قالمایا سؤز اۆچۆن بیر مجالیمیز.
بیر عذر معصیت‌دی **فضولی**، بو گؤردوگۆن،
شرمنده چهره‌میزده آخان اشک آلیمیز.

– ۴۹ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۲

ذکرینله ذوق بخش اۏلور هردم زبانېمېز،
ذکرین دئییلمه‌سه، نه گره‌کدیر دهانېمېز؟
فیضین بیزه وئریبدی بو توفیق سکه‌نی،
آل وئرده رایج اۏلا بو نقد روانېمېز.
بیزدن خطا گره‌ک اۏلا، سندن باغېشلاماق،
اوّل ذاتېن اقتضاسې، بیزیم‌ده بو شانېمېز.
سندن سۏرا هانې بیزه بیر فیض گۆسترن،
هانسې کسه عیاندې بو راز نهانېمېز؟
هئچ قۏرخمارېق یۏلوندا بلا داشې گر یاغا،
سنگ بلان اۏلوب محک امتحانېمېز.
نفسین هواسې ایله ائله زجر چکمیشیک،
رحم ائت، ایته نصیب اۏلوب استخوانېمېز.
هئچ قۏیمادې اثر قالا بیزدن **فضولی**، عشق.
یارېن طلب یۏلوندا بو اۏلموش نشانېمېز.

– ۵۰ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۱۳

خلق ایله دیللشمه‌گه دای منده هئچ یوْخدور هوس،
یوْخ کیمه میلیم، منه‌ده میل ائتمیر هیچ کس.
عاشقه میل ائیله‌یر گۆل اؤزلۆلر، نه زاهده،
بۆلبۆل اوْدلانار، یانار گۆلدن سارې، نه خار و خس.
گؤزلریم کیپریکلریمدن گؤز یاشې جاری ائدیر،
لیک دریانېن قورودانماز سویون هئچ بیر مگس.
عزلتیم عالی اوْلوبدور، خلوتیم خالی منیم،
ایسته‌مم حتی مسیحا ایله اولام هم نفس.
عمر کئچدی، آغلاما کؤنلۆم، فغان ائتمه، دایان،
یوْل بیر آز طی اوْلسا، آغلایېب فغان ائیلر جرس.
هر گۆله بۆلبۆل کیمی هر لحظه افغان ائتمه‌رم
اهل توحیدم، منه بیر گۆن بو گۆلزار ایچره بس.
ای **فضولی** هر گئجه افلاکه قالخېر ناله‌میز،
بس نییه هئچ اوْل آی اؤزلۆ اوْلماییر فریادرس؟

– ۵۱ –

فعولن فعولن فعولن فعل.

دیوان فارسی، غ./ ۲۱۲

گؤنۆز تکلیگیندە، غمین یار بس،
گئجه، هم‌نفس ناله‌ی زار بس.
منه غم گۆنۆ مایه‌ی خرمی،
بو خسته کؤنۆل، جان افگار بس.
داها ایسته‌مم باشقا بیر قید من،
اۆره‌ک حبسی چۆن زلف دلدار بس.
سریر سلامت نه لایق منه؟
مقامیم سر کوی خمار بس.
جهان کارینا هئچ ایشیم یوخ منیم،
منه ترک کار جهان، کار بس.
نه حاجت منی تیغ ایله اؤلدۆره،
باخا بیرجه اۆل چشم خونخوار، بس.
فضولی جهان نشئه‌سیندن منه،
همان نشئه‌ی ذوق دیدار، بس.

– ۵۲ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۴۰۹

حالیم سؤروشمایاجاق بو دیاردان بیر کس،
ایشیم‌ده سالمایاجاق اعتباردان بیر کس.
چۆ صبر ایله یئتر اؤز آتاسینا یوسف،
نییه گلایه ائده روزگاردان بیر کس.
چو هجر محنتی قورتاراماز، ندندیر بس،
وصال ایسته‌میر امیدواردان بیر کس.
آچار چیچک‌لری آرزولارین جهان ایچره،
دؤزۆم سویو چکه گر انتظاردان بیر کس.
کمند آچار گؤزه‌لین سئوگیسی شکار اۆچۆن،
وگرنه یول آلا بیلمزمیش اختیاردان بیر کس.
ترحم ائیله بیر آن، گر سنین اۆچۆن هر گاه،
یمین‌دن اؤله بیر کس، یساردان بیر کس.
او قدر داش ووروسان باشیما کی ظن ائدیرم،
آتار داشینی کئچنده مزاردان بیرکس.
فضولی دینله‌میرم کیمسه‌دن ترانه‌ی ذوق،
نشان‌دا قالمادي هئچ باده‌خواردان بیر کس.

– ۵۳ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۲۱۶

یارب! به حرمتِ صفِ رندان درد نوش،
گؤزدن قوْما بیزی سالا اوْل پیر می‌فروش.
سن سؤیلمه اؤزؤم سویو قاینار شراب اۆچۆن،
بیر لخته قاندی جوشا گلیب، اوْلماییر خموش.
می‌دن گلن قولاغا، بو غلغل سسی دگیل،
«ساکن فنا ائوینده‌کیلردیر.» دئییر سروش.
سالدې خروشا جوش ائدرک چنگ، باده‌نی،
هم چنگ، باده جوشی ایله ائیله‌ییر خروش.
ساقی! گتیر شراب آچېلسېن دیلیم منیم،
تا سؤیله‌ییم سنه نییه من اوْلموشام خموش:
دهرین بازارېنې دوْلاشېب چوْخ ، تاپانمادېم
بیر جوهر ایچگی تک کی دگه جانا نقد هوش.
قید علاقه اوْلدو **فضولی** کمال عیب،
زنهار پرده چکمه تجرددن، ائتمه جوش.

– ۵۴ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۹۹

آز – چۆخو سایماماغې یار بیزه، عالم وئرمیش،
غمیمیز یۏخدو اگر چۏخ یادا کی کم وئرمیش.
دم به دم گیزلی غمین مونس و همدم اۏلموش،
بیزه اۏ، خاطر شاد و دل خرم وئرمیش.
فرحی کؤنلۆمه وئرمیش غم عشقی اۏ گۆلۆن،
اۆره‌گیمده بو فرح واردې کی اۏ غم وئرمیش.
غم گئجه‌سینده یانان شمع بولونماز بیز تک،
داغلې سینه ایله بیر گؤز، اۏدا پرنم وئرمیش.
گؤزلریمدن سیله‌جکدیر آیاغېن تۏپراغېنې،
ناله‌ی دم به دمی اشک دمادم وئرمیش.
یاشاسېن اۏل قارا ساچېن غمی کیم اۏندانېر،
من ایله عشق آرا بیرلیگی باهم وئرمیش.
شادام اۏندن کی **فضولی**، بو زمانه ایچره،
کؤنلۆمه غملری اۏل گیسوی پرخم وئرمیش.

– ۵۵ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۳۵

منه اوّل ماه اۆزلۆم التفاتېن چۏخدا کم ائتمیش،
کۏنۆل کم التفاتلېغېنې گۏرمۆش، چۏخلو غم ائتمیش.
دمادم مهر ائدیرسه، دم به دم‌ده قهر ائدیر مندن،
سحر تیغی تک اوّل یار التفاتېنې دو دم ائتمیش.
جهان باغې نه خۏشدور، گۆل–چیچک ایله دۏلو، اما،
گۆلۆن سۏلدوروش ایسه، سوسنینی لال، عدم ائتمیش.
گۏزۆم قالمېش یۏلو توزلارې آردېنجا خیال ایله،
محالدېر توز چیخا اوردان، یاغېش تۏپراغې نم ائتمیش.
چکیندیرمیش منی طعنه اۏخوندان اۏز جفاسیله،
منه لطف ائیله‌میش دلبر، دئمم هرگز ستم ائتمیش.
اگیلمیش قدّیمی کویوندان آتدې بیریانا دوران.
یاپېندېرماقچین اۏخلارې، قضا اۏنلارې خم ائتمیش.
بساط عشق، منصوبه دگیل، شوخلوق دگیل، بیلکیم.
فضولی، عشق بازلېقدا، غم ائتمیش، یۆز الم ائتمیش.

– ۵۶ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۳۳

مندن اوٚل مغبچه ترک دل و دین ایسترمیش،
عشقده آل وئر اوٚچوٚن گوٚجلوٚ ضمین ایسترمیش.
دین و دل ترکینی قیٖلماق اوٚلاماز بوردا خطا،
ائدیرم هر ایشی کیم اوٚل بت‌چین ایسترمیش.
بیر نفس زار و حزین اوٚلماسام، اصلا اوٚلماز،
نه ائدیم، یار منی زار و حزین ایسترمیش.
کوٚنلوٚم ایستیرکی یئرین کویونا سالسیٖن یاریٖن،
اوٚزه باخ، پیس– پیس اوٚ فردوس برین ایسترمیش.
ایندی من گاه جهان گردم و گه گوشه‌نشین،
اوٚ منی گاه چنان، گاه چنین ایسترمیش.
دوٚنمه‌ییم بیر طرفه ساریٖ، دئنه بس نه ائدیم،
اوٚ چاخیٖر گوٚزلوٚ منی گوشه‌نشین ایسترمیش.
درگهینده بو **فضولی**‌نین اوجالدیٖ قدری،
قولون ایمیش، سنی گوٚرمگه کمین ایسترمیش.

– ۵۷ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۱۱۱

دل یار بلاسې ایله بیر عمر آشنا ایمیش،
آیرېلماق آشنادان اؤزۆ بیر بلا ایمیش.
قدین سالېبدې فتنه بۆتۆن عالم آدمه،
بیر بؤیله فته یوردو هارادا، هارا ایمیش؟
جانېمې– کؤنلۆمۆ داغېدېب آیرېلېق اوْدو،
بو، حالی اوْل کسین دی کی یاردان جدا ایمیش.
جانېم سنین بلان ایله عمر ائیله‌ییر منیم،
ای عمر! بیزله اوْلماغین‌دا اؤزۆ بیر بلا ایمیش.
خوبلار هواسې گئتمه‌دی باشېمدان، ای عجب!
بیزلر اۆچۆن وئرن بو بلانې خدا ایمیش.
عاشقلرین خبرسیز اوْلوب مست دۆشدۆلر،
بیلمه‌دی کیمسه نشئه گلن یئر هارا ایمیش؟
چکمک جفا، **فضولی!** سنه عادت اوْلدو، آه!
ترک ائتمک عادتی، سنه بیر جور جفا ایمیش.

– ۵۸ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۲۵

زهی جفان کی اۏلوبدور دلیل رحمت خاص،
منیم وفام ایسه نقش صحیفه‌ی اخلاص.
غمین منی ائله‌ییب بزم مطربی هرگۆن،
سرود ناله‌م ائدیب چرخِ اخضری رقاص.
گؤزۆن خرابی داها ننگ عقلدندی اوزاق.
ساچېن اسیری داها دام قیدندی خلاص.
اگر یانېر اۏدونا شاملارېن بو پروانه،
سحر صباحی آلېر شمع‌دن ده سخت قصاص.
بلا و درد و غمین قدردیر منیم چۆن یار،
اۏلوردو قدری متاعېن همیشه قدر خواص.
سنینن غمین منیم اۏلموشدو اوّل زمان کی حله
تعیّن ائتمه‌میش ایدی هیاکل و اشخاص
فضولی! عشق حدیثین دیله گتیرمه داها،
دنیز ایچینده گره‌کمز کی دانېشا غواص.

– ۵۹ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۲۲۹

باشېن فدا ائدیب چاغېرېر یار، یار، شمع،
ائتمیش بو یۏلدا اۏز قدمین استوار شمع.
سوداسې وار باشېندا اۏنون بیر قارا ساچېن،
اۏندان اۏلوبدو بۏیله قارا روزگار شمع.
اۏدلو باشېندا سندن اگر بیر هواسې یوخ،
من تک نه‌دن بوقدر اۏلوب اشکبار شمع؟
کۏنلۆنه اۏد دۆشۆبدۆ اۆزۆندن سنین اۏنون،
یئرسیز دگیل اۏلوبدو بئله بی‌قرار شمع.
گۆن اۆزلۆلر اسیری اۏلوبدور گئجه– گۆنۆز،
اۏندادی آغلایېر بئله بی‌اختیار شمع.
سن‌سیز منیم گۆنۆم ایشېق اۏلماز، اینان بونا،
گر یاندېرام بو چرخ کیمی صد هزار شمع.
آهې ایله **فضولی** یاشېر غملی گۆنلرین،
بو کافېدېر اۏنا گئجه‌لرده یاشار شمع!

– ۶۰ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۳۳

قد چکینجه گؤزلریم اؤخلارینا اؤلدو هدف،
جلوه ائتدین، اختیاریم گئتدی الدن صف به صف.
هر سحر باشین اگیر، سؤرتؤر یؤلونا آفتاب،
چرخه قالخماق قدرینی وئرمیشدیر اؤنا بو شرف.
دؤن گئجه گؤی ذوق ائدیردی یئنگی آیین سرّینه،
قاشلارین یایی گؤرؤنجک، ذوقو اؤلدو برطرف.
لبلرین‌نین غیرتی، معدنده لعلی قان ائدیب،
لؤلؤیی، گؤردؤکده آغ دیشلری سو ائتدی صدف.
سینه‌می اؤدلاندیریب کؤنلؤم، فغانیم یؤکسه‌لیب
داها چوخ فریاد ائدر اؤدلا قیزیندیریلسا دف.
هر طرفدن باغلادی کیپریکلریم صف یاتماغا.
جلولندیردی سرشکیم، اؤرتادا هر ایکی صف،
عشقبازلیق ائیله، می ایچ، ای **فضولی!** دالبادال.
سن‌ده بیر ایش قالخ گؤر، چوخ ائیلمه عُمرؤن تلف!

– ۶۱ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۳۵

گۆل اۆزۆندندی تاپیپ عشق باغې لاپ رونق،
کیپریگین شمشیری عشق ائوینه وئرمیشدی نسق.
یۏلونون سالکینی خونْ جگر ائتمیشدی سفر،
اۆزۆنۆن مُصحفینه پیر خرد، طفل سبق.
حُسنۆنۆن وصفینی یازمادې جهاندا بیر کس،
گرچه آلت– اۆست ائله‌ییب چرخ، دۏلاندېردی ورق.
اۏ آدام وصلینه دلدار سنین یۏل تاپاجاق،
کی اۏ هئچ قیده اسیر اۏلمادی اصلا، مطلق.
مهرین آئینه‌سینه نمدن اۏتورموش بیر رنگ،
گۆل اۆزۆن ترلیه‌رک، ائتمیش اونو غرق عرق
اۆره‌گیم سن‌سیز آمان قانېنا غلطان اۏلدو،
گۆن اوزاقلاشا اگر، چرخه وئرر رنگ شفق.
غم **فضولی** یئمه کیم کج باخا ناکس یۏلووا،
دۆز صراطا گئدنه یاردېم ائدر مطلق، حق.

– ۶۲ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۳۴

گر یۊلوندا غمین ای یار گره‌کدیرسه رفیق،
آل شفق رنگلی جامی کی رفیق‌دیر او شفیق.
ایتمیشم، برّ و بیابان آرا سرگردانام،
وار امیدیم منه یۊل گؤستره بیلسین توفیق.
ای کی سن ساحل راحتده سبک‌بار اۊلدون،
توت الیمدن، اۊلورام سیل سرشک ایچره غریق.
مقصده چاتدی او کس کیم کی باشېندان کئچدی.
کیمسه کام ایسته‌سه، یالنېز، بودو یۊل، بو دو طریق.
گؤز یاشې اۊلدو فقط حاصلیمیز عشقینده،
داها قیمتلی گُهر وئرمه‌دی بو بحر عمیق.
واعظا! منبرین اۊستۊنده گل ائتمه جلوه،
تقلید آلچاقلېغېنې ائتمه‌میسن سن تحقیق.
دوست سیماسی خیالیله **فضولی** قان ایچیر،
یاراشار دست بلایا نگینی، اۊلسا عقیق.

– ۶۳ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۳۶

بُتلارېن عشقی یۏلوندادې رفیقیم توفیق،
غیر توفیق بو یۏلدا منه دای یۏخدو رفیق.
تقلید اهلینه ثبات اۏلمادې ذاتېندا گؤرم،
بو سؤزۆن صدقینی کؤلگه‌ندن ائله سن تحقیق.
زاهدا! گؤز یاشېمېن داملاسېنې خوار ائتمه،
مورسان سن، حذر ائت، داملانې گؤر بحر عمیق.
آه و اشکیم ایکی شاهددی منیم عشقیم‌چین،
دالبادال سؤزلریمی هر ایکی ائیلر تصدیق.
طالبا! اۏلما مقید دا تعلّق‌لره سن،
طلبین اۏترۆ اۏلار قید تعلق تعویق!
کؤنلۆنۆن داغې منیم اشکیمی ائتمیش گۆل رنگ،
لاله رنگ اۏلدو سُهِیلین تب و تابېندان عقیق.
عشق یۏلوندا **فضولی** سئچه‌مز رسم ورع،
بؤیله یۏل گئتمه‌دیلر هیچ زمان اهل طریق.

– ۶۴ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۴۰۰

سن ای کؤلگه‌م! الیندن گلمه‌ییر بیر دشت‌پیمالیق،
گزیرسن یۏلداش آردېنجا، چتین البته تنهالیق.
منی رسوا ائدیبسن، آچ اۆزۆنۆ، عالمی دیندیر،
اۆزۆنه سارې سوق ائیله، ندیر آخر بو رسوالیق؟
یۆزۆن گؤرجک منه یۆزلر بلا گلدی بو عالمده،
ندیر کیم آغلادېر بیلمم، اۆزۆن یا نورِ بینالیق.
آیاقدان دۆشمۆشم، عشقین یۏلوندا باش آیاق بیلمم،
مسلّم‌دیر منه ایندی بورادا بی‌سر و پالیق.
کؤنۆل سرگردان اۏلموشدور، مقیّد قالامېش اۏندان
کی من هر یئرده گؤردۆم دل‌روبالیق، وارمېش هرجالیق.
اۆزۆن کیمی گۆل آچمازمېش حبیبیم صحن گۆلشنده،
سنین قدین کیمی هئچ بیر نهال ائتمزدی رعنالیق.
ریاکارلېقدان ال چکدین، **فضولی!** سن بحمدالله
کی دین ترکین قېلېب، سئچدین جهانېن ایچره شیدالیق.

– ۶۵ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۴۰

بدنیم، چرخ ائدیب خون جگردن نمناک،
کی توزوم قالخماسېن هرگه کی ائدنده منی خاک.
اثر ائتمیشدی مگر باشېنا خالص باده،
کی یئرین اؤزره ییخېلمېشدې سریلمیشدیر تاک.
باشېما دم به دم هر لحظه بلا داشې یاغېر،
مگر آهېمدان اؤلوب سست بنای افلاک.
لحدیم توپراغې‌نېن سبزه‌سینه مضموندور،
اۆ یاشیل خط هوسی کیم منی ائتمیشدی هلاک.
یوخ عجب باده‌نین آلوده‌لیگین پاک ائله‌سن،
اتگی عیسانېن اؤلموش بؤتؤن آلاییشدن پاک.
چاک–چاک اؤلدو سینه‌م مهر رخوندان هر دم،
قارشېلېر تیغینی سینه‌مده اؤلان هر بیر چاک.
ببگی گؤزلریمین ذوق آلېر چهره‌ندن،
ای **فضولی!** عجب عاقلدی بو صاحب ادراک!

– ۶۶ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۹۵

بی‌گناهم، منی شمشیر ستم اؤلدۆره‌جک،
گر دئسم: « سۆز نییه سن اؤلدۆروسن؟»، اؤلدۆره‌جک.
فائده یۏخدوکی ساکن اۏلورام کویوندا،
گرچه واریم صفت صید حرم، اؤلدۆره‌جک.
اؤلۆرم عشقیوین ادراک ائله‌دیم من المین،
لیک شک‌سیز کی منی ذوق الم اؤلدۆره‌جک.
غم هجرینده داها وصلینه آرزوم یۏخدور،
نه ائدیم کیم فرح وصلده غم اؤلدۆره‌جک.
من گلنده یانیوا طعن ایله بیداد ائدیسن،
قاتلانارسام غمینه، هجرده غم اؤلدۆره‌جک.
آه اۏل نرگس خون‌ریز ستمگردن کیم،
دۆز باخارسام دا من، اۏل ابروی خم اؤلدۆره‌جک.
باغلادیم قلبی غم هجره، **فضولی!** نه ائدیم،
گر قۏیام کویونا بیر لحظه قدم، اؤلدۆره‌جک.

– ۶۷ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۹۲

ویران اوْلسادا گؤزل، بیز غم عالم یئمیریک،
عالم ار ویران اوْلادا اوْنا بیز غم یئمیریک.
چوْخلوغو آزلیغې بیردیر بیزه دنیا ائوی‌نین،
نعمتین غصه‌سینی چوْخدو و یا کم یئمیریک.
شاهلاربن منتّی‌نی رزق اوْچوْن رد ائدیریک،
جام‌دا وئرسه بیزه منت ایله جم، یئمیریک.
نییه بس لعل لبین دیشله‌میریک بیر آن‌دا،
اوْلدو خونابه ایله گؤزلریمیز نم، یئمیریک.
توْپراق اوْلدوقسادا بیز، بیر بئله سرکش اوْلما،
نییه بیزدن قاچیسان، باللهی آدم یئمیریک!
دهردن غم یاغیرې لحظه به لحظه بو یانا،
بیز کی یئرسیز گؤزه‌لیم باده دمادم یئمیریک.
غم یئمکده بیزه اوْرتاقدې **فضولی**، دلبر،
سندن هر غصه و غم گلسه‌ده، بی‌هم یئمیریک.

– ۶۸ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۰۴

دردسر وئرمگیی گؤردۆن نه ته‌هر آز ائتمیشیک،
قۏرخوسوندان ایتلرین کویا گذر آز ائتمیشیک.
ناله‌میز شرمنده قیلدې ایتلریندن کویونون،
بو خجالتده سنه بیز دردسر آز ائتمیشیک.
غم بیز ایله هم‌عنان اۏلدو یانیندان چیخجاغین،
دنیادا بیز بؤیله اینجیکلی سفر آز ائتمیشک.
ائتمه‌دی قطع نظر سنسیز جهانی گؤرمگه،
اۏندان اۏترۆ گؤز ببگینه نظر آز ائتمیشیک.
سندن آیری، اشکیمیز آز اۏلمادی، معذور قیل،
کیم غباریڭ قاپیوڭ گؤزدن هدر آز ائتمیشیک.
ایتلرین یادیله افغان ائیلیریک بیز، دمبدم.
بیز قاپیندان گئده‌لی، باشقا هنر آز ائتمیشیک.
ای **فضولی!** کوی جاناندان جدا ایتلر کیمی،
بیز فغان‌سیز، ناله سیز، شامی سحر آز ائتمیشیک.

– ۶۹ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۸۵

سندن اؤزگه باشقا بتلارا نظر آز ائتمیشیک،
سندن ای دلبر! اینان قطع نظر آز ائتمیشیک.
زاهدا یوْخ بیزده اصلا سن دئین زهد و ورع،
عشق‌بازلیق ائتمیشیک، باشقا هنر آز ائتمیشیک.
هر بیر ایشده چوْخ گؤتۆر–قوْی ائتمیشیک دنیادا بیز،
آل وئرینده خوب‌رولارین ضرر آز ائتمیشیک.
هر گۆل اۆزلۆ دلبر اۆچۆن بیز وفا گوسترمیشیک،
عشقی‌نین گلمیش بلاسیندان حذر آز ائتمیشک.
گؤز یاشی ایله سارالمیش اۆز یوْلونا تؤکمۆشۆک،
قاچمیشیق واردان‌دا، فکر سیم و زر آز ائتمیشیک.
اعتبارسیزدیر بیزیمچین ملک و جاه سلطنت،
شاهبازیق، بوردا صید مختصر آز ائتمیشیک.
ای **فضولی!** شهره‌ی عالم اوْلوبدور عشقیمیز،
کیمسه‌نی گیزلی بو سِردن باخبر آز ائتمیشیک.

– ۷۰ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ./ ۲۴۴

کؤنۆل! گؤزدن داها چوْخ گؤز کؤنۆلدندیر سنه مایل،
وورولموشدور کؤنۆلدن گؤز، کؤنۆل گؤزدن سنه ای دل!
منیم گؤز مردمومدور ساده‌لیکدن میل ائدیر یارا،
سنین تک بیر بلانې هئچ تانېماز مردم غافل.
یوماقلا داشلارېن نقشی سیلینمز، کؤنلۆن اوْزره گر،
ستم تاپسا رقم، گؤز یاشې تؤکمکدن نه‌دیر حاصل؟
یازې خطین کیمی کیم سیلمه‌گی بیلمز منیم اشکیم،
سنین نقشین بو کؤنلۆمدن اوْلا دلبر نئجه زایل؟
بۆتۆن عالم منه آغلیر، بو غمدن کیم غم عشقین،
آلېبدېر دوره‌می، من شاد کیم اوْلدوم اوْنا قایل.
سنین ساچلارېنېن زنجیرینه دۆشمۆش کؤنۆل یوْخدور،
آسېلمېشلار سلاسل‌دن ائله سانکی یانان قندیل.
بو دهر ایچره هانې اوْل شخص تمکین اقامت چین،
فضولی ائیله‌میشدیر کویونو اوْزۆ اۆچۆن منزل.

– ۷۱ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۴۵

متصل باغلېر قاشېن سوداسېنا کؤنلؤنؤ دل،
کیمسه‌نین باشدا بئله سئوداسې یۏخدور متصل.
گؤزلریم اۏلسون قارا کیم اختیارسېز باخاراق،
هر باخېشدا ائیله‌ییر سندن منی او منفعل.
بت‌پرست‌لیک وجه‌سیز اۏلماز کی البته مگر،
غالبا کیم صورتین آلمېش سنین چین و چگیل.
چۏن رقیبلرله سنین پیمانلارېن ثابت دۏرۏر،
کیم سنه بد عهد سؤیلر یا دئیر پیمان گسل؟
گؤز یاشیم، آهېم، اۏ سروه یاردېم ائتدی نشو ائده،
سروه یاردېم ائیله‌یر آب و هوای معتدل.
ترکیبین جان و کؤنؤلدن ائتدی کیم قېلدې تمام،
نقش‌پرداز قضا صورت‌نگار آب و گیل،
عهد ائتدی کیم وئره جانېن **فضولی** یار اۏچۏن،
بختی یارب ائتمه‌سین بو عاشق زارې خجل.

– ۷۲ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۸۹

سنی یالنیز گؤرۆر اؤز دومدورو آئینه‌سینده دل،
یئرین کؤنلۆمده سالدیِن، آخ نئجه من اؤلموشام غافل.
اۆزۆن هر دم مقابلدیر من ایله هر گئجه– گۆندۆز،
نظر قطعین ائدنمم چۆن سنه اؤلموش گؤزۆم محمل.
اگر من غیره مایل اؤلموشام، باعث سن اؤلموشسان،
هانیِ کس باشقا سندن کیمسه‌یه ائتسین منی مایل؟
منی مفتون ائدیر هر بیر شمایل دادلی بت، بیلمم،
سنی یاد ائتمه‌دن باشقا، ندیر بو فتنه‌دن حاصل؟
سلاسل ساچلاریِ صید ائتمه‌ده دلبرلرین کؤنلۆم،
بو دریای جنون ایچره سن اؤلموشسان بیزه ساحل.
سراسر التفاتیِن کسمیسن مندن، باشیِم ایتمیش،
منه گل بیر نظر ائت، سهل اؤلسون بلکه بو مشکل.
فضولی یوْللار ایچره من وفا راهیِن سئچیب دوردوم،
امیدیم وار بو یوْل کیم گؤستره‌جکدیر منه منزل.

- ۷۳ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۸۷

اۇدام من، هم منیم اۋترۆ گره‌ک گۆلخن اۇلا منزل،
منیم چین گۆل‌ستانلار ایچره گلبن تک آچېلماز دیل.
سنه اۇز حالېمی گر سۇیله‌مزسم، عذر وار منده،
حیاتېن شوقی ائتمیشدیر حیاتېمدان منی غافل.
سوواربلمېش سنین تیغین حیاتېن جوهری ایله،
اۇلۆم من چین چتینلشدی سن اۇلدون چۆن منه قاتل.
اوره‌ک ائتدی فدا عشقین یۇلوندا، من ده شادام کی،
نه اۇلموشدور سنین فضلیندن ای دلبر منه حاصل.
سنین تیغین منی یالنېز بو غملردن رها ائیلر،
اۇراقدېر، چاتماز ال اۇلموش بو بحر ایچره منه ساحل.
منیم مشکل‌لریم سن تیغ چکسن، سهل ائیلرسن،
گل آسان ائیله، چۆخ اۇلموش منیم اۋترۆ بو ایش مشکل.
شعورسوز دلبره میل ائتمزم هرگز **فضولی**، من،
منیم میل ائتدیگیم یارېن مکانېنې بیلیر بۆلبۆل.

– ۷۴ –

مستفعلن فعولن مستفعلن فعولن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۴۱

چۆخلار ائدیبدی سندن درمان درد حاصل،
عشقینده خسته‌ییک بیز، بیزدن‌ده اۏلما غافل.
قالخمېش تۆزو یۏلونون، اگلشمه‌دی بیز ایله،
بو یۏلو سئچسه بالله، اۏندان اوزاقدېِ منزل.
بو داغدېر سینه‌مده، یا شعله‌دیر کؤنۆلده،
هر کیم گؤرۆب دئمیشدی، بیلمه‌گی اۏلدو مشکل.
سانما باشېما توپراق من تؤکمۆرم دؤزۆمدن،
محنت دنیزی اۆچۆن، دشت فنادېِ ساحل.
شکر آللاها کی قالدېم، هر ایکی‌سین سېنادېم،
نافع اؤلوم عسل سه، سمّ اۏلدو زهر قاتل.
اشکیم روان دمادم، کؤنلۆم قاچېر دالېنجا،
گویا چکیر قاباقدان اۏنودا بیر سلاسل.
ائتمه **فضولی** حیرت، کؤکسۆمۆن آتشیندن.
بیر شمعدیر دوروبدور کؤنلۆم ایله مقابل.

– ۷۵ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۳۸

سنین سئودای عشقیندن نه اوْلموش عاشقه حاصل،
نه حاصل؟ عاشقین درد دلیندن اوْلموسان غافل.
سن عاشقدن ائدیرسن هر زمان یوْز احتراز، اما،
بو اوْلموش عاشقین میلی، اوْلاسان کیم اونا مایل.
فراغت تاپمارام عالمده گئتسم هریانا دلبر،
سنین کویون اوْلوب جانا بو مسکین عاشقه منزل.
گؤزوْمدن دالبادال یاشدیر آخیر خاک بدن اوْزره،
نهال درد دل بسلیر جهان ایچره بو آب و گل.
جنون ارشادی توفیقی مگر ائتسین مدد، یوخسا،
عاغیل تدبیری آچماز هئچ زمان عاشق اوْچوْن مشکل
بوْتوْن هر یئرده جلوه ائیله‌ییر معشوقون انواری،
فغان، ای داد کؤنلوْمدن، اثر ائتمیر بو ناقابل.
فضولی! عاشقین یوخدور بلادان هیچ مقصودی،
بلا جانان وئریر گر اوْلمایادا عاشقه واصل.

– ۷۶ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۳۳۰

قۆیما اسیر سلسله‌ی غم اۏلا کؤنۆل،
غم ایچره ساچلارېن کیمی پر خم اۏلا کؤنۆل.
سالدې منی ساچېن غمینه، التهابېنا،
یارب! سنین ساچېن کیمی درهم اۏلا کؤنۆل.
صبرین مقامېن عشقده بحثه گتیردیلر،
قۏرخوم بودور بو بحثده ملزم اۏلا کؤنۆل.
یاپدېم فرشته‌نین قاپیسېندا مزارېنې،
اۏردا امید وار کی آدم اۏلا کؤنول.
عالمدن اولفتین کسه‌رک، گلدی اۏل یئره،
بی‌کس قالېب یگانه‌ی عالم اۏلا کؤنۆل.
یۆز پاره ائیله‌ییبدی غمین، تام وجودونو،
بلکه بیرآن گؤره سنی، خرم اۏلا کؤنۆل.
بی‌کس **فضولی** سؤز سؤله گل سن او لعلدن،
بلکه سبب دۆشه، سنه همدم اۏلا کؤنۆل.

– ٧٧ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ٨٧

کامیاب اؤلماق منه اؤز سئوگیلیمدن خوب دگیل،
عاشقین کام آلماغې محبوبدان مطلوب دگیل.
گؤرمه‌دن یاردان جفالار، یۆز کره اومدوم وفا،
ایسته‌رم بیر ملک کیم مالک اؤنا محبوب دگیل
مرد ایستر سئوگیلی یارېنې هئچ اینجیتمه‌سین،
رحمینه شامل زلیخانېن بیلین یعقوب دگیل
کؤنلۆمۆ یۆز پاره ائتدیم، آچمادان دل شِکوه‌یه،
من کیمی صبره دؤزن سن بیلدیگین ایوب دگیل.
مجنونون عشقی بقاسېنا سبب لیلی اؤلوب،
ضایع اؤلدو کیمسه بیر گۆل چهره‌یه منسوب دگیل.
بُتلارېن عشقینه رغبت یوخدو زاهدده بیلین،
کیمسه‌دن واللهی بو ایش هئچ زمان مرغوب دگیل.
من تماشادان **فضولی** فارغ اولمام بیرجه آن،
هیچ یئرده شاهد مقصد منه محجوب دگیل.

– ۷۸ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۷۵

اۆ منیملەدیر نە حاصل، هئچ منە مایل دگیل،
توتمادې مندن خبر، بیز ایلە اۆ همدل دگیل.
اۆ، بونا مایل: منە هر بیر زمان جور ائیلیە،
من بونا خوشدل کی: مندن بیر زمان غافل دگیل!
عاشق اؤلدۆرمک یۆلون اۆل طفل چۆخ یاخشې بیلیر،
بو اۏزۆ بیر فنّدیر، اۆ بو فنە جاهل دگیل.
تاپمادی نشو و نما اۏندان اومیدیم ساقەسی،
بوردا معلوموم کی او، نورداندېر، آب و گل دگیل.
کیمسەدن کسمزلر اۏز الطافېنې گۆل اۏزلۆلر،
سئوگیلیم بو دؤلتە، تانرېم! مگر قابل دگیل؟
بیلمیرم دنیادا او نئچۆن اقامت ائیلەییر،
بو اۏنا آسودە بیر ائو، امن بیر منزل دگیل.
آغزیوې آچدېنمنە "مجنون" دئیە طعن ائیلەدین.
اۏز– اۏزۆمە بو **فضولی**، سؤیلەدیم، عاقل دگیل!

– ۷۹ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۸۱

اوّل گۆنش یۆزلۆ نقابسېزدا اوْلا هئچ غم دگیل،
یۆزۆنۆن تابې نقابېندان دا اوْنون کم دگیل.
کیمسه یوْخ عالمده کیم حالېم اوْنا معلوم اوْلا،
من تکی بیر غمزه‌نین یوردو بو عالم دگیل.
اؤز باشېن سۆرتۆر سنین درگاهېنا هر بیر ملک،
ائتمه‌ین سجده سنین کویونا هئچ آدم دگیل.
کؤنلۆم ائویندن سنین عشقین قاووبدور عقلیمی،
بو دلی سوْو، بو سراسیمه، منه محرم دگیل،
هر خم زلفۆنده یئر توتموشدو بیر سودازده،
یوْخدو هئچ بیر قلب کیم زلفۆنه سارې خم دگیل.
کیمسه‌نین یوْخ دردی‌نین بیر ذوق و شوقوندان خبر،
چۆنکۆ بو دهرین ایچینده کیمسنه خرم دگیل.
گۆنلرین قوْیما، **فضولی!** بی‌مزه، بی‌می کئچه،
چۆنکۆ عمرۆن حاصلی بوندان سیوای بیردم دگیل.

– ۸۰ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۱۳

گؤرنده آغلایېر اوٚل گوٚل عذار آغلایېرام،
غمی منی ائدیب ابر بهار، آغلایېرام.
کئچیر فلک‌لری‌ده های های ناله‌لریم،
اوٚ آی اوٚزوٚندن اوزاق زار زار آغلایېرام.
نه فایدا منع ائدیرسن منی سن ای ناصح!
قرار یوٚخ، داها بی‌اختیار آغلایېرام.
رقیب جورو منی آغلادېر، خیال ائتمه،
چو قطع اوٚلدو منه لطف یار آغلایېرام.
منه تغافل ائدیرسن، نه فایدا کیم بیله سن،
گئجه صباحا کیمی شمع وار آغلایېرام.
وصال فکریله گؤز یاشېِ تؤکموٚرم شمع تک،
قارا گئجه گوٚنوٚم ائتمیشدی تار، آغلایېرام.
زمانه‌دندی **فضولی** شکایتیم واردېر،
جفا ائدیبدی منه روزگار آغلایېرام.

– ۸۱ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۸۲

نۆلار گر من اۆلنده دلبرا خاک درین اۆلسام،
یئل ایله قالخسام آفاقا، سنین دور و برین اۆلسام!
سۆمۆکلر بۆیرۆمۆ دلسه، ایتی خنجر کیمی گیرسه،
دئسه سندن عنایت گۆزلۆرم گر خنجرین اۆلسام.
اۆ حالتده کی سن شمعین دۆلانسان باشېنا هردم،
نۆلار من‌ده سنین پروانه تک بیر اخترین اۆلسام؟
شیرین جانېم چېخېب جاندان، نه یاخشې عشقینه جان تک،
دچار اۆلسام، اسیر اۆل لب جان پرورین اۆلسام.
اۆ ترلنمیش اۆزۆن سن گۆسترنده هر صاباح، جانا!
گۆزۆم آچسام، نۆلار حیران گلبرگ ترین اۆلسام!
فلک! قالدېر منی، محو ائیله خاک آستانېندان،
سنه زحمتدی کیم من بونجا خار بسترین اۆلسام.
فضولی! درگه پیر مغانا یۆل بولوب گئتدیم،
نه یاخشې آب حیوانا سارې من رهبرین اۆلسام!

– ۸۲ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۱۶

بو عالم ایچره بیر دم ده پری رخسارسیز اۏلمام،
جهانا ایش اۆچۆن گلدیم، جهاندا کارسیز اۏلمام.
اۏنون من قامتین گؤرجک اؤزۆمدن چیخدیم عالمده،
آلیشدیم سرو رفتارینا من رفتارسیز اۏلمام.
من اغیارین الیندن تنگه گلدیم، جاندان ال اۆزدۆم،
اۏلانمام یار سیز بیر ائوده من، دلدار سیز اۏلمام.
اوزاق اۏندان، منی منع ائتمه آه و زاردان ناصح!
اۏنون بزمینده بیر نی‌تک من آه و زارسیز اۏلمام.
چۆ وارلیق گۆزگۆسو عکس أئتدیریبدیر بیلمه‌دن عکسیم،
وجودوم باغلیدیر دیدارا، من دیدارسیز اۏلمام.
رقیبی گؤرمه‌ییم زوردور، نئدیم من، نئیله‌ییم یارب!
رقیبلر یار ایله همدمدی من دلدارسیز اۏلمام.
دؤزۆم یوخ منده اۏنسوز گئتمه‌رم کویوندان اطرافا،
فضولی! عندلیبم من، گۆل و گۆل‌زارسیز اۏلمام.

– ۸۳ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ./ ۲۶۶

ائله دۆستلوقدا من دلبسته‌ی اوْل قدّ دلجویام،
کی هر کیم دوستدور اوْنلا، اوْنونلا تند و بدخویام.
قاشیله جانېمې آلسا، گؤزیله کؤنلۆمۆ آولار،
نه قاش گؤزدور بو یارب! کشته‌ی اوْل گؤز، اوْل ابرویام.
منی کیمسه دبردنمز اؤلندن سوْنرا، اصلا کیم،
اوْخو ایله آغېر دۆشمۆش مریضِ اوْل سر کویام.
کؤنۆل چاکېن غمینده یوْخدور امکان تیکمه‌گه، ای گۆل!
کی یۆز سوزنلره ایللر بؤیودور تار گیسویام.
باشېن قوْیسا آیاغېنا گؤزۆم کیپریکلرین، یئی کیم
بلا قاچماز کنارېمدان، اوْنون چین بیر سمن بویام.
نوْلار ای بخت! بیر دم یان– یانا قالسام رقیب ایله،
دئیم کیم شمع ایله بو گئجه پهلو به پهلویام.
فضولی یۆز بلا گؤرسم او مه‌رودان، عجب اوْلماز،
کی اوْ شوخ بلا انگیز و من رند بلاجویام.

– ۸۴ –

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۰۵

منده هوس وار قاپیسېن قلبیم قانیله گۆل ائدم،
هر رنگیله کیم ایسته‌سه، حالېمدان آگه‌دل ائدم.
هر داملاسې‌دا قاپېمېن بیر جان تاپېب موجود اۆلا،
قان تۇکدۆگۆ وقت بیربه‌بیر پامال اۆل قاتل ائدم.
صید ائتمک اۆچۆن چېخجاغېن، من صیدی اۆلام دلبرین،
جانېم ائدم یارا فدا، یارې بورا مایل ائدم.
خوش اۆل کی چېخسا ائشیگه، من ناله و افغان ایله،
خلقین بۆتۆن باشېن قاتام سندن یامان غافل ائدم.
کۇلگه‌مله درد دل ائدم، چۆنکۆ فغانېمدان منیم،
منزل ائدنمیر هیچ کس، اۆردا کی من منزل ائدم.
گۆل اۆزلۆلر ائتسه وفا، یۏخلوق طلسمی باغلانار،
من بو امید ایله ندن اندیشه‌ی باطل ائدم؟
گۆللرین عشقیندن منی، ناصح، **فضولی!** منع ائدیر،
جاهلدی، نه گلمیش منه من‌ده اۆزۆم جاهل ائدم؟

– ۸۵ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ./۳۰۰

کؤنلۆمه بو شهرده بی‌مهر ماه آلدېم گئدم،
داغ تکین بیر درد، تن چۆن برگ کاه آلدېم گئدم.
گر سر کویون سنین ترک ائیله‌سم دیوانه‌یم،
من‌ده عقلین کویونا بیر قېسسا راه آلدېم گئدم،
من ملامتدن قوتارمام، هاردا اۏلسام ناله‌می،
بو گرفتار اولماغیم چۆن بیر گواه آلدېم گئدم.
گلمز هئچ واخ بیر اۏزاق یۏلدان آدین دیل اوجونا،
من اۆزۆندن فیض ائتدیم هر نگاه آلدېم گئدم.
بلکه ده سیلدی بوکؤنلومدن وصالېن ذوقونو،
کیم رقیبلردن حسد یا رشک، گاه آلدېم گئدم.
هم اۆزۆن همده قوخون کؤنلوم گؤزۆم ائیلیردی شاد،
ایندی قانلې گؤزیاشې، بیر کاسه آه آلدېم گئدم.
گر ائدم میخانه‌نی منزل **فضولی** قورخما سن،
چۆن کی بیم غمدن اۏردا بیر پناه آلدېم گئدم.

– ۸۶ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۱۷

عهد ائتدیم کی دئیم بیهده کار ایسته‌میرم،
بو جفا پیشه‌لره سارێ گذار ایسته‌میرم.
عشقدن توبه ائدرسم، اۏلاجاقمێش سۏنو نه؟
غایتی بو کی داها ناله‌ی زار ایسته‌میرم.
نییه پیس فکر رقیبدن بئله بیداد چکم؟
یاخشێ‌سێ بو کی داها میل نگار ایسته‌میرم.
بو قدر زحمت اغیار کی گؤردۆم بسدیر،
داها هئچ آرزوی صحبت یار ایسته‌میرم.
رندلر دغدغه‌سیندن قیراغا چکدیم اؤزۆم،
یار ایله آرزوی بوس و کنار ایسته‌میرم.
هم فراغتدن اۏره‌ک داغێنا بیر مرهم ائدم،
هوس عاشقی لاله عذار ایسته‌میرم.
مصلحت دیرکی **فضولی** چکیلم بیر یانه،
بیر ده اصلا هوس باغ و بهار ایسته‌میرم.

– ۸۷ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۵۱

قانلېدېر ای یار مژگانېم، ندندیر، بیلمیرم،
اضطراب ایچره قالېب جانېم ندندیر، بیلمیرم.
دنیا حیراندېر منه، من حیرانام اؤز حالېما،
ذره‌جه اکسیلمه‌ییر شانېم، ندندیر، بیلمیرم.
چوْخ زماندېر کیم پریشاندېر حالېم، گؤلمؤر اؤزؤم،
غملریم، حال پریشانېم ندندیر، بیلمیرم.
یار دواسېن دردیمین یاخشې بیلیر، سیزده بیلین،
"بیلمیرم" سؤیلؤر او جانانېم ندندیر، بیلمیرم.
نه وصالی، نه فراقی شاد ائتمیر کؤنلؤمؤ،
گئتمه‌ییر بو حال گریانېم، ندندیر، بیلمیرم.
هر ایشی من هر طرفده گؤرمگه قاچماقدایام،
فیرلادېر بو چرخ گردانېم، ندندیر، بیلمیرم.
ای **فضولی!** یاخشی دردیم مهلک اوْلموشدور منیم،
ائتمه‌ییر تدبیر درمانېم، ندندیر، بیلمیرم.

– ۸۸ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ./ ۳۲۳

سندن دا گیزلی غملری، ای جان! ائدنمیرم،
من عاشقم سنه، اوْدو پنهان ائدنمیرم.
چون عشق داغېنې حله گؤرمۆبله سینه‌ده،
اغیار یانېندا چاک گریبان ائدنمیرم.
آغلاماسا مصیبتینده منیم دم به دم گؤزۆم،
بیر جه نظر اونا سارې گریان ائدنمیرم.
اوْ، لحظه– لحظه گر چه منه التفات ائدیر،
من بی‌خودام، نه گریه، نه افغان ائدنمیرم.
ناصح دئییرکی:« ترک قېل عشقی، جانېن گئدر!»،
بو ایش چتیندی، من اوْنو آسان ائدنمیرم.
کؤنلۆمۆ سوق وئرمه‌ییرم ترک عشق ائده،
خیر ایشده من بو کؤنلۆ پشیمان ائدنمیرم.
من وصل ذوقو ایچره **فضولی** امیدلی‌ام،
هجراندان اؤز حالېمې نگاران ائدنمیرم.

– ۸۹ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۲۴

آغلاماقلا یارا اظهار غم دل ائتمیشم،
من‌ده کؤنلۆم آرزوسون بؤیله حاصل ائتمیشم.
ناله‌یه گر میل‌وار منده، تعجب ائتمه‌کیم،
ناله‌لرله اؤزۆم اۆچۆن یارې مایل ائتمیشم.
خوبلارېن عشقینده کیمسه ناله ائتمز من کیمی،
ناله‌ده عاشقلره ایشلری مشکل ائتمیشم.
ناله‌لر قالخمېش منیم ناله‌مدن، ای جان! هر یئره،
هارداکی سندن اوزاق ناله‌یله منزل ائتمیشم.
گئتمه‌مک چین باشقا بیر کویا بو آواره کؤنۆل
کویونون خاکېن جگر قانیله من گیل ائتمیشم.
داش اۆره‌کلی بتلارېن زلفۆن اوجو ترکین قېلېب،
بوالعجب! دیوانه‌یم، قطع سلاسل ائتمیشم.
لبلری ذکری، **فضولی!** غم گتیردی کؤنلۆمه،
من اؤلۆمدن ذوقِ می‌له کؤنلۆ غافل ائتمیشم.

– ۹۰ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۳۱۸

من چوْخ زمان اوْ یاردان آزار چکمیشم،
چوْخلو جفا ائدیب منه اوْل یار چکمیشم.
یارین غمین چکینجه، شکایت‌ده ائتمیرم،
غم یوْخ، وئرییدی غملری دلدار چکمیشم
بیر باشقا طعنه‌دیر بو منه دمبدم، گؤزل
کیم سندن اؤترۆ طعنه‌ی اغیار چکمیشم.
هر کیپریگینی گؤزده گؤرۆب توتیا کیمی،
سۆرمه دئییب آیاق توزونو بار چکمیشم.
بیلمم کی التفات نه‌دن آز اوْلوب منه،
من کی سنین جفالارینی یار چکمیشم.
قدین یادیله هر گئجه صبحه قده‌ر دوروب،
هر لحظه قالخیب آه شرربار چکمیشم.
وصلین شرابینی گئجه– گؤندۆز ایچیر رقیب،
من‌ده، **فضولی!** حسرت دیدار چکمیشم.

– ۹۱ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۲۱

جفاکار قانلي‌دیر اوْل دلبر بی‌درد، من بیللم،
ایشینده تایي یوْخدور، اوْل دوْشوْبدوْر فرد، من بیللم.
نه حاجتدیر سوْرام بیدادي نه ائتمیش زلیخانین،
ندیر عشقینده او، بیر مرد یا نامرد؟ من بیللم.
جگر قانیم سئل اوْلموش آتشین قلبه ساري آخمیش،
او حالداندیر اوْلوبدور بؤیله آهیم سرد، من بیللم.
من آهولار غمیندن اوْلمادیم خالی بیر آن، بیر دم،
نئجه اوْلموشدو مجنون بیر بیابانگرد، من بیللم.
یوماق من ایسته‌مم سیل سرشکیمله اوْزوْم جانا،
کیمین جولانیدیر چهره‌مده‌کی بو گرد، من بیللم.
کؤنوْل وئردیم کمان قاشینا اوْخ کیپریکلرینه، هم،
نه‌لر آیا چکر بو جان غم پرورد، من بیللم.
فضولی عشق سرّین گیزله‌دین مندن نییه بؤیله،
گؤزوندن قان آخیر، قلبینده واردیر درد، من بیللم.

– ۹۲ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۴۰۸

دئدین کی: "اهل وفایا داها جفا ائتمم."
بیزه کی سؤیلمه‌دین: "عهدیمه وفا ائتمم!"
منم سنین اۏ کمان قاشېنا نشانه گؤزل،
سن آت اۏخون، اۏنو آلماقدا من خطا ائتمم.
روادې سۏرسان اؤزۆندن سن ای ملک شاهی،
"ندن بو درویشین ایشلرینی روا ائتمم؟"
چکنده سۆرمه گؤزۆنه نییه دئدین: "بیرده
اۏنون باخېشلارېنې گؤزده توتیا ائتمم؟"
دئمم نییه منه سن جور ائیله‌ییرسن هی،
ترحم ائیلیه‌سن گر، بونا رضا ائتمم،
اۏ غمزه‌لردن اگر التفات گؤزله‌میرم،
اؤزۆمۆ توش گله‌سی من بلالارا ائتمم.
طریق عشق **فضولی** نه پر مخاطره‌دیر،
اینان کی دامن تقوائی من رها ائتمم.

– ۹۳ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۲

عشقیمین دردی اۆچۆن همدم سنی من ایسته‌مم،
بو غم و بو دردیمه محرم سنی من ایسته‌مم.
باخ کی اغیار طعنه‌سیندن اۆلدۆرۆرم من اۆزۆم،
غیرتیم واردیر، اۆزۆمله هم سنی من ایسته‌مم.
گل اوزاق دور سن‌ده زنجیرسیز دلیدن، ای کۆنۆل!
اولماسا اول زلف خم برخم، سنی من ایسته‌مم.
یۆزۆ فکری نشئه‌سی گۆرمک کئفیندن آز دگیل،
بو قده‌ر دای، ای گۆزۆم! پر نم سنی من ایسته‌مم.
آفرین ای اشک! توپراقدان منی قالدیرمیسان،
قدریمی عالی ائدیبسن، کم سنی من ایسته‌مم.
سن او ترسا چین اۆلۆمدن منع ائیلیرسن منی،
گر مسیحاسان دا ای همدم! سنی من ایسته‌مم.
ای **فضولی!** عقل قیدی رغبتینی بسله‌مه،
مبتلای محنت عالم سنی من ایسته‌مم!

- ۹۴ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۱۰

نه‌دن جانیم اوشاق تک چولقاییبدیر غم، بونو بیلمم،
منیم دردیمی کیمسه بیلمه‌دی من هم بونو بیلمم.
اؤزؤمدن نفرتیم واردیر ائله وحشت توتوب یانیم،
نئجه الفت ائدر جنس بنی‌آدم، بونو بیلمم.
بو دردی من کیم ایله پایلاشیم، کیمدن سوروم، یارب!
نه‌دیر بو غملره علت اگر اؤلسم، بونو بیلمم.
خبر توتمام، غمیم بیلمم، سبب‌ده تانیمام هرگز،
سوروشما مندن، آختارما، سن ای همدم، بونو بیلمم.
کؤنؤلده ائتمه‌دیم من هئچ خیال خرمی بیر آن،
جهاندا بس نئجه اولور اؤره‌ک خرم، بونو بیلمم.
غمیم چوخدور، یانیندا هامی‌نین‌دا قدری مندن چوخ،
نه‌دیر بس موجب تقدیر بیش و کم، بونو بیلمم.
فضولی گر سوروشسا حالیمین پوزغونلوغون مندن،
جوابیم یوخ، اگر هر زادی‌دا بیلسم، بونو بیلمم.

– ۹۵ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۸۳

سنین عشقین اوْدوندان جانېن ایمن اولماغېن سئومم،
منه اوْددان قېراقدا بیرجه مأمن اوْلماغېن سئومم.
اگر یارېم ایسن، چک اوْزگه‌دن دامن کی یوسف تک،
یارېن، بیر باشقاسېندان چاک دامن اوْلماغېن سئومم.
منیم وار یوسفیم، لاکن اوْنو اغیاردان سوْرمام،
اوْنون کؤینگی‌نین‌ده بوردا مأمن اوْلماغېن سئومم.
اوْره‌ک آئینه‌سینده عکسینی گؤرجک، جسد آرتیر،
اوْدور بو گؤزگؤنون من هیچ روشن اوْلماغېن سئومم.
آپاردېن کؤنلؤمؤ، لطف ائت، اوْنو محو ائیله، نابود ائت،
کی وصلین درگهینده کیمسه‌نین من اوْلماغېن سئومم.
یانېر ائولر اوْدوملا هر گئجه، مندن سوْرا بیرده،
مقام باشقاسېنا دنیادا گلخن اوْلماغېم سئومم.
حریفلر تا مزارېم قوْیماسېنلار گؤللر آلتېندا،
منه پیر مغاندان آیرې مدفن اوْلماغېن سئومم.
هارا گئتسم بلا هر بیر طرفدن اوْستؤمه آغنار
منه کویو او جانانېن‌دا مسکن اوْلماغېن سئومم.
دؤزنمم دوْستلوغونا کیمسه‌نین یاریم ایله بیر آن،
فضولی! کیمسه‌نین من ایله دشمن اوْلماغېن سئومم.

– ۹۶ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۳۱

سانما کیم بُتلار هواسیله یانان تنها منم،
چۏخلاری عاشقدیر، اما عشقده رسوا منم.
هر داماریم، زلفۆنۆن بیر تاریدیر کیم دیره‌شیر،
سانما عشقیله یانان هم اۏدلانان بوردا منم
هاردا اۏلسا پیکریم، حیران قالیرام من بونا،
کیمسه بیلمیر کیم بو بیر کؤلگه‌دی مندن یا منم.
زلفۆنۆن هر تاریںا ایللر بۏیو باغلانمیشام،
اۏل کی ایللر عشقین ایله ائیله‌ییب سودا، منم.
سن چکیرسن دامنین‌مندن، ولی بو ظلم‌دن،
اۏل کی دامانین توتار، هم آغلایار فردا، منم.
قۏرخوسوندان غملرین گیرسم‌ده قبره، فایدا یۏخ،
چۆنکۆ هر یئرده غمینله مبتلا، رسوا منم.
ای **فضولی!** دنیانین هئچ اعتباری یۏخ بیزه،
ترک دنیالار اۆچۆن هم دین و هم دنیا منم.

– ۹۷ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۱۴

نه من مقیّد اول سرو گلعذار اؤلدوم،
هامی سئویر، نه فقط من اسیر یار اؤلدوم.
بو چرخین آلتي دؤلوب ماه وشلر ایلن، لیک،
فقط هوسله اؤنا آغلادېم، نزار اؤلدوم.
نه خط و خالي منی آغلادېب، نه قدی، اؤزۆ،
خراب کردهی اول چشم پرخُمار اؤلدوم.
گؤزۆم قاراسېني گؤر، ظن ائتمه کیم یالنېز،
سینهمه داغېني باسدېقجا دلفگار اؤلدوم.
گۆنش اؤزۆن گۆنۆن آیدېنلادېب بۆتۆن چرخین،
فقط منم کی بئله تیره روزگار اؤلدوم.
سن اؤلماسان کی منیم تک، چکیل یانا دور، شمع!
فقط منم کی غمی ایچره اشکبار اؤلدوم.
فضولی! شاه ولایت منه عنایت ائدر،
قېرېب هامیدان اؤنا من اومیدوار اؤلدوم.

– ۹۸ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۵۳

اۏلمادان لاله اۏزۆم، ساکن گلخن اۏلدوم،
عشق اۏدوندان بئله من سوخته خرمن اۏلدوم.
گۆل اۏزۆن، گۆلشن کویوندان اوزاقدا بیر عمر،
یئرسیز آلوده‌ی هر بیر گۆل و گۆلشن اۏلدوم.
اؤزگیه یار اۏلوسان، من یازیغی اؤلدۆرۆسن،
کؤنلۆمه مدفن اۏلوب، مدفنه مسکن اۏلدوم.
گل تیکان تک منه باخما، گۆلِ گۆلزارِ غمم،
من سنین داغین ایله بؤیله مزیّن اۏلدوم.
پۆسگۆرۆر اۏد اۆره‌گیمدن گئجه- گۆندۆز بوردا.
آتش ایله شجر وادی ایمن اۏلدوم.
کیمسه اۏلماز کی سنین زۆلفۆنه پابند اۏلماز،
بئله ظن ائتمه کی زنجیرلیسی تک من اۏلدوم.
ای **فضولی!** هانی بیر دوست کی غمخواریم اۏلا،
بودا بیر غم کی اؤزۆم ایله‌ده دشمن اۏلدوم.

– ۹۹ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۹۷

من کی سربازلیقدا شمعیندن گؤزل کم اؤلمادیم،
نؤلدو جرمؤم کیم سنین بزمینده محرم اؤلمادیم؟
گر مقیم روضه‌ی کویون اؤلام منع ائتمه کیم،
ذره خاک اؤلدوم، تصور ائت کی آدم اؤلمادیم.
دنیادا مندن سورا کیمدیر جفانا مشتری؟
ترک قیل رسم جفانی، سانکی من هم اؤلمادیم.
بیلمه‌دیم کئچدی نئجه بو عالم ایچره گؤنلریم،
شوقونا مستم، اؤدور کیم مست عالم اؤلمادیم.
بیر مثلدیر: عقلدن گلمکده استعداد غم،
من نئجه دیوانه‌یم یا رب کی بی غم اؤلمادیم.
بو جفاندان گاه کؤنؤل قان آغلاییر، گاهی جگر،
من حریف بو جفاهای دمادم اؤلمادیم.
چون قلم دؤندؤ ازلدن، من **فضولی** دؤشمؤشم،
ساچلارین سوداسینا اوندادا ملزم اؤلمادیم.

- ۱۰۰ -

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۶۳

حالېما رحم بیر آن یار ائله‌میر، من نه ائدیم،
اعتنا هئچ او دل آزار ائله‌میر، من نه ائدیم؟
طعنه‌سی قانا سالېب کؤنلۆمۆ اغیارېن، وای!
باشقا رفتار بو اغیار ائله‌میر، من نه ائدیم؟
گؤزلریم قان چاناغې اولموش اونون هجریندن،
بو حالا شفقت او دلدار ائله‌میر، من نه ائدیم؟
دؤزۆمۆ، صبری غمینده صنمین سئچدیمسه،
دلی کؤنلۆم بونا رفتار ائله‌میر، من نه ائدیم؟
گیزلی دردیم بیلیرم سندن امان، گیزلی دگیل،
کیمسه سنله داها گفتار ائله‌میر، منه نه ائدیم؟
آختاران یارې، گره‌ک محنت اغیار چکه،
اؤزۆنۆ گۆلدن ایراق خار ائله‌میر، من نه ائدیم؟
نه قده‌ر شرح ائده‌ییم یارا **فضولی**، غمیمی،
مندن اندیشه بیر آن یار ائله‌میر، من نه ائدیم؟

- ۱۰۱ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ./ ۲۶۳

طوافېن چېن آیاغېمدا گؤزۆمۆ جا به جا ائتدیم،
ائله قاچدېم کی تۆپراغېن گؤزۆمه توتیا ائتدیم.
گئجه من کویونا یئتجک، غمیندن آغلادېم های، های!
ایتین ده کۆسدۆ مندن، چۆخ پیس ائتدیم، چۆخ خطا ائتدیم.
سن اؤیله سئوگیلی‌سن اومماق اؤلماز کیم وفا سندن،
جفا قېلدېم سنه هرگه که تکلیف وفا ائتدیم.
یېغېلدې هر طرفدن باشېما سارې گلن داشلار،
اؤلارلا کوی رسوالېقدا غم خانه بنا ائتدیم.
دۆنن بت‌خانه‌یه گئتجک نظر سالدېم بیر اطرافا،
سنی گؤرجگ سئویندیم، شکر قېلدېم، سجده‌ها، ائتدیم!
منه منت قۆیور مهرین وفاوین وعده‌سی دلبر،
کی من عادت سنین هردم جفانا جورونا ائتدیم.
فضولی! لعلی‌نین ذکری منیم عقلیم ائدیب ضایع،
بو بیر افسوندی جانېمدان عجب دفع بلا ائتدیم.

- ۱۰۲ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۷۱

گؤزۆم قانلې یاشېندان بیر حبابدا آشیان ائتدیم،
اۇنون ایچره هوانې خلق عالمدن نهان ائتدیم.
جانېمدان چېخماز اۇلدو لذت عشقین، دمادم سن،
دئدین:« گل عشقی ترک ائیله!» منه، من ترک جان ائتدیم.
آیاغېن تۇپراغېنا آخماق ایستردی اۆره‌ک قانېم،
یۇل آچدېم سینه‌مین چاکېندان اۇل یوردا روان ائتدیم.
آهېم پیکانې گردونو سبکبار ائتدی انجم‌دن،
نشان هئچ قۇیمادېم قالسېن اۇ کوکب کیم نشان ائتدیم.
اۆره‌ک کامی‌دا حاصل اۇلمادی هئچ سیر گردوندان،
غلط ایدی کی نقد عمرۆمۆ صرف اۇل زمان ائتدیم.
غم عشقین گلیب اظهار قېلدې گؤزلرېم یاشې،
بو گیزلین سرّی تقریر عجیب ایله بیان ائتدیم.
فضولی! عشق دریاسېندا صبره یئر تاپېلمازمېش،
اۇزۆم چۇخ بو خطرلی بحرده من امتحان ائتدیم.

– ۱۰۳ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۵۸

نه کیپریکدیر اؤره‌ک قانیله یارب لاله‌گون ائتدیم.
اۏ گۆلدن آلدیغیم خارې، اؤره‌گیمدن برون ائتدیم.
گؤزللر ساچلارې‌نین حلقه‌سی ذکرینی ترک ائتدیم،
هوانې ترک قیلدیم، قطع زنجیر جنون ائتدیم.
آخیتدیم باغریما گؤز یاشلاریمې سینه چاکیمدان،
ورع یۏلونا اؤز قۏیدوم، اۏنودا سرنگون ائتدیم.
منیم یۆز پاره قلبیم طغیان ائیلیردی، بحمدالله،
دمادم قان آخیتدیم، پاره‌سینی من زبون ائتدیم.
گؤزۆم یاشیله جان لوحونا دۆشمۆش نقشینی سیلدیم،
غم و محنت بلاسینا روانه سیل خون ائتدیم.
اؤره‌کدن آزجا میلیم وار ایدی ترکینه بو عشقین،
چۏخالجاق طعنه‌لر، من ده اۏ آز میلی فزون ائتدیم.
بو خوش صورت گؤزللر ساچلارینا کؤنلۆمۆ وئرمک،
خطا ایمیش، اۏنون ادراکینی لیکن کنون ائتدیم.
فضولی! بس کی بی‌هوشم من آزادلیق شرابیندان،
داها بیلمم کی تدبیر بلای عشقی چون ائتدیم.

- ۱۰۴ -

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن.

دیوان فارسی، غ./ ۲۵۶

بیر نفس اۏلمادې سندن بۏشالا دور و بریم،
سن خبر توتما، منیم وارداها سندن خبریم.
سن نظردن اوزاق ایسنسه، گلایه نه ائدیم،
یۏنه‌لیر هر یانا باخسام، سنه سارې نظریم.
فلک آیېردې منی آتش رخسارېندان،
نئجه یاندېرمایاجاق جانېمې هجران شرریم.
اثریم وارسا اگر، اۏندادې دردیندن اثر،
یۏخدو تابېم بو اۏدا، کاش یۏخ اۏلایدې اثریم.
عشق راهېندا فنا ایدی غرض کیم یۏز شکر،
چاتدېرېب منزل مقصودا منی بو سفریم.
غمینی من اوداراق سینه‌دن آتدېم ائشیگه،
نئیله‌مک، چۏخلو خطر ائیله‌دی سوزِ جگریم.
باشېما باس آیاغېن بۏیله فراغت کئچمه،
کی سنین توپراغېنا دۏشمه‌سم، اۏلماز ثمریم.
وار خیالېمدا وفا ایچره اۏلم کویوندا،
سن جفا ایله چۏرۏت وارسا خیال دگریم.
آتش هجر **فضولی** جگریم یاندېرمېش،
نییه سو سپمه‌دی بس اۏستۏمه بو چشم تریم.

– ۱۰۵ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۷۴

شمعه دؤندۆ اۆد اۆزۆن گؤرجک منیم چشم تریم،
من دیریللم دؤلسا بویوندان سنین دور و بریم.
وئرمه ناصح دای نصیحت، یئللمه، قوزخوم بودور،
کیم آلېشدېرسېن کؤزۆ بلکه منیم خاکستریم.
کۆل اۆلار هر بیر تیکان اۆددا، منم اۆل اۆد بو گۆن.
کیم جفادان کۆل اۆلوب چئوریلدی خار بستریم.
گؤز ببگېم یاندې تابیندان او گۆن تک چهره‌وین،
یۆز بلالار گۆستَرر بو احتراق اختریم.
شمع گر گۆلسه منه، یئرسیز دگیلدیر، باللهی،
گؤرمه‌میش آتش، چکیر شعله تن غم پروریم.
شعله دیر بؤیرۆم یارېب باش قاوزامېشدېر گؤیلره،
یا منم پروانه، اۆدلانمېشدې لاغر پیکریم.
کفر سؤیلۆر دردسیزلر، ای **فضولی!** عشقینه،
بو ریا اهلی مسلمانېم سا، سنسن کافریم.

– ۱۰۶ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۶۰

اگر اؤلسمده کسمز یاشېنې بو چشم نمناکېم،
آخار چوٚخ چشمه‌لر هر بیر طرفدن، گؤل اوٚلار خاکېم.
قانېم توٚکمگه راضی اوٚلموشام بیر صید تک بلکه،
دئسین کی باغلاماغا وار آتېمېن اوٚسته فتراکېم.
گئدیب میخانه کُنجوٚنده دمادم خاکسار اوٚلدوم،
منی‌ده یئرلره سردی بورادا اکدیگیم تاکېم.
اوٚ قدری عارض اوٚلدو ضعف، یوٚخ تقریره دای طاقت،
اگر تحقیق ائدرسن گؤسترر بو سینه‌ی چاکېم.
یئری یوٚخ اؤزگه‌نین، کوٚنلوٚم ایچینده، باخ، اینانمازسان،
تمیزدیر، صافدېر آیینه‌ی لوح دل پاکېم.
آیاقدان سالدې ضعف تن، دورارام بلکه بیر گوٚن من،
منی بیر داملا گؤز یاشې کیمی گر قوجسا خاشاکېم.
فضولی! لعلی‌نین گر من هواسېندا یانار جانېم،
جانېن وئرمک دیلر عشقین یوٚلوندا قلب بی‌باکېم.

- ۱۰۷ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۶۹

بیلیرسنمی نه‌دن خاکا بۆرۆندۆ رخش جانانېم،
الیله جسمیمی چۆن توز ائدیب دور ائیله‌دی جانېم.
الیمدن وئرمزم رسوالېغېن دامانېنې هرگز،
قوی اؤلسون خاک پیراهن لحد چاک گریبانېم.
تجرده اؤلۆر ایسم، کفندن عاری اؤلسام یئی،
تقّیددن اوزاق اؤلسون منیم قوی پاک دامانېم.
کفن یۆک ائیلمه بیرده منه دفنیم گۆنۆ بسدیر،
چکیر پامبېقلارېنې یارامېن بو جسم عریانېم.
مزارېم لوحی بیر دیل تک غم هجریم بیان ائتسه،
اجل سنسیز نئجه تؤکسۆن منیم توپراقلارا قانېم؟
گؤزۆم کیپریکلریندن التماس ائیلیر یؤلون خاکېن.
گؤرۆر سۆرتۆر آیاغېنا اۆزۆن هر لحظه مژگانېم.
فضولی! محنتیم‌چین ده فلک هئچ وئرمه‌دی تسکین،
بیر اؤزگه قاپې آچدې اۆزۆمه زندان هجرانېم.

– ۱۰۸ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۹

نئجه فاش ائیلمه‌سین گیزلی غمین بو جانېم،
سوسموشام‌سادا، چېخېب گؤیلر اۆزه افغانېم.
یارېمېن غملری جانېمې بۆتۆن سارمېشدې،
منله یۏلداشدې بلالاردا، بیلیر جانانېم.
تؤکمۆشم گؤز یاشې یارېن آیاغې‌نېن توزونا،
وئرمیشم نقد حیاتی، بونا یۏخ برهانېم.
اگدیریب غم یۆکۆ قدّیمی، آمانېم کسیلیب،
باغلادېن داشدان اۆره‌ک، سېندې دل لرزانېم.
دشمن اۏلموشدو زمانه، غمین ایچره من اۆچۆن،
گؤزلریمدن آخېدېب تؤکدۆ دُر غلطانېم.
سالک اۏلدوم گئجه– گۆندۆز اؤلۆلر مُلکونده،
نئیله‌ییم، تابې یۏخ عمرۆن، بونا یۏخ درمانېم.
عشق فیضیله **فضولی** یئتیشیب آرزوسونا،
شادماندېر کی اۏنا چاتدې غم پنهانېم.

- ۱۰۹ -

مستفعل مستفعل مستفعل فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۲۵

ای شمع! سنین عشقین ایله یاندې بو جانېم.
آیدېندې سنه ظن ائدیرم سوز نهانېم.
مشهور ندن اوْلمایا حُسنۆن بو جهاندا.
رسوای جهان ائتدی منی دور زمانېم.
باغلا دیلیمی، یوْخسا اگر بیرده دیل آچسا.
عشقین غمی‌نین سرّی اوْلار ورد زبانېم.
سس قایتاران، آواز وئرن خالی بنا تک،
سالمېشدی فغانا فلگی درد و فغانېم.
آهېم سنه چاتماز کی اوْلوب قامتیم اگری،
دۆشمۆر اوزاغا اوْخلاریم، اگمیشدی کمانېم.
آللاها ایشیم قالدې، نئدیم بیلمه‌ییرم هئچ،
ائتمیشدی سراسیمه منی درد عیانېم،
آغلا نه قدەر آغلاسان هئچ دورما **فضولی**،
توْپراقدان آلماقدا منی اشک روانېم.

– ۱۱۰ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ./ ۴۱

محنت اۏدوندا یاندې دمادم تنیم منیم،
غم پاره پاره ائتدی دل روشنیم منیم.
عشقین غمینده یاندې رقیبین حالېما چۏن،
شادام کی غمده یانمادادې دشمنیم منیم.
گۏل اۏزلۏلر گۏتۏرمه‌لیدی اجتنابېمې،
اۏنلار یئله ساوورمادادې خرمنیم منیم.
من لاله اۏزلۏ داغې ایله اۏلمۏشم، اینان،
بو ابر، لاله‌زار ائده‌جک مدفنیم منیم.
بی‌کس‌لیگین غمی، یانېما گلمه‌ییر داها،
چۏن غم اۏچۏن تانېشدې یۏلوم، مسکنیم منیم.
بیر عُمردۏر لباس تعلّق‌دن عاری‌ام،
اۏلدور کی غم الی توتاماز دامنیم مینم.
غمدن **فضولی!** قالمادی بیرجه قاچاق یۏلو،
توتموشدو سیل تفرقه پیراهنیم منیم.

– ۱۱۱ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۸۱

تازه نوخطی چېخان لعبتلره دیوانه‌یم،
اۏلمارام مجنون کیمی من، عشقده مردانه‌یم.
خضر بیلمز کیمسنه سرچشمه‌سین احیاء قېلېب،
اۏل منم، داملاسېنې دامېزدېران پیمانه‌یم.
دنیادا عقلیم منه بیر ایکی تکلیف ائیله‌ییر،
بی تکلف گؤر نه دیوانه ایله هم‌خانه‌یم!
کؤلگه‌مه دردیمی سؤیلرسم‌ده، وئرمیر اۏ جواب،
اویغولارا اویدوران اۏنودا بیر افسانه‌یم.
عشق دردی، عقل طعنیندن ملول اۏلدوم، آمان!
هم یار، هم اؤزگه وفاسې ایله من بیگانه‌یم.
گۆل یۆزۆنه قارا سنبلدن نقاب آت، من اؤزۆم
باغرېما یۆزلر تیکان سانجان جفالې شانه‌یم.
ای **فضولی!** رغبتین ملک جهاندان گل گؤتۆر،
قۏی بو جان ملکی دئسین: "من گنجسیز ویرانه‌یم!"

- ۱۱۲ -

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۰۳

سۊیلسه یوْخ نسبتیم اوْل سرو قامت، نئیله‌ییم،
گر وورا طعنه منه اهل سلامت نئیله‌ییم؟
هاردا اوْلسام، آهیمېن دودو منی رسوا ائدیر،
گئتمیر اۏستۊمدن قېراغا بو علامت، نئیله‌ییم.
عشق یۊلچوسو ملامتدن سیوای گۊرمز داها
ائده‌مم من دعوی صبر و سلامت، نئیله‌ییم؟
گیزلی سیرریمدن، کۊنۏل! پیر مغان توتموش خبر،
من ائدنمم هئچ زمان نفیِ کرامت، نیئله‌ییم.
هئچ حسابا سېغماییر هجران بلاسی گۏنلری،
سانکی چېخمېش قارشېما روز قیامت، نئیله‌ییم!
درددن باشقا نه‌دیر محنت سرادا بیر متاع،
ائتمیشم محنت سرا ایچره اقامت، نئیله‌ییم.
ای **فضولی!** ناصح ائتمیش عشق منعین توصیه،
عقلین اوْلسون کیم بو ایشده وار ندامت، نئیله‌ییم؟

- ۱۱۳ -

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۷

ساقیا! می وئر کی بیر سؤز اوّل دهاندان سؤیله‌ییم،
مست اوْلوم بیر سؤز ده اوّل راز نهاندان سؤیله‌ییم.
من کی حیرتدن دمادم حالدان حالا دۆشمۆشم،
سؤیله بو حالات ایله من نئجه جاندان سؤیله‌ییم؟
من لطافتده اوْنو حوری‌ده آدلاندېرمارام،
هر نه گؤرمک اوْلماسا، من سنه آندان سؤیله‌ییم.
گؤز بولاغېمدا قرار تاپمازسان اوْنداندیر کی من،
یئیدی سندن سؤز آچیب، سرو رواندان سؤیله‌ییم.
جان ایله الفتده یوْخدور بیر ثبات هجران اوۆچۆن،
نه روا سندن دانېشېلماقدا جاندان سؤیله‌ییم؟
سؤیله‌سم ای شمع! سندن طعنه ائیلر ائل منی،
بُتلارېن ذکرینی قېلدېم تا میاندان سؤیله‌ییم.
ای **فضولی**! گر گئجه چاتمازسا ناله‌ن گؤیلره،
ایت اوْلانمازسان، چکیل، قوْی دلستاندان سؤیله‌ییم!

- ۱۱۴ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۱

تحیّر قویمادې چېخسېن غمین شرحی زبانېمدان،
نئجه بیر سؤز سنه ظاهر ائدیم راز نهانېمدان؟
اؤرک اۏدیله چاره آختارار کن وصلینه، گؤردۆم،
چیخار آتش یاخېندان شعله–شعله لیک جانېمدان.
گؤزۆمدن ایتجه‌گین، یۆز پاره اۏلدو قلب غیرتدن،
گئدیب هر پاره بیر یئرده مکان سالدې گمانېمدان.
جانېم غیرت اۏدیله یاندې، ای خورشید! بیر رحم ائت!
گلن توپراغا کؤلگه سالما سن سرو روانېمدان.
رقیبه "ایت" دئدی یارېم، حسددن اؤیله یاندېم کی،
تاپانمازسان داها سن بیر اثرده استخوانېمدان.
خبردار ائتدی دردیمدن، اۏنونچۆن ذوقا گلدیم کی،
خبر آلدی حزین جانېم بو جان ناتوانېمدان
فضولی قورتولا بیلمم بو رسوالېقدان عالمده،
مگر ضعف تنیمدن چېخمایا دای اۆن فغانېمدان!

– ١١٥ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ٣٩٩

نییه یۏخدور خبرین، سن‌ده مگر شیداسان،
منه پروا ائله گل، آه! نه بی‌پرواسان!
خبرین یۏخدو فقیرین بو پۏزوق حالېندان،
مست سن، سانکی اسیر می استغناسان!
سن کیمی جور و جفا اهلی، هانی عالمده،
هم بو خصلتده، همی حُسنده بی‌همتاسان.
سندن اؤزگه منه مقبول دگیل خلق جهان،
بدلین یۏخدو سنین، دنیادا مستثناسان.
ای دل! ارباب جنون صحبتی بیر زاد وئرمز،
نییه‌سن شیفته‌ی سلسله‌ی سوداسان؟
جلوه ائیلیر بۆتۆن عالمده حقیقت سرّی،
گۆزۆن آچ، بیرده تماشا قبل اگر بیناسان.
هامېدا واردې **فضولی!** هوس عشق بتان،
اۏنلارېن ایچره سن آنجاق هامېدان رسواسان.

- ۱۱۶ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۹۶

کؤنؤل گؤل اؤزلؤلرله سن اگر چوخ هم‌نشین اؤلسان،
صاباحدان غفلت ائتمزسن، بو گؤن گر دوربین اؤلسان.
منی ای اشک! هر دم خلق ایچینده ضایع ائیلیرسن،
سنی من ایسته‌مم مطلق، یئر ایله‌ده قرین اؤلسان.
منی ای چرخ! ایستیرسن اوزاقلاشام او مه رودان،
نه سود ائیلرسن، ای ظالم! سراسر بؤیله کین اؤلسان.
سنی گیزلینده توتدم من اؤره‌ک قانیله، ای دیده!
شبیخوندان قاچارسان بوردا گر صاحب کمین اؤلسان.
غمین اندوهی قلبیم یاندیرار، سن‌ده بونو بیل کیم،
اؤزؤن‌ده غفلت ائتمزسن، اگر اندوهگین اؤلسان.
اونون پیکانلارین دؤز جسمینه، گر میهمان اؤلسا،
بلادان ایمن ائیلرسن، حصار آهنین اؤلسان.
فضولی گرچه رسواسان، بونا تدبیر آختارما،
نه‌دیر تقدیره چاره، نه چیخار بوندان حزین اؤلسان؟

- ۱۱۷ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۶۶

سئوینجیم اؤلدۆرر، تندن اگر پیکان چېخا بیردن،
کی شاید پیکانېن دامانې ایله جان چېخا بیردن.
اؤلۆم گلدی، منی هجران الیندن چۆنکی قورتاردېن،
اؤلر کؤزدن اگر بیر شعله‌ی سوزان چېخا بیردن.
سنین درگاهېنا توز تک قۏنوبدور ایسته‌مز ناگه،
کی آدم تک گلیب اۏل روضه‌دن آسان چېخا بیردن.
تؤکر گؤز یاشې هر کس تۆستۆ تک گؤرسه اۏنو بیردم،
ائله بیل اۏل قارا بختی کی هجراندن چېخا بیردن.
اۏنون خندان لبی یادیله اؤلدۆم، یوخ عجب بیرگۆن،
مزارېمدان منیم بیر غنچه‌ی خندان چېخا بیردن.
غمیندن باشقا بیر زاد یوخ چالېب آلسېن اجل مندن،
ائوی گزسه اؤلۆم وقتی جانېمدان جان چېخا بیردن.
فضولی! کؤنلۆمه سانجېب اۏخون من قورخورام اۏندان،
کی کیپریکلری ایله گؤزلریمدن قان چېخا بیردن.

– ۱۱۸ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۳۲

ائله توتدوم، چکنمز دامن اۆل چابک سوار الدن،
یامان جولانی آلمېشدېر عنان اختیار الدن.
اۆتورما غنچه‌تک، نرگسدن اسگیک سن دگیلسن کی،
گۆلۆن دورانېدېر، وئرمه شراب خوشگوار الدن.
اۆلانماز هئچ زمان گلسین‌ده مجنون یانېنا لیلی،
مگر بی‌اختیار آلسېن، یاواش ناقه، مهار الدن.
الیمده یار دامانی، آمان ساقی! بیرآز آز وئر،
ائله ایش گۆرمه مست اۆلسام، وئرم دامان یار الدن.
الیمده داملا– داملا قان دامارلارېندان آخسادا،
اینان کی وئرمرم زنجیر گیسوی نگار الدن.
وار اللرېن چېخارتما گل‌ده یۆخلوق آستینیندن،
مبادا عِیشیوین نقشین آلا بو روزگار الدن.
فضولی‌نین اۆنون زولفۆندن آیرې، قالمادې صبری،
چېخېب سررشته‌سی جاندان، گئدیب صبر و قرار الدن.

– ۱۱۹ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۳

سحر وقتی گؤلۆن جُورون ائشیتدی تا کی بۆلبۆلدن،
قۏپارتدې پاره پاره اتلری شبنم قېزېل گۆلدن.
یاپېشدېم کاکلیندن کیم چکم آغوشا اۆل ماهی،
اوزاقلاشماق اۆچۆن مندن، دۆگۆنلر آچدی کاکل‌دن.
صبانې دالغالې زنجیره چکمیشدیر، بو دور جرمی،
کی زلفۆندن دانېشارکن، سؤز آچدې بیرده سنبل‌دن.
لباس عاریتده اعتبار اۏلماز، بیل ای منعم!
مگر گلبن‌دان اسگیک‌سن، اؤزۆن قورتار تجمل‌دن.
اۏ گۆل اۆز اؤیله شوخدور التفات آختارمارام اوندان
کی اسباب کمال حسنۆنۆ سایمېش تغافل‌دن.
نه عاشق‌سن کی قید غم سېخېر، فکر نجاتېن وار،
نه آنلار عشق اسیری سؤیله تدبیر و تغافل‌دن.
توکّل‌سۆز چتیندیر مقصده یئتمک، **فضولی** بیل،
اگر طالب ایسن آنلا، الین اۆزمه توکل‌دن.

– ۱۲۰ –

مستفعلن فعولن مستفعلن فعولن.

دیوان فارسی، غ./ ۳۸۹

ای دل! چکیل اؤزۆندن گر میل یار ائدیرسن،
ایش، عشقی سئچ اؤزۆنچۆن، گر عشق کار ائدیرسن.
ای آب زندگانی! اوْلما کدرلی بؤیله،
بو خاکسارین ایچره اوْلما غبار ائدیرسن.
بوْ تندلۆکده اوْخدور قلبیمه هر نگاهین،
سن برگ گۆل‌سن اما، یۆز خار خار ائدیرسن.
ای طالب سلامت! باغلا باخیش یوْلونو،
چۆن آفت و بلانې سن رهگذار ائدیرسن.
ساقی تعلل ائتمه، می ساغرین دوْلاندیر،
بو تشنه لبلری سن چوْخ انتظار ائدیرسن.
گر ایسته‌سن جهاندان بی‌اختیار گئتسن
قوْیما یئره شرابی تا اختیار ائدیرسن.
گؤردوم **فضولی**‌سن‌ده چوْخ نیکنام اوْلوبسان،
بو نام و ننگدن سن اوْلمایا عار ائدیرسن!

- ۱۲۱ -

مستفعل مستفعل مستفعل فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۴۰۱

بیر رحم اسیر یارینا، ای یار! ائله‌میرسن،
وار روز قیامت، مگر اقرار ائله‌میرسن؟
جُور اوْلموش ایشین، من متحیّر کی بو ایشده،
مندن سوْرا هئچ کیمسه‌یه آزار ائله‌میرسن.
ای دل! آییق اوْل، سلسله‌ی عشقی بوراخ، گئت،
سن تاب خم طره‌ی طرار ائله‌میرسن.
ای گؤز! قان ایله باغلا نظر یوْللارینی سن،
گئتمیرسن اوْنون یانینا، دیدار ائله‌میرسن.
اؤلدؤک بیز آمان، بیرجه آغیز آچمادین، ای یار!
سن ناز ائدیسن، فرصت گفتار ائله‌میرسن.
سن یار ایله صحبت‌ده تمنّا ائله‌ییرسن.
سؤیله ندن اندیشه‌ی اغیار ائله‌میرسن؟
یوْللار توزونو گؤزلرینه سؤرمه ائدرکن،
بالمرّه **فضولی**! اؤزؤنؤ زار ائله‌میرسن.

– ۱۲۲ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۴۰۲

دئدی: "بسدیر گئجه– گۆندۆز منیم دردیمه محمل سن"،
دئدیم: "غافل اۏلانمام سندن، ار سن بؤیله غافل سن."
دئدیم: "یاریمدان اۆزگه، کیمسه‌دن سۆرمام سنی، ای دل!
ازل گۆندن منیم یاریم اۆچۆن بیر طرفه منزل سن."
وفا اوممازدا جاناندان منیم بو زار اۏلان کؤنلۆم،
دئییر: "طرفه نهال اۏلسان‌دا، حیف اۏلسون بئحاصل سن!"
منم میلیم سنه هر لحظه آرتار، دم به دم قالخار،
سنین مِیلین منه یوخدور، کیمه بس سؤیله مایل سن.
گل ال چک بو مذمتدن، منه دای طعنه‌لر وورما،
منم توفان بلاسی، سن اوزاق یوللاردا ساحل سن.
صنم‌لر عشقی حاصل ائیله‌مز بیر زاد مگر حیرت،
جنون زنجیرینه باغلانما، قاچ بوندان گر عاقل سن.
بوراخما زهدی، تقوانی، نظر بازلیقدا ذوقون یوخ،
فضولی گلمه بو فنه، بو ایشلر ایچره جاهل سن!

– ۱۲۳ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۸۰

ای کی چۆن یار اۏلوسان، دالبادال آزار ائدیسن،
غمینی هدیه وئریب، دردی منه یار ائدیسن.
چکمه‌رم من باشېمې تیغ جفادان قېراغا،
اۏزۆنۆ سن نییه بیر بۆیله جفاکار ائدیسن؟
شمشیرین کۆنلۆمه، داغېن تنیمه ذوق وئریر،
آفرین کیم منی ذوق ایله گهربار ائدیسن.
خبری یۏخدور اۏزۆندن بو پریشان کۆنۆلۆن،
بیر خبر توت، نییه بونجا اۏنو افگار ائدیسن؟
سنه گیزلینمی منیم هر گئجه بیدارلېغېم؟
لله الحمد، منی هر گئجه بیدار ائدیسن.
سنه عشقین مرضی اۏلمادې آیدېن، ناصح!
سن طبابتله منیم کۆنلۆمۆ بیمار ائدیسن!
عشقده طعنه، **فضولی!** نییه ووردون منه سن،
راضی سندن دگیلم بو نه‌دیر اطوار ائدیسن.

– ۱۲۴ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ./ ۹۳

کم التفات اوْلوسان، عاشقه ستم ائدیسن،
ستمدی بو کی منه التفات کم ائدیسن.
آچا بنفشه‌نی هم نافه‌نی چکه نئجه کیم،
بو کؤنلۆ باغلایېسان، ساچلارېنې خم ائدیسن؟
اگیلدی قامت و قدّیم سنه اولاشماق اۆچۆن،
منیم طریقیم اؤزۆن فرق تا قدم ائدیسن.
قوتارمادې اوْره‌گیم دام شوقدان، مادام،
کی ساجلارېنې گذرگاه باد صبحدم ائدیسن.
غمینده لذّتیمی گؤرجگین طبیب گۆلدۆ،
دئدی کی «– ظن ائله‌دیم لذتی الم ائدیسن!»
غم ایله یوغرولوب عشقینده ایل آیېم جانا،
اجلدی جانېما قصد ائیله‌ییر، نه غم ائدیسن؟
فراغت عشقده غمدن **فضولی** گزمیرسن،
ساغ اوْل کی ذوق حیاتېمی مغتنم ائدیسن!

– ۱۲۵ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۳۵

سنی، ای شمع‌وش دلبر! گزن لیل و نهارم من،
غمیندن سئوگیلیم عمرۆم بۆیو شب‌زنده‌دارم من.
منم یالقیزلیغا معتاد، اوْلوب هر دم ایشیم ناله،
نه حالدیر بو؟ هارا گلدیم؟ نییه یوْخلوقدا وارم من؟
سنی منع ائتمیشم ای گؤز ! اوْ گۆل رخساره باخماقدان،
باخا بیلمم سنه، سندن عزیزیم شرمسارم من.
سنین عشقین غمینده بی‌قرارلیق گئتمه‌دی مندن،
غم عشقین فزون اوْلدو، حله گؤر بی‌قرارم من.
اگر پیسدیر سنی گؤرمک سنه، آچما نقاب اوْزدن،
سنی گؤرمگی منع ائتمه، بو ایشده بی‌قرارم من.
منیم حالیم، نظر صاحبلرین آگاه ائدیب یالنیز،
نه بیلسین دردسیزلر کیم خرابِ چشم یارم من.
گؤزۆم یاشیله تسکین حرارت وئرمک ایسترسم،
ائدنمم، چۆن **فضولی**، کشته‌ی بیر گۆل عذارم من.

– ۱۲۶ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۰۲

جهان گؤزگؤلرینی یارا همتا گؤرمه‌ییںجه من،
دئینمم هانسې یئیدیر گؤزگؤنؤ تا گؤرمه‌ییںجه من،
یانېما گلجه‌گین، اوْدلا منیم وارلېغېمې، بیل کیم،
اؤره‌ک دردین دئینمم یارې تنها گؤرمه‌ییںجه من.
تیکانلارې داغېدارام، اوْ یان داغلارا توللارام،
بو گؤلشنده سنین تک قد رعنا گؤرمه‌ییںجه من.
منی منع ائتمه ای ناصح! اوْنا باخماقدان ال چکمم،
اوْ آی اؤزلؤ تکی گؤرمه‌لی کالا گؤرمه‌ییںجه من.
عجب یوْخدور ائدم قطع نظر هم اهل عالمدن،
اوْنون تک چهره‌سی آی تکی زیبا گؤرمه‌ییںجه من.
گره‌ک جانان وفا و مهرین اؤز یارېنا گؤسترسین،
غمیندن شاکی‌ام مهرینی جانا گؤرمه‌ییںجه من.
پری‌چین خلق سؤیلرلر اؤزؤ جانان کیمیدیر، لیک،
اینانمام هئچ **فضولی**، چهره‌سین تا گؤرمه‌ییںجه من.

– ۱۲۷ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۵

نه‌یه نسبت ائدیم اوْل سرو صنوبر قدی من،
بیلیرم یۆکسک اوْلان عزتی قدری نه‌دی من،
او، رقیبین پیس ایشین یاخشې بیلیر، من نئیلیم،
یاخشې اوْلماز سؤله‌یم یارېما نیک و بدی من.
قارشېسېندا یارېن اظهار الم حدّیم یوْخ،
کیمه اظهار ائله‌ییم بو الم بی‌حدی من؟
پایه‌سی هئچ یوْخ ایدی مسند عشقین مندن،
یئردن اشکیمله آپاردېم گؤیه بو مسندی من.
اۆره‌گیم تۆستۆسۆ قالخدې، گۆنۆمۆ تار ائتدی،
سئوجک اوْل مهوش مشکین خط و سیمین خدی من.
مقصدیم گۆل اۆزۆن اوْلموشدو منیم باغ ایچره،
قارشېلاشجاق تیکانا، غیب ائله‌دیم مقصدی من.
بو نه عشق ایدی **فضولی** کی توتوب قیدی منی،
اؤزۆمۆ قورتاراراق کاشکی کئچم سرحدی من.

– ۱۲۸ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۳۹

قاشلارېندان‌دا، جنون اۆلموشدو بیزلرده فزون،
بیزلر اۆچۆن قاشلارېن اۆلموشدو سر خط جنون.
قدّینی گؤرجک کؤنۆل مایل اۆلوبدور لعلینه،
ائتجه‌گین کؤنلۆم ملامت، دیده‌دن آخمېشدې خون.
چاک سینه‌مدن گئدیر کؤنلۆمه ساری قانلې یاش،
گؤزلریمدن داملا– داملا قان آخېدېر دهر دون.
احتیاج یوْخ کیم دئیم کؤنلۆم منیم قان ایچره‌دیر،
گؤستریر هردم سیزه رنگ سرشک لاله‌گون.
ساچې‌نېن تئللرینه باغلامېشام من کؤنلۆمو،
ائتمیشم محکم، ولی قوْرخوزمادا بخت زبون.
سینه‌مین داغېنا کیمسه بیرجه پامبېق باسمادی،
وورمادې کؤکسۆنه آتش، آتش سوز درون.
ای **فضولی!** منّتین آلچاقلارېن چکمه داها،
سوْق وئرمز قلبی عالی همّته دنیای دون.

– ۱۲۹ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۴۸

عشق، مضمون خط لوح جبین‌دیر من اۆچۆن،
آلنیمین یازغی‌سی تقدیری، همین‌دیر من اۆچۆن.
کویون ایتی یؤلونا یۆزۆمۆ سۆرتمک یۆز یؤل،
یئیتر از سلطنت روی زمیندیر من اۆچۆن.
ائتمزم ترک سنین کویونو اؤلسم‌ده بئله،
کویونون روضه‌سی، فردوس بریندير من اۆچۆن.
گئدیب الدن دل و دینیم، نه عجب عشقیندن،
اۆ چاخیر چشم، بلای دل و دیندیر، من اۆچۆن.
بو خیال ایله یئنه وصل میسر اؤلاجاق،
زار اؤلمک غم هجرینده یقیندیر من اۆچۆن.
وئریرم جان بو اُمید ایله اوزاقلاشسین بیر،
سنین هجرین غمی کیم جان حزیندیر من اۆچۆن
اۆره‌گیم داغی **فضولی** منه شاهلیق وئردی،
کی جنون مُلکی داها زیر نگنیدیر من اۆچۆن.

– ۱۳۰ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۲۱

اوْنون کویونا یوْللاندېم، تماشا ائیله‌دیم رویون،
تماشایی ائدیب رسوالېغېم بوگۆن اوْنون کویون.
منه ساري ملایم باخسا، گؤررم من اوْنو، یوْخسا،
منیم تابېم داها یوْخ اوْخلارېنا اوْل خم ابرویون.
نه حاجت کیم رقیبلرله منی منع ائتمگه قالخسا،
رقیبین تند رفتاری اوْلا، بسدیر او بدخویون.
گۆلۆم سینه‌مده‌دیر کیمسه یانېما ایسته‌مم گلسین،
اوْتورسا یان با یان قوْرخوم بو دور کیم ایگلیه بویون.
منی رسوا ائدیب ضعفیم گؤزۆمله گؤردوم اوْندان کیم،
اۆره‌گه سېغمادي شوْقو، خیال ائتجک قارا مویون.
اگیبدی غم یۆکۆ قدّیم، بدندن گل چېخ ای جان گئت!
اوْتورماق امکانی یوْخدور گؤرنده قدّ دلجویون.
فضولی تاپمادېم اهل محبت قلبینه بیر یوْل،
خیال ائتمیشدی ضعیفم گؤرجک اوْل قېورېم قارا مویون.

- ۱۳۱ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۴

زهی! ذاتىن سنین فیض وجود اۏلموشدو عالم‌چین،
نجات اۏلموشدو تۏپراقدان کمال قدرین آدم چین.
سنین معراجیٖ‌نىن تعظیمینه قالخمىشدیٖ، اخترلر،
آیاغىن اؤپمه ذۏقو چرخ وئرمیش عرض اعظم‌چین.
یۆزۆن ائتمیش شب معراجیٖ گۆندن‌ده داها آیدىن،
سنین اقبالىن عزمی اشهبی- یبخمىشدیٖ ادهم‌چین.
هانیٖ سندن سۏرا توفیق معراجىن بولان ائلچی،
اۏ اَو اَدْنی حریمین گؤسترن بس هاردا محرم‌چین؟
بودور، الله یانىندا منزلت معیاریٖ اۏلموشدور،
سنین‌چین عرش، دؤردۆنجۆ فلک عیسای مریم‌چین.
طریق اتّباعىن اؤترۆ، جنت منزل ادنی،
سبب سدّ طریقین، فتح ابواب جهنم چین.
فضولی دم‌به‌دم درگه طوافىن ایسته‌ییر، بالله
نۏلور، بیرآن مۏفق ائیله بو عزم دمادم‌چین.

– ۱۳۲ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۸۳

سن، ای آی! هر یئری گزدین، اونو صاحب عزا ائتدین،
منه بو شهری غیرتدن گلیب ماتم‌سرا ائتدین.
دئدین کی اؤلمه‌گیوین وقتی یئتمیشدیر، فغان ائتمه،
اؤلۆم وقتی ندن اؤلدۆرمه‌گیمدن سن ابا ائتدین؟
شهیدلرین ندن سن توپراغېندان بیربه‌بیر قاودېن؟
چېخارتدېن کربلادان دالبادال، ترک وفا ائتدین؟
گهی باشا، گهی‌ده سینه‌یه "ماتم" دئیه، ووردون،
یئتیردین ظلمۆ او حدده، اؤزۆنه‌ده جفا ائتدین.
سن عاشورائیلر شمعی، نئجه من اؤلمه‌ییم، سؤیله،
نه یاخشې اؤلمه‌گیم منیم، کی سن میلِ عزا ائتدین.
سوواردېن گؤز یاشې ایله شهیدلر توپراغېن هردم،
گرفتار ائتدیگین شخصی، گرفتار بلا ائتدین.
فضولی یارېن اوترۆ سن شهید راه عشق اؤلدون،
عَفاکَ الله شهید کربلایا اقتدا ائتدین.

- ۱۳۳ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۹۲

منه بیر لطف گؤستردین، گلیب ائتدین ستم گئتدین،
منی سن مست ائتدین، من اؤزۆمه تا گلم، گئتدین.
طبیبب دردمندان‌سان، ولی از بس کی دردسیزسن،
منه غم گوشه‌سینده قسمت ائتدین یۆز الم گئتدین.
سن آتش پاره‌سن، من شمع ایدیم وصلین ایله زنده،
دریغا اؤد وورارکن قدّیمه سر تا قدم گئتدین.
منی رسوایچېلېق، سرگشته‌لیکدن قورتارارکن سن،
آیاقلارېما ووردون یاخشی بیر زنجیر غم گئتدین.
اؤنون کویوندا قدرین قالمامېش ای قانلې گؤز یاشېم،
گؤزۆندن دۆشمۆسن از بس اؤرایا دم به دم گئتدین.
کؤنۆل ائتمه پریشان، روزگارېم تیره گل قېلما،
اؤنون ساچلارې اؤلدوقجا یانېنا خم به خم گئتدین.
فضولی! جنتین حوریلرینه تحفه وئردینسه،
سنین کؤنلۆنه داغ ووردوقجا یکسر اول صنم گئتدین.

- ۱۳۴ -

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۶۰

قرآن، صفات جاه و جلالی محمدین،
احکام شرع و شرح کمالی محمدین.
باشدان باشا ائشیتدیگین اخبار انبیاء،
بیر- بیر بیان حسن خصالی محمدین.
اۆل کاف و نون کی خلق وجودونا اصلدیر،
کاف کمال و نون نوالی محمدین.
مدّ الف کی باشېنا تاج اۆلدو آدمین،
مضمون میم و معنی دالی محمدین.
زینت کیمی اَزل، هم ابد نقطه‌سی اۆلان،
اۆل دانه‌لردی گۆستره خالی محمدین.
چاتماز الی- آیاغېدا عقلین کی درک ائده،
اۆل یئرده جلوه‌گردی جمالی محمدین.
هارداندې انتظار **فضولی**، بیلیرسن هئچ،
بو دولتی وئریب محمد و آلی محمدین.

– ۱۳۵ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۶۱

کؤنلۆم دئییر: "چاتایدی وصالی محمدین!"
گؤز گؤزله‌ییر آچیلا جمالی محمدین.
قدّیم اگیلمه‌دی ستمیندن بو دورانین،
شُوقوندان اگدی چهره‌ی آلی محمدین.
بو جسمیمی، فلک یئنی آیی آلانمادی،
ضعفه گتیردی قاشی، هلالی محمدین.
سینه‌مده تازه داغلاری ایجاد ائتمگه،
شوقا سالیبدی دانه‌ی خالی محمدین.
تملیک غیر احاطه‌سینه لایق اؤلمامیش،
قلبیم اؤلوبدو وقف خیالی محمدین.
بیر طوطی گۆزگۆسو کیمی نطقۆم ده لال اؤلوب.
حیران ائدیب صفات کمالی محمدین.
آلدی **فضولی** هر کیمه وئرمیشدی کؤنلۆنۆ،
کۆنلۆن آلیب محمد و آلی محمدین.

– ۱۳۶ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۱۹

نه دعوی؟ گؤرمه‌دین ای غنچه! اوْل لعل گهرباری‌ن،
نه سؤیلرسن گر ایسترلرسه سندن لطف گفتاری‌ن؟
سن ای نقاش! ال چک نقشدن، رسوالیغی‌ن آرتار،
نه ائیلرسن اگر چکمک دیلرسن شیوه رفتاری‌ن؟
حسددن چوْخ کدورتلر وار، ای آئینه! طبعینده،
کؤنۆل صاف ائیله، فیض آلگیل، گؤرنده صاف دیداری‌ن.
قدم قالدیرمیش اوْل مه هر مکاندان، قدره باخ سن کی،
سریلمیش یئرلره سۆرتمۆش گۆنش پایینه رخساری‌ن.
منیم آزاری‌مې ایسترسه طبع نازکی یاری‌ن،
ساقی‌ن آزاری‌نې گؤررم، کؤنۆل! منع ائتمه آزاری‌ن
نجاتی‌ن سندن ایستر دام غمده حبس اوْلان، چۆنکیم،
خط آزادی دئر هر کس، سنین اوْلدو گرفتاری‌ن.
یاری‌ن یانی‌ندا اغیار طعنه‌سیندن گیزله‌دیم دردیم،
اۆرکده اؤیله دردیم وار، ائده‌مم هیچ اظهاری‌ن
فضولی! ساغلیغی‌ندان ائیله‌دیم قطع نظر، شاید،
اؤتورمز جانی‌نې هرگز سنین اول چشم بیماری‌ن.

– ۱۳۷ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۳

اۆره‌کده یئر ائله‌ین بیرجه ماهې وار چیراغېن،
نه‌دندی بؤیله‌جه دود سیاهې وار چیراغېن؟
گئجه– گۆنۆز جانېمېن رشته‌سی یانېرکی نییه،
سنین او بزمینه هر لحظه راهې وار چیراغین؟
گۆنۆن وصالېنا چاتجاق، جانېن فدا ائله‌یر،
اونا خبر گتیرن صبحگاهې وار چیراغېن.
گناهسېز کپه‌نک اوْد توتوب، یانېر، آلېشېر،
دگیل چو قابل آتش، گناهی‌وار چیراغېن.
ایشېقلانېب چاخېرېن آتشیله میخانه،
خیال ائتمه کی بیر خانقاهی وار چیراغېن!
یۏلوندا اویمارام هئچ وقت واعظین سؤزۆنه،
یۏلوما یئل داغېندان بیر نگاهې وار چیراغېن.
فضولی! ظلم اوْدیله ائویم ایشېقلاندې،
سنین‌ده گؤزلرین آیدېن کی شاهې وار چیراغېن.

– ۱۳۸ –

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۴۸

سنین اوْچوْندوْ غم بی‌حسابی وار اوْره‌گین،
هزار محنتی، یوْز اضطرابی وار اوْره‌گین.
خمار گوْزوْن خیالې ایله خسته‌لنمیشدی،
سوْروشما کیم نئجه حال خرابی وار اوْره‌گین.
وئریبدی زلفوْنه نقدین تمام ایمانېن،
بو آل وئر ایچره‌ده قصد ثوابی وار اوْره‌گین.
بیرآن قوتولماق اوْچوْندوْر غم و فراقېندان،
نه خوْشلوق اوْتروْدوْ میل شرابی وار اوْره‌گین.
دوْشوْبدوْ غربته تا جنتین وصالېندان،
بو غملر ایچره دمادم عذابی وار اوْره‌گین.
فضولی! سینه‌ی سوْرانا وئرمه‌ده تسکین،
آخان بو گوْز یاشېنا چوخ عقابی وار اوْره‌گین.

- ۱۳۹ -

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ./ ۲۵

ایسته‌مم کؤنلۆن نصیبی غصه - غم اۇلسون سنین،
لطف وارسا، کؤنلۆنۆن یۆکۆ ستم اۇلسون سنین.
نسبتی اۇلماز سنه، گل ائتمه یوسفدن حدیث،
اۇل مگر مُلکۆنده بیر خیل و حشم اۇلسون سنین.
تابێ یۏخدور طبعی‌نین کیم شرح ائدم درد دلیم،
قۏرخورام بو شرحدن بهره‌ن الم اۇلسون سنین.
عاشق زارێن بلا دامێندادا اۇلسه اگر،
عزّتین هئچ واخت کم اۇلماز، گر صنم اۇلسون‌سنین.
می حبابی تک فلک گۆز قێرپێمێندا محو ائدر،
ایستر استقبال ائده‌نین کِی یا جم اۇلسون‌سنین.
عالمی ترک ائت کی دگیمز بیر غمه بو دنیادا،
مین قێزێل گنجینه‌سی گر دم به دم اۇلسون‌سنین.
گئتمه حددیندن اوزاق، تا هر یئره باسسان آیاق،
رفعتین اۆچۆن فلک خاکێن، قدم اۇلسون‌سنین.
ای **فضولی!** ناله و افغان ایله یۏردون بیزی،
یاخشێدێر واللهی کویون کیم عدم اۇلسون سنین.

– ۱۴۰ –

مستفعل مستفعل مستفعل فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۱

گل وئرمه یئله سلسله‌ی مشک‌فشانېن،
کسمه بدنیمدن منیم اؤز رشته‌ی جانېن.
اسرارېوې گیزلتدی کؤنۆل، قورخورام اما،
یاشلې گؤرۆم اظهار ائله‌سین راز نهانېن.
گؤسترمه یۆزۆن هر کیمه، فتنه قوپار اوندا،
بیر– بیرینه وورما صنما! نظم جهانېن.
کؤنلۆمدۆ سراسیمه و شیوا اۆلوب اوندان،
عشقیمده منیم یوخدو گناهی اۆ جانانېن.
ای کاش! کؤنۆل قان اۆلا عشقینده دمادم،
گلدی منه سارې غمی هر غنچه دهانېن.
درگاهېنا چک جانېمې، ای بخت! منیم سن
قویما گؤمۆله قبرلره حسرتی آنېن.
یادیله روان ائت گؤزۆن اشکینی! **فضولی!**
گل کسمه سن اۆل سبزه‌دن اؤز آب روانېن!

– ۱۴۱ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۱۱۳

هئچ سۏرمادېن منه بیرآن‌دا، کی: "حالېن ندیرسنین،
بۏیله ملول‌سان، دۀ ملالېن ندیرسنین؟"
حالېم خراب اۏلوبدو الیندن، سۏروشمادېن:
"نه حالت اۏز وئریبدی، سؤالېن ندیرسنین؟"
بو زار دلده فکر و خیالېن سارېب منی،
قلبینده یئر سالان نه، خیالېن ندیر سنین؟
عشقین شرابی کئفلی ائدیبدیر منی، گؤزل!
بیلمم ندیر فراق و وصالېن ندیر سنین؟
چۏخ اینجیدیب گؤزۆم یاشې، دئرسن منه، ولی،
اۏلماسا اشک، زیب جمالېن ندیرسنین؟
هئچ یانماغینا میل ائله‌میرسن بوسینه‌مین،
گؤزدن اۏره‌گه سارې مآلېن ندیرسنین؟
جاندان **فضولی** کئچ اۏزۆنۆ فانی ائیله‌گیل،
بوندان‌دا باشقا اوج کمالېن ندیرسنین؟

– ۱۴۲ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۴۹

غمین سینه‌مده یئر وئردیم، دئدیم جاناندیٖ، جاندیٖر بو،
منه دلبر تمنای حیات جاودانديٖر بو.
سن ای لیلی صفت یاریٖم! قولاق مجنونا گل وئرمه،
منیم دردیم حدیثین دینله کیم بیر داستانديٖر بو.
سنین خوب صورتین شرمی پرینی ائیله‌ییر پنهان،
نه حاجتدیر ائدم اظهار معنی کیم عیانديٖر بو.
آیاقلادی رقیبین غمله یوٚغرولموش ضعیف جانیٖم،
ایتین آغزیٖندا ات یوٚخدور، کی بیر آز استخوانديٖر بو.
هاوا گوٚل شاخه‌سیندن قانليٖ پیکانديٖر چکیر گویا،
دگیبدیر کوٚنلومه، قدین صباحیٖندان نشانديٖر بو.
قراریٖم آلديٖ رفتاریٖن، سرشکیم توٚکدوٚ گفتاریٖن،
نه قدّ دلستانديٖر او، نه لعل در فشانديٖر بو.
فضولی! یوٚکسه‌لیر هر بیر گئجه فریاد و افغانیٖن،
سوٚروشمور بیر گئجه اوٚل مه، نه فریاد و فغانديٖر بو؟

– ۱۴۳ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۹۸

اوْخلاربندان جسمده سن گؤردۆگۆن روزندی بو،
کؤلگه‌می‌ده داغلادېِ، نه درددی، نه شیوه‌ندی بو.
گؤزلریمی تیکمک ایستر غیردن کؤنلۆم منیم،
گؤزلریمده گؤردوگۆن کیپریک دگیل، روزندی بو.
من بو کؤینکدن برون – ائتمه تعجب – سېچراسام،
قېوربلېر افعی ایلان، سانما کی پیراهندی بو.
یئل ساچېن آتا اۆزۆندن، اینجیمه اونداندېِ کیم،
اۆزۆنه باخماق دئمیش بیر مرزعه خرمندی بو.
روح وئریر عیسا مسیحاتک گۆلۆن عطری بیزه،.
غنچه‌دیر، عیسا مسیحا ساری آبستن‌دی بو.
همده شاهیددیر جفاسېنا زلیخانېن بو گۆن،
یوسفِ گۆلدۆر، سراپا چاک اوْلان دامندی بو.
ای **فضولی!** یار اۆچۆن باشدان آیاغا یانمېسان،
باک ائتمه، شمع بزم دوست‌سان، دشمندی بو.

- ۱۴۴ -

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۶۹

بیلیرمی‌سن ایکی پاره نییه اوْلوبدور ماه،
نبوّتینه نبی‌نین کی اوْلسون ایکی گواه.
بو بارماغېندېِ بؤلۆب آیېِ ایکیه، یوْخسا،
سنین آتېندېِ سالېب اوْرتاسېنا آیېن راه؟
نزول دوْغرو سؤز ائتدی کی سن عروج ائده‌سن،
عیار قدرینه بس بو، اگر اوْلاق آگاه.
سنین شهادتېن اوْلمازسا بیر ثمر وئرمز،
نهال اَشْهَدُ اَنْ لا اِلاهَ الّا الله.
کمال قدره بو بسدیر کی وقت عرض کمال،
دوْلون آیېن آزالېنجا، چوخالدېِ رتبه‌ی جاه.
کفیل سن سن اگر، یوْخ عذابدان باکېم،
شفیع سن سن اگر، نه ائدر بیز ایله گناه؟
شها! **فضولی** بی دل قاپېندا دورموشدور،
گدا صفت کرمینه تیکیب همیشه نگاه.

– ۱۴۵ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ./ ۲۳۷

یار فارغ ایسه‌ده من بی‌قرارم عشقده،
ناله اۇلموشدور ایشیم، پر آه و زارم عشقده،
کؤنلۆمۆ چاک ائیله‌دیم، آچدېم قېزیل منصوبه‌سین،
گۆل چیچکلر بخش ائدن بیر نوبهارم عشقده.
بیل کی وامق‌ده کئچیب، **مجنون** دا طی ائتمیش یۏلو،
قالخدې خار و خس تنیمدن، رهگذارم عشقده.
بیر اوشاقدېر دلبریم، بیلمیر نه دیر کیم اعتبار،
گرچه من شخصاً اۇزۆم بیر اعتبارم عشقده.
تۏپراغېم اۆسته اگر باش قالدېرا یۆزلر چیچک،
تۏپراق آلتېندا بیتن بیر خار خارم عشقده.
دهرده گر اۏلمادې بیر کیمسه‌یه خوش روزگار،
من گۆنم، صبحم، آیام، هم روزگارم عشقده.
من کی رسوا اۏلمادېم ایندی **فضولی** دهرده،
هم ازلدن باشلانان دورانلا یارم عشقده.

- ۱۴۶ -

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۴۲

نه عجب تیغین اگر قلبیمه بیداد ائله‌سه،
شیشه پارتلار اوْنا گر لطف‌ده فولاد ائله‌سه.
فریادېم چرخه چاتاجاقدې سنین هجریندن،
بو امید ایله مگر چرخده بیر داد ائله‌سه.
سن گل اکراه ائلمه هئچده منیم آهېمدان،
سؤندؤرنمز اؤزؤنؤن شمعینی فریاد ائله‌سه.
بخته باخ، طالعی سیر ائت، او گؤزل شیریندن
خسروا کام چاتار، داد دا فرهاد ائله‌سه.
کیپریگیندن منه بیر اوخ یئتیشیبدیر، اما،
من‌ده بیر ذوق ائدرم گر اوْنو صیاد ائله‌سه.
سنین اوْل شمع یؤزؤن بغدادې نورلاندېردې
چاتاجاق بغدادا هر کیم وطنی یاد ائله‌سه.
قیدینی آتسا **فضولی** بو جهان غملری‌نین،
غم سنین اوْلسا گلر، قلبین اگر شاد ائله‌سه.

- ۱۴۷ -

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۲۷۶

سندن سیوایی هارا نگاه ائتمیشیک، دئنه!
اؤلدۆرمه گل بیزی، نه گناه ائتمیشیک، دئنه!
اوْد توتمادان، سارایېما بیر شعله چېخمادان،
عشقین غمینده بیر کره آه ائتمیشیک، دئنه!
یارب! ندن آی اۆزلۆلرین شهرده دا یوْخ؟
بو آیدا بیز نظاره‌ی ماه ائتمیشیک دئنه؟
دنیا اۆزۆنده شوکت عشقیندن آیرې بیر،
بیز آرزوی شوکت و جاه ائتمیشیک، دئنه!
دنیانی فتح ائیله‌میشیک سؤزله ساز ایله
بیر یئره راهی بیرجه سپاه ائتمیشیک، دئنه!
یارب! ندن سیاه اوْلوب روزگارېمېز؟
ظلم ایله بیز هارانې سیاه ائتمیشیک، دئنه!
آلمام، **فضولی!** هیچ تمتع بو دهردن،
بو باغدا میل بیرجه گیاه ائتمیشیک، دئنه!

– ۱۴۸ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۹۱

گر فلک اؤز کینه‌سیله سینه‌می چاک ائیلیه،
گؤیلره اوْد چاخا کؤنلۆم، خاکی افلاک ائیلیه،
توپراغې "عزت" دئیه، تؤکمک اوْلار اؤز باشېوا،
اوْردا کی اوْل سرو قامت کؤلگه‌سین خاک ائیلیه.
قلبینی پاک ائیله، چۆنکی عشق اوْدو معتاددیر،
طالع هر بیر قلبدن کیم گؤرسه اوْل پاک، ائیلیه.
لعلی‌نین شوقون اۆره‌کده، جاندا گیزلتدیم کی من،
اوْل کسم کیم گیزلنن اوْدلارې، خاشاک ائیلیه.
یوْخ عجب، گر ضعفیمی گؤردۆکده، وارلېقدان سارې،
اختلافلارا دۆشۆب، بحث، اهلِ ادراک ائیلیه.
ناصحه عادت بودور تسکین وئره غمدن منی،
گؤزلریمی بلکه خاکېن ایله نمناک ائیلیه.
ساخلایا بیلمز **فضولی** کؤنلۆمۆن میناسېنی،
بو داش آتماقدان کی اول بد خوی و بی‌باک ائیلیه.

– ۱۴۹ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۳۷۹

یۏخدور قاپێندان اۏزگه پناهگاه یا نبی،
یۏخ سندن اۏزگه بیرجه امیدگاه یا نبی.
بیز گلمیشیک سنین بو گۏزل نورلو راهێوا،
یۏخ بیزده داها باشقا یۏل و راه یا نبی.
اۏندان اۏتۆر کی لطف عمیمین ظهور ائده،
دای قالامێشدێ قلبده بیر آه، یا نبی!
سنسن شفیع بیزلره بالله جزا گۆنۆ،
یۏخ قۏرخوموز گناهدان، ای واه! یا نبی.
هر امر و نهی کیم بیزه سن حک ائیله‌دین،
اۏ حقّدیر، اۏ صافدیر، اۏل ساه، یا نبی.
مَلک وجودی عدلین ائدیب امن و برقرار،
یۏخ سندن اۏزگه بیزلره بیر شاه، یا نبی.
باخ، اۏل قدەر **فضولی** گناه ائیله‌دی، بیزه
سندن سیوایی یۏخدو عۆذۆر خواه یا نبی!

– ۱۵۰ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۰۰

من دئمم هئچ سرو سن تک بوستاندان قالخمادې،
قالخدې، اما فتنه‌انگیز و خرامان قالخمادې.
قدّینی سن گؤسترنده، هاردا فتنه اوٚلمادې،
اوٚز آچېنجا هر طرفدن، های و افغان قالخمادې؟
اؤلموشم، آهېما یاندېرماز منیم کیمسه کؤنۆل،
ائیلمز جاندا اثر، اوٚل آه کی جاندان قالخمادې.
من اوٚخون جاندان چکنده، قان آخېر باشدان باشا،
کیمسه یوٚخ یانېمدا کیم قالخېنجا گریان قالخمادې.
عالمه رحیمدی گؤرمک انتظارېن جکمه‌گیم،
من هاچان باخدېم سنه کیم اوٚردا توفان قالخمادې؟
گر **فضولی** قالخماسا کویوندان ائتمه سن عجب،
هئچ مکاندا سئوگیدن دۆشمۆشلر، آسان قالخمادې.

– ۱۵۱ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۶۶

ای دل! ساغ اۆل کی محنت هجران دا قالمادی،
خوش اۆل کی بو معامله چندان دا قالمادې.
جانانا وئرمیشم جانېمی، هجری قاومېشام،
وصلینه چاتمېشام داها، هجران دا قالمادې.
اشکیم سینُمده آتش هجرانې سؤندۆرۆب،
بیر ذره سوز و سینه‌ی سوزان دا قالمادې.
آللاها شکر، خلقی داها اینیجدنمیرم،
اینجه‌لدیم اؤیله، طاقت افغان دا قالمادې.
حالا امید بسله‌میشم یارېما، بیلین،
شادام کی اۆرتامیزداکی حرمان دا قالمادې.
دنیا سنین جمالېنا حیران اۆلوب گؤزل،
حیران اۆلوم اۆ گؤزلره، حیران دا قالمادې.
جان وئرمه‌گیم وصالېن اۆچۆن آرزوم اۆلوب،
سندن اوزاق جسدده منه جان دا قالمادې
دوران مدارېنې چئویریب کامېما منیم،
کؤنلۆمده شکوه‌ی غم دوران دا قالمادې.
تاپ عالمین، **فضولی!** غمیندن فراغ بال،
منده اینان کی سینه‌ی سوزان دا قالمادې.

– ۱۵۲ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۷۱

هر یئتن ناکاما دلبر لعل لبدن کام وئردی،
من‌ده بیر کام ایسته‌ییںجه، اوْل منه دشنام وئردی.
بیرجه دشنام ایله آلدې هوشومو الدن اوْ لبلر،
گلدی ساقی‌ده آجې می‌دن منه بیر جام وئردی.
قدریمی یارېن یانېندا تعیین ائتمک ایسته‌دیم‌سه،
اضطراب ائتدیم، لبی دشنام ایله آرام وئردی.
اوْل لبین دشنامی، اؤلمک ذُوقونو قالخېزدې منده،
جان فدا اوْلسون اوْنا کیم باده‌ی گۆل فام وئردی.
بیلمه‌دیم جُرمۆم نه کیم هجران داغیله داغ باسدې،
اوْز وصالی سفره‌سینده بیر صلای عام وئردی.
عاغلېمې آلدې الیمدن، اؤیله کی آنلامادېم هئچ،
اؤلمه‌گیمی چاتدېرېب یا مژده‌ی انعام وئردی.
ای **فضولی!** محنت ایام ایله یوْخدور ایشین دای
یار قوتاردی گر سنه بیر محنت ایام وئردی.

- ۱۵۳ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ./ ۳۲

اۆره‌گینده گۆل اۆزدن خارخارلار تاپمېسان ایندی،
بحمدالله ایشین اۆچۆن دیارلار تاپمېسان ایندی.
بو گلشن‌ده جفاسېندان بو غدّار چرخ گردونون،
بسی قان اودموسان تا گۆل عذارلار تاپمېسان ایندی.
دل و دیده قانیله ایتلری کویوندا صید ائتدین،
اؤزۆن بیر ایت کیمی چؤلده شکارلار تاپمېسان ایندی.
اونون ساچلارې دؤرۆنده دۆشن گر سئیله قورخوم یوخ،
نه ائیلر فتنه‌ی دوران، حصارلار تاپمېسان ایندی.
سنه تاپشېردیلار گۆل اۆزلۆلر اؤز غملری نقدین،
گۆل اۆزلۆلر آرا خوش اعتبارلار تاپمېسان ایندی.
بو تکلیکده خیالېن همدمیندیر، سیرداشېندېر، بیل،
اونا یوخ احتیاجېم، باشقا یارلار تاپمېسان ایندی.
فضولی! کؤلگه‌ن ایله غمله‌شیرسن، یاخشې کیمسه‌ن وار،
بحمدالله اؤزۆن تک خاکسارلار تاپمېسان ایندی.

– ۱۵۴ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۸۶

ذکر هرگۆن، هر گئجه، اۆلموشدو نامین، یاعلی!
من کیمم؟ بیر کمترین، بیرجه غلامین، یاعلی!
آللاها شکر ائیلیرم، کۆلگه سالیبدیر باشیما،
سایه‌ی بنده‌نوازِ مستدامین یاعلی.
هر نه حکمت‌وار کلام حقده، ساچمیش بیزلره،
لعل و گوهرلر کیمی دۆرلۆ کلامین یاعلی.
قورتولوش اۆچۆن بیزیم هامیمیزا واجب اۆلوب،
آللاهین طاعاتی میثلی، احترامین یاعلی.
حق سئونلر اۆیلاغی، همده ملائک یوردودور،
کعبه تک هر یئر کی اۆلورسا مقامین یاعلی.
کیمسه ایسترسه فلکدن بیر غرض یا بیر نظر،
شرطدیر شأن و جلال و احترامین یاعلی.
بو **فضولی**یه چاتیر هر لحظه مین فیضین سنین،
کسمه‌سین الله سنین بو لطفِ عامین یاعلی.

– ۱۵۵ –

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل.

دیوان فارسی، غ. / ۲۰

اوْل گۆن کی اؤز یانېمدا گۆره‌نمم حبیبیمی،
مین شوق ایله آختارارام من رقیبیمی.
گۆل آستانه‌سینده تیکانلاردېر اوْل گؤرن،
کیم رشک مضطرب ائده‌مز عندلیبیمی.
من بیلمیشم کی عشقه دوا یوْخ بو دهرده،
یئرسیز ندن یوْروم، چۆرۆدۆم من طبیبیمی؟
"قلبیم گۆج آلدې اوْل ذقنیندن" دئدیم اوْنا،
گۆلدۆ دئدی کی: "سن نه گؤرورسن بو سیبیمی؟"
یار وصلی سفره‌سیندن آچیلمیش نواله‌دن،
یارب! منیم‌ده وئرگیله بیرجه نصیبیمی.
"جانېم سنین" دئدیم، یوْخ ایدی جانېم، ای کؤنۆل!
آلداتدېم اؤیله اوْل صنم دل فریبیمی.
یوْخ یاردان سوای **فضولی**، مرادېمېز،
خاک وطن سئویندیره‌جکدیر غریبیمی.

- ۱۵۶ -

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۲۰

بۆتۆن وارلیغیما اوْد وورسا یارین داغ هجرانی،
اینان چوْخ یاخشیدیر اوْندان رقیبیم اوْلا حیرانی.
بودور غیرت کی جاناندان گزم آیری، اوْلام آیری،
کی عاشق ایسته‌مز جانینی هر گه گؤرسه جانانی.
اۆزۆ آیینه‌سینه باخمیرام هئچ، قوْرخورام اوْندان،
کی شاید اینجیده کیپریکلریم گۆل‌برگ خندانی.
رقیبین اؤلمه‌گیندن ائتمیرم هئچ ذوق، قوْرخوم وار،
یوْلوندا توْپراق اوْلا، بیرداهادا توتا دامانی.
منه باخمازکی راحت اؤلمه‌گی مندن دریغ ائتسین،
جانیمی آلمادان چکمز الینی چشم فتانی.
نه یالنیز من آیاقلارینا باش قوْیدوم‌دا جان وئردیم،
اوْنون عشقی هواسیندا اوْلانین بودو پایانی.
فضولی! واجب اوْلدو عشق دردیله جانین چیخسین،
نه درددیر بیلمیرم بو دهرده کیم یوْخدور درمانی!

– ۱۵۷ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۶

آیاغېن توزلارې فتح ائیله‌ییب خورشید رخشانی،
بیزیم بو گؤزلریمیز سۆرمه‌سی اوْل توتیا هانی؟
او سنبل ساچې‌نېن هر تارېنا بیر قلب باغلانمېش،
داغېتما گل صبا، جمعیت دل‌های شیدانی.
زمانه قلبیمه زهر غم افلاکی دۆلدوردو،
بوْشالتدی بیر سېنېق جام ایله ناگه یئددی مینانې.
سنین رخسار زیبان تک گؤزللیک یوْخ ملائکده،
بو آیدېندېرکی اؤرتمز کیمسنه رخسار زیبانی.
یئره سن کؤلگه سالجاق، گؤردۆ خورشید جهان‌پیما،
سنی قوْینونا باسدې، یئرلره چېرپتدې مسیحانی.
تمنای بقای عمر ائیلیردی کؤنۆل هردم،
چیخارتدی سینه‌دن تیغین هواسی اوْل تمنانی.
فضولی گؤزلرینده ساخلاییر خونابه، اوْندان کیم،
یادېندا ساخلاسېن هر لحظه اوْل گۆل‌برگ رعنانی!

– ۱۵۸ –

مستفعل مستفعل مستفعل فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۷

یایدېن ساچېن ایله جهانا جور و جفانې،
سیلدین یئر اۆزۆندن صنما رسمِ وفانې.
تا کیپریگییوه باغلانېبان غمزه‌نه دۆشدۆک،
قېلمادې پریشان گؤزۆن ای یار! هارانې؟
سن کیمی جفا رسمی بیلن یوخ بو جهاندا،
کیمدن بئله اؤیرنمیش ایدین رسم جفانی؟
همت باشېمې چرخین ایچیندن گئری آلدېم،
بسدیر چکیرم منت هر بی‌سرو پانی.
اؤپمک دیله‌گی ایله آیاغېن کفینی من،
بیر عُمردۆ خاک ائیله‌میشم قد دوتانی.
بو قدّ خمیده‌م تله‌دیر مرغ بلا چین،
هر لحظه جانېم صید ائله‌ییر جور و بلانې.
گر قصد دل و دینِ **فضولی** ائده اۆل بُت،
منع ائیلمه ناصح، سئور ایسنسه خدانی.

– ۱۵۹ –

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن.

دیوان فارسی، غ. / ۳۹۱

حالېنا شمع تک یاندېم، آنېب اوّل مجلس آرانې،
کی هر کس چین چراغېن یاندېرارمېش بخت پنهانې.
اگر رسوالېغې آرتېقدې مندن **قیس** مجنونون،
تعجب ائتمه اسرارې، بو دؤوراندا گؤرن هانې؟
منی شیدا قېلېلب رعنالېغېن دلبر، **عَفاکَ الله!**
تاپانماز کیمسه من رعنانی، دای سن تکی شیدانې؟
برابر اؤلماز اصلا شاهد مستور و رسوالېق.
اؤ مجنوندورکی بنزه‌تمیش سنین تک ماها لیلانې
گؤنش تقلید ائدیر سندن، نه ائتمک گؤستره بیلمیر،
منه خوش — خوش خورامان ائیله‌ین او قد و بالانې.
بو عالمده منیم چؤن دنیالارجا چؤخ تمنا وار،
سن اؤلمازسان یانېمدا نئیلرم بیرجه تمنّانی؟
فضولی! سن آلېشدېن ماه سیمالارلا بیرلشدین،
تاپېم هاردان سنه هر لحظه‌ده بیر ماه سیمانې؟

- ۱۶۰ -

مستفعل فاعلات فع لن.

دیوان فارسی، غ. / ۴۱۰

لعلین سنین آب زندگانی،
عشقین‌ده حیات جاودانی.
رحمه گله‌سن بیر آن دۆشۆندۆم،
مندن قوواسان غم و بلانی.
یۆز دفعه حالیمې سؤیله‌دیم من،
والله به زبان بی‌زبانی.
یانیندا سنین عیاندې حالیم،
گل ائت منه بیرجه مهربانی.
گلدیسه‌ده قلبینه بیر آز رحم،
قویمادې غرور نوجوانې.
وئرمز کی نتیجه هیچ اصلا،
ائتسم سنه عرض ناتوانی.
گر اؤلسه بئله **فضولی** زار،
اظهار ائله‌مز غم نهانی.

- ۱۶۱ -

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۰۱

آه و ناله کیم کؤنۆللرده اثر ائتسین هانی؟
اۆل کؤنۆل دردی منی کیم خون‌جگر ائتسین هانی؟
قلبینی درد ایله غمله دۆلدورانلار هاردادیر،
داغلاسین کؤکسۆن، اۆزۆن خونین جگر ائتسین هانی؟
بیر وفالی سئوگیلی دلبر تاپیلسین دنیادا
گؤز بوجاغیله بیزه بیرجه نظر ائتسین هانی؟
هاردادیر اۆل شخص کئچسین هر نه‌ییندن سؤز اۆچۆن،
هم وفا کویونا بیر لحظه گذر ائتسین هانی؟
ماسوایا سوق ائدیر هر پرده، آنجاق بیر کیشی،
پرده‌نی یوخ، پرده‌داری دربدر ائتسین هانی؟
جلوه ائیلیر مختلف یئرلرده عشقین شاهدی،
اؤیله عارف، خلقی بوندان باخبر ائتسین هانی؟
ای **فضولی!** یاخشیدیر آزاده‌لیک سروه سایاق،
بیر آغاج کیم دهر یاغین پرثمر ائتسین هانی؟

– ۱۶۲ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۲۴

قېلدې عشق ای خون دل! کویوندا چۏخ رسوا منی،
بیر گئییم گئیدیر تانېماسېنلار هئچ اۏردا منی.
هم‌نشینیم بسدی کویوندا اۏلوبدور ایت رقیب،
آهېم اۏدو، یا اۏنو اؤلدۆرمه‌لیدیر یا منی.
منزلیم چئوریلدی گۆلخن اۏلدو گۆل‌یۆزدن ایراق،
عاقبت تۏپراغا سالدېردې یامان سئودا منی.
قتلیمه وعده وئریب، ائتمیر وفا بیر او پری،
بو تغافل اؤلدۆرۆر بو گۆن و یا فردا منی
یار هر اۏباش اۆچۆن بیر شمع محفل اۏلدو، وای!
غیرت اۏدو یاندېرېر واللهی، سرتاپا منی!
غم گئجه‌سی شمع‌ده بی‌کس‌لیگیندن آغلایېر،
کیمسه‌سیزلیک دردی اؤلدۆردۆ امان تنها منی.
عشق ذوقون، ای **فضولی!** ترک ائتدیم من داها،
نه بو دُنیانی من ائتدیم شاد، نه دنیا منی.

– ۱۶۳ –

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.

دیوان فارسی، غ./ ۱۶

عشق، حیران بتان سیمبر ائتمیش منی،
بت کیمی‌ده اؤز حالیمدان بی‌خبر ائتمیش منی.
گؤز ببگین کؤنلۆمۆ اینجیتمگه یۆز فکری وار،
دردلره دؤزمک اۆچۆن صاحب نظر ائتمیش منی.
قانیمي تؤکمۆرسه دوران، بو محبت‌دن دگیل،
یۆخسا گۆنلر وار بو حالیمدان بتر ائتمیش منی.
نشئه‌سیندن باده‌وین ساقی! دگیل سرمست‌لیگیم،
باشقا بیر سئوداديِ بؤیله جان سپر ائتمیش‌منی.
من اوشاقلار تک یۆلوندا دورموشام چابک سوار،
گلسه جلوه‌یله گؤرر کیم بی‌ثمر ائتمیش منی.
بند اؤلام ائوده حباب کیمی قاپیسین باغلییام،
یاخشیدیر کیم چۆخ اسیب یئل دربه در ائتمیش منی.
من **فضولی**، جام می تک تؤکمه‌ییممی اشک آل؟
آرزوی لعلی چۆن خونین جگر ائتمیش منی.

– ۱۶۴ –

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن.

دیوان فارسی، غ. / ۱۵

عقلدن عشق گلیب چکدی برون ائتدی منی،
داخل سلسله‌ی اهل جنون ائتدی منی.
من کیمی کیمسه‌نی عشقین آلاوې یاندېرماز،
نظر ائیله غم عشقیندی کی چون ائتدی منی.
اۏلماز ایدیم سنین عشقینده بئله طاقت‌سیز،
لُطفۆنۆن آزلېغې گل گۇر کی زبون ائتدی منی.
امیدیم وارکی داها طعنه ائدنلر تانېماز،
اشکدن راضی‌یام آغشته به خون ائتدی منی.
لب شیرین ایله آز اۏلمادی جان وئرمه‌گیمیز،
گۇرمه فرهادې کی اۏنداندا فزون ائتدی منی.
من ازلدن اسیرم عشقه **فضولی**، سانما،
بئله آلوده فلک عشقه کنون ائتدی منی!